

مجموعه مقالات

علامه شبلی نعمانی

ترجمہ

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

تہران - مرداد ماہ ۱۳۴۱

چاپخانہ چہر

قیمت : ۱۰۰ ریال

مرکز پخش : کتابفروشی زوار

حق طبع و نشر مخصوص مترجم است

مجموعه مقالات

فخر دای

مجموعه
و یاد نامه

۲۳

۶

۲۰

مجموعه مقالات

اسکن شد

بقلم

علامه شبلی نعمانی ہندی

ترجمہ

سید محمد تقی فخر دہی

تہران

تیر ماہ ۱۳۴۱

چاپخانہ چہر

مقدمه مترجم

کتاب حاضر مجموعه ای از مقالات فاضلانه علامه شبلی نعمانی میباشد که از چاپ درآمده و دردسترس خوانندگان عزیز قرار میگیرد. برای روشناس کردن کتاب باید گفت که آن « قرن ترجمه و قرن تحقیق یا قرن نهضت اسلامی » را با منطقی توانا و بیانی شیوا مجسم مینماید .

درمیان مقالات سیزده گانه کتاب مقاله « تراجم » مبسوط ترازهمه و درعین حال حاوی اطلاعات عمده، مطالب مفید تازه و نکات عالی برجسته ای میباشد، و از مطالعه آن بخوبی میتوان به تتبع واحاطه مؤلف پی برد تا کجا و چه اندازه است ، سایر مقالات نیز هر يك حاوی مطالب و نکات بسیار عالی و عام المنفعه میباشد. ممکن است مؤلف در قسمتی از تتبعات و تحقیقات خود دچار خطا و لغزش شده باشد، ولی نباید این حرف آن دانشمند بزرگ اروپا را از نظر داد که میگوید « آنکس که خطا نکرده است کار نکرده است » لیکن بطور کلی باید گفت کتاب عصاره و چکیده ای است از حقائق و معارف عصر حاضر که در کمتر کتابی نظیر آنرا میتوان بدست آورد ، و اینک برای جلب نظر قارئین گرامی از دو مقاله یکی بهداشت و بیمارستان و آندیگر کتاب و کتابخانه که در تمدن عصر حاضر اهمیتی بسزادارند یکی دوسطرا از کتاب بدون اینکه انتخاب کرده باشیم جسته و گریخته در زیر بنظر خوانندگان میرسانیم :

مسئله بهداشت و موضوع دوا و طبیب تا ایند رجه اهمیت و وسعت و بسط پیدا کرده بود که « احمد بن طولون » جامعی بنا نموده بود که در یکطرف آن اقسام دواجات و شربت آلات همیشه مهیا بوده و طبیبی هم مقرر شده بود که روزهای جمعه از هنگام نماز تا آخر وقت حاضر بود که اگر یکی در مسجد بعارضه ای مبتلا شود فوراً بدرمان وی پـردازد، و نیز مریضخانه موقت سیار مجهز بتمام وسائل برقرار نموده که با پزشکان مخصوص دهات و قصبات را دوره کرده هر کجا علیل و بیماری بود بدرمانش میپرداختند .

موضوع جالب دیگر طریق امتحان است که مریضی را يك نیمچه طبیبی بقلط

هفتمه مترجم

معالجه کرده و او مرده بود، خلیفه که مطلع میشود حکم میکند تا هر کس با قاعده امتحان نداده است حق طبابت ندارد. اینجا هزاران داوطلب امتحان میدهند. دروس تدریس بغداد و ترقی و پیشرفت امر بهداشت میتوان از این زمینه ای بدست آورد که هشتصد و شصت نفر در امتحان کامیاب میشوند در صورتیکه آنها یک که کمالشان در طب محرز بوده یا بستگی بدربار داشته اند در امتحان داخل نبودند. نکته قابل توجه اینکه در تصدیق نامه درجه قبولی در امتحان و اجازه نوع معالجه و طبابت مخصوصاً قید میشده تا طبیب نتواند از آن تجاوز نماید.

درهای بلند و زیبای شفاخانه «نورالدین زنگی» را مینویسد بدست نجاری ساخته شده بود که صرفاً برای تکمیل فن نجاری اقلیدس و مجسطی را تکمیل کرده بود!! موضوع دوا و تهیه دواهای تازه و خوب و عده مورد توجه خاص بوده است. دوا فروشان دواهایی که می فروختند برای تحقیق و آزمودن آن محکمه خاصی وجود داشت که افسر آن ملقب به «رئیس الشاین» بوده و این منصب همیشه به طبیبانی داده میشد که در گیاه شناسی کامل بوده، چنانکه در سده هفتم «ضیاء الدین بیطار» بدین سمت مقرر گردید که کتابهای یونان را جمعه به نباتات و دواجات و نیز اضافاتی که مسلمین کرده بودند همه را دیده و از برداشت، معذک به ممالک دور و دراز سفر کرده و در یونان و ایتالیا و جزائر بحر روم به تفحص و تحقیق اقسام نباتات پرداخت.

اما کتاب و کتابخانه، «شبلی» قبلاً قلم را به کتابخانه اسپانیا در دوران خلیفه «حکم» معطوف داشته و مینویسد که هزاران سوداگرو گماشتگان او در نواحی اسپانیا، شام، مصر، بغداد، فارس و خراسان مأمور بودند که کتابهای نادر و عده قدیم و جدید بدست بیاورند. از جمله کتاب آغانی «ابوالفرج اصفهانی» از همان اول در چهل هزار ریال امروز خریداری شد که پیش از آنکه در شرق انتشار یابد وارد کتابخانه او گردد. این کتابخانه مشتمل بر چهارصد هزار کتاب بوده است.

کتابخانه بزرگ فاطمیان مصر مشتمل بر چهل کتابخانه مستقل و جدا از هم که از اینمیان در یکی از فلسفه و غیره چهل هزار کتاب بوده است. در تعداد مجموعه کتاب بعضی مثل «ابن ابی طی» و غیره ششصد هزار ذکر کرده اند. «صاحب بن عباد» را وقتی که «نوح بن منصور» برای وزارت به بخارا طلبید او عذر آورد و نوشت که برای من در حمل اثاثه و لوازم ضروری بسیار مشکل، چه برای حمل يك کتابخانه تنها چهارصد شتر لازم خواهد بود، و امثال آن در کتاب باید دانست که زیاد و ما برای احتراز از اطناب بهمین قدر اکتفا مینمائیم. من در ایامی که در خطه هندوستان بخدمت فرهنگ اشتغال داشتم و سرگرم مطالعات

مقدمه مترجم

بودم قسمتی از این مقالات را در مجله «الندوة» که در صفحه ۸۲ این کتاب ذکر آن آمده است خوانده بودم و چنان مجذوب آن شدم که در برگشت بایران همیشه آن مد نظر بوده و مایل بترجمه و نشر آنها بوده‌ام، ولسی کتاب یعنی اصل مقالات در دست نبود، تا آنکه دوست گرامی دانشمند آقای سید مصطفی طباطبائی در ایامی که با سمت مستشار فرهنگی در هندوستان خدمت می‌نمودند مقالات مزبور را که با بسیاری از مقالات دیگر «شلی» (منضمّاً) در چهار جلد طبع و نشر شده بودند تهیه کرده در مراجعت بایران ارادت‌مند را رهین منت ساخته برسم هدیه مرحمت نمودند دام افضاله العالی. اینجانب برای تحقق آرزوی دیرینه خود در اولین مرحله فراغت و فرصت دست بکار شده و مقالات را بترتیبی که درج کتاب حاضر است مشغول ترجمه شدم.

در اینجا از تذکرات این حقیقت ناگزیرم که ترجمه چنانکه بر احدى پوشیده نیست خود اساساً از دشوارترین و پر زحمت ترین کارهای ادبی است و بالاخص قسمت عمده‌ای از کتاب که حاوی تمام رشته های علوم و فنون از تمام السنه و زبان های باستانی دنیا است الفاظ و لغات و اصطلاحات عجیب نامأنوسی در آن بکثرت آمده که هیئت و شکل اولیه را بهر ورزمان از دست داده‌اند (که حتی خود مؤلف هم با همه تبحری که دارد از یک قسمت آن نالان است (۱) و با همه اینها وقتی که اصل کتاب هم مثل اکثر کتابهای امروزی ما مغلوط و غلط های چایی زیاد داشته باشد تصدیق میفرمائید که مترجم تاچه اندازه در صعوبت و زحمت خواهد بود. معذالك بی آنکه فتوری در من راه یابد بکارم ادامه داده تا پس از مدتی (ولی البته مدت مدیدی) بعون الهی کتاب را برای چاپ آماده و حاضر نمودم.

البته لازم به تذکر نیست که در رفع معایب و نقائص این ترجمه و اصلاح آن از هر حیث تا حد امکان کوشش و سعی بعمل آمده است، مع هذا خود معترفم که آن خالی از عیب و نقص نیست و اصلاح لازم دارد و لذا از خوانندگان محترم تمنی میشود که در صورت مشاهده نقائص و اغلاط واقف سازند تا در چاپهای بعدی در رفع نقائص و اشتباهات اقدام نمایم. وظیفه اخلاقی خود میدانم که از دانشمند گرامی جناب آقای حسن کورس نماینده اسبق مجلس شورای ملی که از اقتصاد یون بنام این کشور هستند مراتب سپاسگزاری خود را بمناسبت کمکی که در تحقق آرزوی دیرینه ام نموده‌اند اعلام دارم. ایشان نه تنها در طبع این کتاب مؤید اینجانب بوده‌اند بلکه هزینه چاپ را بی هیچ منتی مرحمت نمودند. دامت افاضاته.

۱- در این باب رجوع شود به صفحه ۷۸ و ۷۹ کتاب حاضر.

مقدمه مترجم

دوست دیرین ارجمند و دانش دوست آقای حسن عنایت که ارادتمند را در این خدمت ترغیب و تشویق نموده اند قرین تشکر و امتنان است .

فرزند دلبنده محمود فخرداعی که خود نیز دارای آثار ادبی ذیقیمت می باشد در تهیه و مسائل طبع کتاب و نیز غلط گیری و تصحیح و رفع نواقص آن مراقبت کامل و جدیت و اهتمامی بسزا نموده اند ، مزید توفیق و تأیید ایشان را در خدمت بدانش از خداوند متعال مسئلت مینمایم .

دقت و مواظبت کارکنان محترم چاپخانه چهاردرنفاست و مرغوبی چاپ کتاب و تجلید و صحافی آن درخور تمجید و تحسین است . و ما توفیقی الا بالله .

پایان

ترجمه این کتاب را به خانم حاجیه بانو فاطمه فخرداعی همسر گرامی خود که با عقیده و ایمان ثابتی اداره امور حیات داخلی و زندگانی مرا در طی سی سال اخیر بر عهده گرفته و این امکان را برایم فراهم ساخته که با کمال فراغت و آسایش خیال توانسته ام بمطالعه و ترجمه و تألیف پردازم تقدیم مینمایم .

فهرست مقالات

- ۱- تراجم یا نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب ۱
- ۲- حکومت اسلامی و بیمارستان ۸۱
- ۳- فرقه معتزله یا اعتزال ۹۴
- ۴- ابن رشد ۱۰۳
- ۵- کتابخانه های اسلامی ۱۳۴
- ۶- فلسفه یونان و اسلام ۱۵۱
- ۷- فلسفه یونان و اسلام، اغالیط و اشتباهات منطق یونانی ۱۵۹
- ۸- فلسفه اسلامی و فلسفه قدیم و جدید ۱۷۱
- ۹- عناصر اربعه ۱۸۱
- ۱۰- مسئله تکامل داروین ۱۸۵
- ۱۱- شاعری فارسی و فلسفه سجایی نجفی ۱۹۴
- ۱۲- جذب یا کشش ۱۹۹
- ۱۳- حقائق اشیاء و معشوق حقیقی ۲۰۱

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۲۰	ابن ابی العرجاء	ابن ابی العوجاء
۸	۱۷	ديسان مرقون	مريقيون، ابن ديسان
۱۲	۲۴	ابن اصيبعه	ابن ابی اصيبعه
۱۳	۶	«	«
۳۰	۱	صقيله	صقليه
۳۲	۸	درآورد	درآورده
۱۰۶	۳	کتابهای	کتابی
۱۰۷	۱۷	محمد ابراهيم القاضي	محمد بن ابراهيم القاضي
۱۲۳	۲۹	دروطن و نبودن کتابهای	دروطن و کتابهای
۱۷۶	۲۲	تهافة الفلاسفه	تهافة التهافة
۱۸۷	۲۳	همین حال دار	همین حال دارد

تراجم

يا

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

کسانیکه حالت کنونی مسلمانان واجتنابشان را از یگانگان می بینند و ملاحظه مینمایند که این امر سبب شده از علوم و فنون مفیده محروم بمسائند بشکل میتوانند قیاس کنند که آنان يك روز از فرهنگ و زبانهای غیر استفاده ای کرده باشند، ولی حقیقت امر که هیچکس نمیتواند آنرا انکار کند اینست که مسلمین سرمایه علمی تمام اقوام دنیا را درازمنه وسطی بزبان خود منتقل کرده بودند، و اگر نبودند آنها هر آینه ذخائر علمی یونان، مصر، هند و ایران تماماً از بین رفته و منهدم شده بود. و چون برای اروپا هم در اینباب جای هیچگونه انکار نیست بلکه معترف بآن میباشد لذا مورخان عیسوی در اینموضوع که «از چه رومسلمین در يك زمان آنقدر بزبانهای غیر توجه نمودند؟» بحث زیاد کرده اند. مخصوصاً چندی قبل يك خاورشناس فرانسوی در يك کنفرانس خاورشناسان رساله خود را در اینباره تقریر نمود. «نوفل افندی» از مورخان مسیحی کتاب مستقلى در تمدن و تهذیب مسلمانان موسوم به «صناعة الطرب» تألیف کرده و درینباره چنین مینویسد: این امر نهایت تعجب انگیز است که عربها که در هر قدم آثار تمدن و تهذیب را برباد میدادند، چنانکه کتابخانه اسکندریه را با اشاره خلیفه «عمر» سوزانیدند، علوم و فنون ایران را بحکم «عثمان» محو و نابود کردند، مدارس انطاکیه و بیروت بمجرد برافراشته شدن بیرق فتح و ظفر منهدم گردیدند، در سنه ۱۰۱ هـ کالج دمشق را برباد دادند، آثار و یادگارهای مشهور

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

اهرام مصر و ابوالهول را خواستند ازین برده و نابود سازند، چه شد که بعلوم و فنون اجانب و غیر قوم تا ایندرجه اقبال و توجه نمودند؟ او این عقده را بدینسان حل کرده میگوید که اعراب در زمان جاهلیت به نجوم و پیشگویی معتقد بودند. طبیبان یهود و عیسوی که در دربار خلافت کار میکردند به خلفا اینرا ذهن نشین کردند که اگر کتب یونان و جاهای دیگر عبری ترجمه شوند هر آینه بوسیله علم نجوم مسائل زیادی که بر آنها مکتوم مانده مکشوف میگرددند، و همین علاقه و شوق بود که این ملت را شایق و متمائل به ترجمه زبانهای غیر ساخت.

ما از اتهاماتی که (۱) مورخ نامبرده پشت سرهم قطار کرده است بحث نمیکنیم، البته اصل موضوع قابل تأمل و خوض و غور است و لذا راجع بآن بتفصیل سخن میرانیم. حقیقت اینست که از تعصب و جمود و فکر محدود مسلمانان امروز هیچ مستبعد نیست که اینگونه قیاسات را پدید آرد، یعنی هر کس مسلمانهای امروز را می بیند شاید غیر از اینهم خیال نمیکند، لیکن اصل واقعه اینست که مسلمان تا وقتی که مسلمان بود نسبت بغیر قوم و زبانهای اجنبی تعصب جاهلانه بخرج نمیداد. در اینجا ما خود بانی اسلام را در نظر میگیریم که بسیاری از عقائد و آراء غیر قوم و اجانب و بیگانگان را تصویب و بر طبق آن عمل مینموده است. از جمله در جنگ احزاب و قتیکه «سلمان فارسی» در محاصره طائف مطابق معمول ایران حفر خندق و استعمال منجنیق را رأی داد آنحضرت بی تکلف آنرا اختیار نموده و بموقع اجرا گذارد. در نظامات کشوری اصول و آئین قوم اجنبی را پسند نموده و بکار می بستند. «شاه ولی الله» (۲) که متبحر در علم حدیث و واقف بر موز و اسرار شریعت است مینویسد «قباد» پادشاه ایران و پسرش «نوشیروان» که وضع خراج و مالیات نمودند مخصوصاً «عشر» دستور دادند و شرع اسلام هم همانرا تصویب نمود و بکار بست. (۳)

چون پیغمبر بایهودیان مکاتبه داشت به «زید بن ثابت» امر کرد که زبان عبرانی بیاموزد و او هم طبق امری پیغمبر زبان مزبور را فرا گرفت. (۴) در زمانه «عمر» که فتوحات اسلامی توسعه پیدا کرده بود «ولید بن هشام» اظهار داشت من درد و اوردولتی شام دیده ام که قشون و خزانه هر یک دارای دیوان جدا گانه میباشد، خلیفه هم امر کرد که

۱- گویا این موضوع قابل تردید نباشد که اعراب در دوره فتوحات و جریان منازعات و محاربات آثار و یادگارهای علمی و صنعتی اقوام مغلوبه را بانهایت بیرحمی ازین برده و منهدم ساخته اند. (مترجم)

۲- یکی از دانشمندان بزرگ مذهبی هند است. (مترجم) ۳- حجة الله البالغه صفحه ۱۱۰

۴- فتوح البلدان صفحه ۴۷۹ و ۴۸۰

تراجم

برطبق آن عمل شود و حتی نام آنرا هم « دیوان » نهادند که فارسی سره است. در میان صحابه و یاران پیغمبر عده ای زبان فارسی آموخته بودند، چنانکه « هر مزان » از رؤسای عجم وقتی که بحضور خلیفه « عمر » باریافت « مغیره » با او در فارسی صحبت کرد و سؤال جوابی که رد و بدل شد مخصوصاً بزبان فارسی بوده است. (۱)

غرض این امر چندان نیازی به شهود ندارد که مسلمانها در معاشرت و تمدن اصول و آئین بیگانگان را در موقع لزوم اختیار کرده اند. البته این قسمت بطور تاریخی قابل بحث میباشد که آنان در چه زمان و روی چه عوامل و اسبابی بعلوم و فنون اجانب و اقوام بیگانه توجه کرده اند. حقیقت این است که مسلمانها بر اثر وسعت فتوحات سروکار با اقوام مختلف پیدا نموده بنای خلطه و آمیزش با آنها را گذاشتند، و این ارتباط و اختلاط و امتزاج هر قدر فزونی مییافت علم و اطلاعاتشان بعلوم و فنون و طرز فکر آن اقوام افزون میگردد. در خلافت « عمر » وقتی که مصر فتح شد در آنجا يك فیلسوف شهیر یونانی که « ژان » و در عربی « یحیی » میگفتند (۲) میزیست. او بنزد « عمرو عاص » فاتح مصر رفت و مورد نوازش قرار گرفت، چنانکه اغلب « عمرو » او را ملاقات کرده و از سخنان حکیمانه اش استفاده میکرد. (۳) « معاویه » در دوران حکومتش بیگانگان را بیش از همه در امور مملکت دخالت داد. تا آنوقت هیچ خلیفه ای جز دیوان خراج شغل دیگری به یهود و عیسوی واگذار نکرده بود، ولی او يك عیسوی را مخصوصاً میرمنشی دربار معین نمود و « ابن آثال » یکنفر عیسایی را در ولایت حمص بریاست مالیه منصوب داشت. اینمرد در طب هم دست داشته برای « معاویه » کتابهایی نیز از زبان یونانی ترجمه نمود، و گویی که آن برای رواج ترجمه بمنزله طلعه بوده است. و این هر چند زمانی بوده است که علوم و فنون اسلامی یعنی تفسیر، حدیث، فقه، انساب به پایه ای رسیده بود که هزاران نفر به تعلیم و تعلم اشتغال داشتند، لیکن هنوز بعلوم و فنون دیگران یعنی بیگانگان و فرا گرفتن آن توجه خاصی نشده بود. « خالد » نوۀ « معاویه » که در علوم و فنون اسلامی دست داشت حاضر شد که به تحصیل طب و کیمیا پردازد، و چون آنوقت بطور علمی فقط یهود یا عیسوی درین فن مهارت داشتند « خالد » نزد طبیبان عیسوی بتحصیل پرداخت و از اینراه برشته های دیگر علوم دست یافت. نامبرده از يك رهبان عیسوی بنام « مریانس » علم کیمیا آموخت و سه کتاب مختصر در این فن نوشت. و مخصوصاً در يك کتاب شرح تلمذ خود را پیش « مریانس » به تفصیل نوشته است. کارنامه

۱- فتوح البلدان صفحه ۴۵۴. ۲- شرح حال و تصانیف او در موضوع دیگر بتفصیل ذکر شده است. (مترجم)

۳- الفهرست ابن الندیم و طبقات الاطباء.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

بزرگ « خالد » اینست که با فسحت نظر و فکر باز به ترجمه زبانهای خارج توجه نموده است. در آن زمان تعلیم و تعلم فلسفه از یونان به مصر منتقل شده بود و فلاسفه بزرگ یونانی نسل و دیگر اهل فن در آنجا بتدریس اشتغال داشتند و چون مصر از وقتی که بتصرف اسلام درآمد گویی از همانوقت زبان عربی رواج یافته تا اینجکه که پس از مدت کمی زبان مصر بجای قبطی عربی شده بود، لذا از میان این حکما و فلاسفه خیلی هامیتوانستند در عربی چیز بنویسند. « خالد » آنها را طلبید و واداشت که کتابهای یونانی و قبطی را به عربی ترجمه کنند. (۱) در کتاب الفهرست نوشته است که آن در اسلام اول موقعی است که از زبانی بزبان دیگر نقل کرده شده است. مترجم مشهور زمان « خالد » یکنفر « اصططن » نام بوده است و معلوم میشود که این کوشش و مساعی « خالد » بردیگران هم اثر بخشیده و خود سلطنت را متوجه باینکار ساخته است، چنانکه « مروان حکم » اول پادشاه بنی امیه یک پزشک مشهور یهودی دربار او « ماسرجیس » نام « قرابادین بشپ اهرن » را از سریانی به عربی ترجمه نمود و آن داخل کتابخانه سلطنتی گردید. « علامه جمال الدین قفطی » نوشته است که این قرابادین از تمام قرابادین های قدیم برتر و بالاتر میباشد و بهمین جهت « عمر بن عبدالعزیز » آنها را در زمان خلافت خود از خزانه شاهی در آورد و افسرداد نسخه های زیادی از آن برداشته بطور عموم انتشار دادند. و یک جهت رغبت « عمر بن عبدالعزیز » بطرف معلومات یونانی این بوده که وقتی که او در زمان « سلیمان عبدالملك » حاکم مصر بود استاد تعلیم یونانی در اسکندریه و افسر کل « ابن ابجر » یکنفر حکیم بوده است. معلوم نیست بچه جهت این مرد بدست « عمر بن عبدالعزیز » اسلام آورد و وقتی که او خلیفه شد نامبرده را بدربار خود طلبید و ریاست بنگاه طبی را با او گذاشت. (۲) مورخین مینویسند که در سال جلوس « عمر بن عبدالعزیز » تعلیم یونانی از اسکندریه منتقل بانطاکیه و حران گردید و همین غالباً سبب شده که از اسکندریه آنکس که تعلیمات یونانی بوجود اوقام بوده (یعنی ابن ابجر) بنزد « عمر بن عبدالعزیز » آمده است.

بعضی از نیازمندیهای کشوری در اشاعه و رواج ترجمه کمک نمود، توضیح اینکه دفاتر و پرونده های مالیاتی تماماً در زبانهای غیر بوده است، چنانکه دفتر عراق در فارسی، شام در لاطین، مصر در زبان قبطی اداره شده و بدینجهت عهده داران و متصدیان خراج تماماً مجوس یا عیسائی بوده اند. در زمان « حجاج بن یوسف » میرمنشی دستگاه ایالتی یک مجوسی موسوم به « زادافروخ » بوده است. او در یکموقع اظهار داشت که بدون او

۱- طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۱۱۶ ۲- طبقات الاطباء صفحه ۱۱۶

تراجیم

دیوان خراج اداره نمیشود. وی در یک هنگامه بقتل رسید، لیکن این دعوی غرور آمیز او بگوش «حجاج» رسید. اتفاقاً در دستگاه او یکنفر بنام «صالح بن عبدالرحمن» موجود بود که در زبان فارسی و عربی هر دو مهارت داشت. «حجاج» او را مأمور کرد که تمام دفاتر فارسی مربوط به خراج را بر بی نقل کند.

در دوره «هشام بن عبدالملک» از سلاطین معظم بنی امیه که در سنه ۱۰۵ هـ - ق جلوس گردیده از انتظامات ملکی در علوم و فنون هم پیشرفتی بسزای حاصل شده و برای دست یافتن به معلومات و افکار اقوام بیگانه وسائل جدیدی پیدا شد که مهمتر از همه آنکه «خالد بن عبدالله قسری» را «هشام» بحکومت عراق منصوب داشت که در بی تعصبی و علم دوستی ممتاز بود. فرقه مانویه که «مانی» پیشوایشان را شاهنشاه ایران بقتل رسانیده و حکم کرده بود که از اینفرقه یکنفر را هم باقی نگذارند تا زمان سلطنت اخیر عجم متفرق و آواره باطراف میگشتند، در حکومت اسلام امنیت و آزادی پیدا کرده و «خالد» تا اینجند مراعات حال آنها را نمود که در حقیقت سرپرست آنها گردید. (۱)

میرمشی «هشام» بنام «سالم» که در قلم و فصاحت و بلاغت مشهور و مسلط در زبانهای خارجه بود در سالات «ارسطو» را که بنام «اسکندر» بودند بر بی ترجمه نمود (۲) و «چبله» (۳) پسر او که بزبان فارسی کاملاً آشنا بود کتابهای زیادی از فارسی بر بی نقل نموده که از میان آنها «جنگ رستم و اسفندیار» و داستان «بهرام چوین» را علامه «ابن الندیم» در کتاب الفهرست ذکر کرده است. بر اثر این خدمات فرهنگی «سالم» دیگران هم تشویق شده در نتیجه کتب زیادی بر بی ترجمه شدند.

«هشام» را به کار ترجمه شوق و شغف زیاد بود، از میان ذخائر علمی سلاطین ایران که بدست آمده بودند تاریخی نهایت مبسوط بوده است که شرح حال تمام سلاطین ایران، قواعد سلطنت، علوم و فنون و معماری به تفصیل در آن درج بوده، و از جمله در شرح حال هر بادشاه تصویر او هم ضمیمه بوده است نکته قابل توجه اینکه در تصاویر مزبور حلیه، لباس و وضع اصلی هر کدام کاملاً نشان داده شده بود. «هشام» امر کرد کتاب نامبرده را ترجمه کنند و آن در سنه ۱۱۳ هـ - ق با تمام رسید.

«مسعودی» مورخ (۴) مشهور نوشته است که «من در سنه ۳۰۳ هـ - ق کتاب نامبرده را با تمام تصاویر در اصطخر رؤیت کردم.» راجع به سلطنت ایران آنچه از کتب قدیمه فارسی

۱- کتاب الفهرست صفحه ۳۳۷. ۲- ایضاً صفحه ۱۱۷. ۳- کتاب الفهرست صفحه ۲۴۴.

۴- کتاب التنبیه والاشراف للمسعودی صفحه ۱۰۶.

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

موجودند هیچیک بقدراین کتاب مشروح و مفصل نیست . « هشام » در سال ۵۱۲۵ - ق درگذشت و بافوت او حکومت بنی امیه هم گومی خاتمه یافت.

اول پشادشاه دولت عباسی « سفاح » است که فقط دوسال ونیم حکومت کرد ، و بعد از او « منصور » بر تخت نشست و دولت عباسی هم در حقیقت از آنوقت شروع میشود . « منصور » خود از اهل فضل و کمال بود ، وسعت نظر و مشرب آزاداو در بای علوم وفنون را روان ساخت و در عصر درخشان او بود که تدوین علوم اسلامی شروع گردید . « امام ابوحنیفه » قهرا مدون ساخت ، « ابن اسحق » غزوات نبی را نوشت ، « امام مالک » ، « اوزاعی » و « سفیان ثوری » وغیره احادیث را جمع کردند . « منصور » مذاقش اتفاقاً عجمی واقع شده و در هر چیز از ایرانیان تقلید مینمود تا اینحد که لباس دربار را هم ایرانی کرده بود .

« منصور » اول کسی است که برای کم کردن نفوذ عرب بر سرخو ایرانیان در دربار افزوده مشاغل و مناصب بزرگ و عمده را بدست آنها سپرد . اگرچه این کار از نظر سیاسی میگویند غلط بوده است ، ولی از همین کار غلط فوایدی که عاید شد همینقدر بس که در عرب بنیاد فلسفه قائم گردید ، چنانکه از دولت همین کار امروز علوم عقلیه در میان مسلمانان رواج دارد و گرنه اسمی از آن نبوده است . ایرانیانی را که « منصور » در دربار رسوخ داد تماماً از اهل دانش و صاحب فضل و کمال بودند ، لذا کتابهای نادر منطق و فلسفه را برای « منصور » جمع آوری کرده و همه را بر بی ترجمه نمودند . از میان این ارباب فضل و هنر یکی « عبدالله بن مقفع » است که در بارة اوتام علمای زبان عرب تصدیق دارند که از آغاز اسلام تا با امروز فصیح و بلیغی در بنان و بیان مثل او نیامده است ، چنانکه ملحدان ، کتاب یتیمه اوراد رقبال قرآن نمایش دادند . اینمرد مجوسی و زبان مادری او فارسی بود ، اسلام قبول کرده و زبان عربی را تکمیل نمود . « منصور » او را میرمنشی دربار معین نمود و چون در زبانهای مختلف ماهر بعلاوه نهایت درجه فصیح و بلیغ بود اینست که ترجمه های اوعالی ترین تراجم شمرده میشوند . از جمله ترجمه کلیله و دمنه است که هنوز بیادگار مانده و در همه زبانها منتشر میباشد . او کتابهای زبان یونانی را به عربی نقل نمود که از آنجمله « قاطیغوریاس » ، « باریمناس » و « اناالوطیقا » میباشد . کتاب « ایساغوجی » « فروریوس » را هم او ترجمه نمود . (۱) فارسی که زبان مادری او بود کتابهای زیادی در این زبان ترجمه نموده که ازینمیان « خدائی نامه » ، « آیین نامه » و

۱- راجع به عبدالله بن مقفع بکتاب الفهرست صفحه ۱۱۸ و طبقات الاطباء صفحه ۳۰۸ رجوع شود .

تراجم

« مزدك نامه » و « نوشيروان نامه » که از نوادر کتب تاریخنه شهرتی بسزا دارند . دو کتاب بزرگ علم الاخلاق پارسیان را که باسم « الادب الصغیر و الادب الکبیر » مشهور میباشند و ترجمه نمود ، « علامه ابن الندیم » تمام این کتابها را در الفهرست ذکر نموده است . از میان فضلا و دانشمندان ایرانی شخصیت علمی دیگری که در دربار « منصور » عضویت داشت « نوبخت » نام یکنفر زردشتی بود که بدست « منصور » اسلام آورده و آن جاه و مقام را در دربار بدست آورد که از اکابر دولت بشمار میآمد . خاندان او مدت‌ها سرپرست علم و فضل بوده و بسیاری از ذخائر زبان فارسی بواسطه آنها به عربی در آمدند . « ابوسهل » و « ابوموسی » از متکلمین نامی و در زمره گروه مترجمین از خاندان « نوبخت » بوده اند . (۱)

از جمله این ایرانیان « جارج بن جبریل » هم بوده است که از مترجمین مشهور می باشد . اینمرد در جندی شاپور بمنصب افسر الاطباء ممتاز بوده و در سنه ۱۴۸ هـ - ق « منصور » او را برای معالجه طلبید و بعد تمام خاندان او را وارد دربار کرد . « منصور » تا اینکه از او قدردانی نمود که با وجودی که تبدیل مذهب نکرده بود ویرا طبیب دربار معین نمود . وقتی که در بیماری (مرض الموت) بوطنش خواست برگردد پنجاه هزار درهم هزینه سفر باو داده شد . « جارج » اول کسی است در دولت عباسیه که تصنیفات و کتابهای طب را به عربی ترجمه نموده (۲) و از زحمات و کوششهای او ذخیره مهمی از طب در عربی فراهم شد . خود او کتابی مبسوط در تجربیات بزبان سریانی نوشته که « حنین بن اسحق » آنرا در عربی ترجمه نمود . از عهد « منصور » گرفته تا سنه ۴۵۰ هـ - ق این خاندان یکنواخت سرپرست فن طب ، حامی علم و فضل و زیب و زین دربار خلافت باقی ماندند .

دیگراز مترجمین زبردست طب در دربار « منصور » « بطریق » نام یکنفر عیسوی بود . او بحکم « منصور » بسیاری از کتب یونان را ترجمه نمود . تصنیفات « بقراط » و « جالینوس » را که او به عربی نقل کرد تا سده هفتم هجری متداول بودند . (۳) ذوق علمی « منصور » تا اینکه بوده است که سرمایه ای که از علوم و فنون یونان در محروسه او فراهم میآمد قناعت بآن ننموده نامه ای درینباره به قیصر روم نوشت و او هم مطابق

۱- کتاب الفهرست صفحه ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۴۴ و مروج الذهب ذکر خلافت قاهر بالله . ۲- برای اطلاع از احوال جارج به طبقات صفحه ۱۲۳ و ۲۰۳ رجوع شود . ۳- راجع به بطریق به طبقات صفحه ۲۰۵ رجوع شود .

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

درخواست وی کتابهای زیادی در فلسفه و غیره به بغداد روانه داشت. آوازه اشتیاق و شور علمی این خلیفه بمالك اطراف پیچیده صاحبان فضل و کمال از هر قوم و ملتی رو بدر بار او آوردند. از جمله يك عالم زبردست ریاضی هند در سنه ۱۵۶ هـ. ق. وارد بغداد گردید و زیچ مشهور سانسکریت بنام « سدهانتا » را که در آتی از آن بتفصیل صحبت خواهیم داشت بنظر « منصور » رسانید که « محمد بن ابراهیم فزاری » مأمور شد آنرا ترجمه نماید و باید دانست که تا زمان « مأمون » در اعمال کواکب بهمین زیچ عمل میشد.

برای تحقیق از مذاهب و ادیان « منصور » امر کرد که تمام کتب مذهبی فرق مختلف را ترجمه کنند. آنوقت در ایران مذهب « مانی » آوازه زیاد داشت. این مرد مدعی نبوت بود و کتابهای چندی که بادعای خود از طرف خدا نازل شده اشاعت داده بود، ولی پادشاه وقت او را مقتول ساخته و حکم داد که از پیروان او احدی را باقی نگذارند. چنانکه تا سلطنت اخیر ایران صاحبان این مذهب باطراف پراکنده و آواره می گشتند. طلوع اسلام بتمام مذاهب آزادی داده و این فرقه هم بعراق برگشت و چون « خالد بن عبدالله قسری » حاکم عراق نسبت بفرقه مزبور توجه خاص مبذول میداشت، (۱) در اینجا آنها با کمال امنیت و جمعیت خاطر بترویج مذهب خود میپرداختند.

در آغاز خلافت عباسی تمام کتابهای « مانی » در مملکت منتشر شده بود. « عبدالله بن- مقفع » و دیگر مترجمین آنها را بر عربی نقل کرده بعلاوه کتابهای دیگر بانیان مذاهب از مجوس مثل کتابهای « دیسان مرقون » تماماً در عربی ترجمه شدند، و این اول موقعی است که مسلمانان از مذهب و معلومات مذهبی اقوام دیگر درست علم و اطلاع حاصل میکنند. گرچه اثر آن در بادی امر این بوده که حریت و آزادی بیش از حد اعتدال در مردم پیداشده وعده ای بکفر و زندقه گرایند تا اینکه « ابن ابی العرجاء »، « حماد عجرد »، « یحیی بن زیاد »، « مطیع بن ایاس » کتابهای در تأیید « مانی » و غیره نوشتند. (۲) با وجود این « منصور » از لحاظ آزادی ممانعتی بعمل نیاورد، راستش را بخواهید از این کار نفع عنبه ای حاصل شد و آن این بوده است که در میان مسلمین علم تازه ای که علم کلامش گویند بوجود آمده که بواسطه آن جلو الحاد و زندقه برای همیشه گرفته شد.

جریان این امر در ابتدا بدینسان بوده که چون از انتشار کتابهای « مانی » و غیره هوای الحاد و زیدن گرفت « مهدی » فرزند « منصور » در حکومت خویش خواست

۱- جامع القصص الهندیه چاپ فرانسه.

۲- الفهرست صفحه ۳۳۷. ۲- مروج الذهب در ذکر خلافت قاهر بالله

تراجہ

این نامہ را با آتش تیغ فروشانند ، و در نتیجہ ہزاران آدمی را بیدریغ از دم تیغ گذرانیدند ، ولی باید دانست کہ آزادی فکر را هیچوقت نمیتوان بجبر و عنف جلو گرفت بلکہ آن برزبان و تباہی جامعہ تمام خواہد شد . عاقبت او بعلمای اسلام امر کرد کتابہائی بررد ملحدان و اہل زندقہ بنویسند و ازہمینجا بنیاد علم کلام گذاشتہ شد و یک فائدہ عمدہ آن این بودہ است کہ برای رد کردن افکار و خیالات اہل خلاف ضرورت اطلاع بیشتری از کتب و تألیفات مذہبی آنها پیش آمد و از اینرو خواہ و ناخواہ لزوم آموختن زبانہای خارج و ترجمہ بیشتر شیوع پیدا نمود .

بعد از « مہدی » وقتی کہ « ہارون » برمسند خلافت نشست ذخائر عمدہ ای از کتابہای یونانی ، فارسی ، سریانی و ہندی جمع شدہ بود و این خلیفہ برای اینکہ آنها را بصورت منظمی در آورده باشد ادارہ بزرگ وسیعی بنام « بیت الحکمۃ » تأسیس کرد کہ در آنجا ماہرین ہر مذہب و ہر زبان مأمور بہ ترجمہ بودند . ازجملہ « فضل بن نوبخت » مجوسی بہ ترجمہ کتابہای فارسی بخصوص مأموریت داشت . در دور « رشید » ازیک جہت خاصی سرمایہ مہمی از فلسفہ بدست آمد ، توضیح اینکہ سلاطین روم سالانہ بطور معمول خراج بدربار عباسیہ میفرستادند . « نیسفور » کہ در خلافت « رشید » بر تخت سلطنت جالس بود از این امر یعنی دادن خراج سرباز زدہ و نامہای گستاخانہ بہ « رشید » نوشت . خلیفہ برای سرکوبی او بہ آسیای صغیر پایتخت رومیان پشت سر ہم حملہ بردہ و ہرقلہ مرکز سلطنت را برباد داد . چون تعلیم و تعلم فلسفہ یونانی بعد از یونان بآن ممالک منتقل شدہ بود ، « رشید » انقورہ ، اموریہ و غیرہ را کہ فتح کرد کتابہای یونانی بیشناری بدست آمد و ہمہ آنها در کمال دقت بہ بغداد حمل شدہ و « یوحنا ماسویہ » مترجم مشہور مأمور ترجمہ آنها گردید . (۱) این کتابہا تمام داخل « خزائن الحکمۃ » شدہ و « یوحنا » بریاست آن تعیین شد .

اگرچہ تصنیفات علمی سانسکریت در خلافت « منصور » وارد بغداد شدہ بودند ، لیکن در این زمان اسباب تازہ دیگری فراہم شدہ و آن اینکہ « ہارون » بہ بیماری سختی دچار شدہ کہ طبیبان بغداد از عہدہ درمان آن برنیامدند . در آنوقت یکی از اطباء ہندوستان کہ فیلسوف ہم بود شہرت عمومی داشتہ است ، و چون با فرمانروایان ہند مراسم وداد و خط و کتابت برقرار بود رأی ہمگی بر این قرار گرفت کہ طبیب موصوف - الذکر را دعوت کنند . خلاصہ اینہر د بہ بغداد آمد ، و ریاست کل بیمارستان برامکہ در بغداد باو واگذار شد ، و نتیجہ این شد کہ بسیاری از کتب علمی سانسکریت زیر نظر او

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

بعربی ترجمه شدند، چنانکه کتاب «ششرت» در ده باب و نیز کتاب «سامیکا» در بیان علاج انواع سموم و زهرها که اوهردوی آنها را ترجمه نمود. (۱) در دربار «رشید» طبیب هندوی دیگری که معلومات مربوطه به «ودا» بواسطه او نقل بعربی شدند، یکی صالح است (نام اصلی بناید سالی باشد) که شرح حال او را علامه «ابن اصبیعه» بتفصیل نوشته است.

بعد از «هارون» نوبت به «مأمون» که رسید زبان عربی بدولت اواز علوم و فنون دنیا انباشته شد. «مأمون» قسمت مهم ایام شهزادگی و ابتدای خلافت را در مرو گذرانیده است ازطرف مادر ایرانی نژاد و بر اثر معاشرت و صحبت با ایرانیان خودش ایرانی شده بود، و در هر چیز از سلاطین ایران تقلید مینمود و مخصوصاً آئین سلطنت «اردشیر» دستورالعمل او بوده است. وزیران و امیران دربار این خلیفه تماماً مجوسی نژاد و اکثر آنها بدست وی مسلمان شده بودند، گذشته از همه چون بعلم قديمه شوق وافر داشت از ادب و علوم و فنون ایران سرمایه بی پایانی در خزانه اوجمع شده بود. در سنه ۲۰۴ هـ - ق او از خراسان به بغداد آمد، در آنجا فلسفه یونان بسط داشته و او این علم را هم تکمیل نموده و «خزانه الحکمة» را وسعتی بسزا داد و تا اینجده شیفته فلسفه بود که یکشب در خواب دید شخصی سفید رنگ و گشاده پیشانی، پیوسته ابرو، چشمها سیاه مایل به آبی بر تخت نشسته است. «مأمون» هیبت زده شد و از نام او پرسید، گفت «ارسطو» مأمون از مسرت و خوشی باهتزاز درآمد و با وی بنای صحبت را گذاشت. این خواب «مأمون» را بیش از پیش دلدادۀ فلسفه نمود. چنانکه در سنه ۲۱۰ هـ - ق نامه ای به قیصر روم نوشت (۲) که از تصانیف و کتب «ارسطو» هر قدر ممکن است جمع کرده ارسال دارد، و آن زمانی است که خطوط و نامه های خلفای بغداد به قیصر روم اثر فرمان ردا داشته است. خلاصه قیصر برای انجام این دستور خود را حاضر ساخته و در جمع آوری کتب بجذیت و کوشش پرداخت. در این هنگام يك صومعه نشین عیسائی خانه ای را در یونان نشان داد که از زمان «قسطنطین» مقفل و بسته مانده بوده است، و در آنجا امپراطور نامبرده کتابهای فلسفه را بدین خیال که آن به مذهب مسیح ضرر و زیان میرساند توقیف و حبس کرده بود که کسی دسترسی بآن پیدا نکند. قیصر حکم داد آنجا را باز کنند و کتابهای زیادی بیرون آمد ولی قیصر دریغش آمد که آن گنجینه نفیس بدست مسلمانان افتد، لیکن

۱- طبقات جلد دوم صفحه ۳۳ و کتاب الفهرست صفحه ۳۰۳ و ۲۴۵.

۲- مقریزی جلد دوم صفحه ۳۵، و کتاب الفهرست صفحه ۲۴۳.

تراجم

درباریان اودلداریش دادند که این آفت و بلا یعنی فلسفه بهرجا که رفت آنجا را بدبخت میکند. بالاخره کتابها بسار پنج شتر شده بداد الخلفه ارسال گردید. (۱) «مأمون» باهتیت اعزامی خود عده‌ای از مترجمان زبردست را هم گسیل داشت که از اعضای عالیقدر «خزانة الحکمة» و ماهر در زبان یونانی و سریانی بودند، چنانکه از میان آنها «سلما»، «حجاج بن مطر» و «ابن البطریق» هم بوده‌اند. اگرچه آنوقت جمع‌کنیری از مترجمان موجود بودند، لیکن چون هنوز اکثر رعایت ترجمه لفظی را میکردند، یعنی لفظی بجای لفظ دیگر گذارده میشد، «مأمون» در تلاش مترجمانی افتاد که متخصص در فن و دارای اجتهاد باشند تا آنکه بتوانند با ترجمه مشکلات اصلی کتاب را هم حل نمایند و چنین شخصی در آن زمان فقط دو نفر وجود داشته که یکی «حنین» و دیگری «یعقوب کندی» بوده است.

شرح زندگانی «حنین» تاجائیکه ارتباط باینجا دارد آنست که او یک صراف زاده مسیحی بوده و در «حیره» از شهرهای مشهور عراق سکونت داشته‌است و چون آنوقت از برکت عیسویان از در و دیوار صدای تعلیم بلند بوده‌است اینمرد باعشق تمام مشغول تحصیل طب گردید. در آنزمان «یوحنا بن ماسویه» در رشته‌های فلسفه یونانی مهارتی بسزاداشت و ریاست کل خزانة الحکمة «هارون» و اداره ترجمه و اگذار باو بوده‌است. «حنین» در حلقه درس او وارد گردید، لیکن بعد از چندی بین استاد و شاگرد گفتگویی شد، «یوحنا» گفت تو باید بروی در دکان صراف‌ی کار کنی، تحصیل طب از تو برنمی‌آید. «حنین» رنجیده و باحال گریه از مجلس برخاست. او از همانوقت تصمیم گرفت که زبان یونانی را به پایه‌ای بیاموزد که کسی نتواند با اود عوی همسری کند. در ممالک اسلامی مرکز زبان یونانی در آنزمان اسکندریه بوده‌است. در آنجا برای تعلیم علم، ادب و فلسفه یونانی دارالتدریس‌های زیاد وجود داشته بعلاوه یونانیها بکثرت میزیستند. او از اینرو متوجه اسکندریه گردید و در آنجا اقامت گزید تا زبان یونانی را فرا گرفت و تا اینجند پیشرفت نمود که کلام «هومر» شاعر یونانی را مخصوصاً از برداشت. پس از آن برای تکمیل زبان عربی به بصره رفت. در آنجا «خلیل بصری» که موجد نحو عربی است نحو درس میداد و «سیبویه» و غیره در حلقه درس او حاضر میشدند. «حنین» اینجا شروع به تحصیل عربی نمود و درین زبان بدرجه کمال رسید و فارسی هم زبان وطنی او بوده‌است. غرض «حنین» آنوقت در آغاز شباب بود که شهرتش درهمه جا منتشر شد. «مأمون» که برای کار ترجمه در جستجو بود و مردم از «حنین» نام می‌بردند لذا او را طلبید، وی مورد نوازش و انعامات گران بها قرار گرفته و خدمت ترجمه باو محول گردید. مشهور است که «مأمون»

۱- ناسخ التواریخ بتفصیل نوشته‌است.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

علاوه بر عطایا و انعامات، کتابهارا میکشید و هموزن آن طلا درصه ترجمه میداد و شاید بهمین جهت بوده است که «حنین» ترجمه هارا روی کاغذ کلفت و بسا خط نهایت درشت مینوشت که هر صفحه یکی چند سطر بیش نبوده است. در تهیه و فراهم کردن کتب یونانی و ترجمه آنها تا این اندازه در اینمرد عشق و علاقه بود که خود با سیای صغیر سفر کرد و تمام آبادی و شهرهای آنرا زیر پا گذاشت و در هر جا به تفحص و تحقیق پرداخت و این بیان خود اوست که در تلاش البرهان «جالینوس» تمام نقاط و بلاد الجزیره و شام را گردش کرده و در فلسطین و مصر به جستجو پرداختم، نیمی از کتاب بدست آمد آنهم بصورت اوراق و نامرتب. و از اینجا میتوان از علاقه و پشت کار او در ترجمه زمینه‌ای بدست آورد که وقتی که سنش به چهل و هشت رسید یکصد و بیست و یک کتاب و رساله از جالینوس ترجمه کرده بود. (۱) «حنین» در سنه ۱۹۴ هـ - ق بدنیاء آمد و در سن هفتاد و دو در سنه ۲۴۶ هـ - ق درگذشت.

مترجم مشهور دیگر در دربار «مأمون» «یعقوب کندی» بوده است و او همان شخص است که علمای اسلام بسا و لقب فیلسوف داده بودند که حتی «ابن رشد» و «ابن سینا» را تصور نمیکردند استحقاق این لقب را داشته باشند. «ابن الندیم» در کتاب الفهرست صفحه ۲۹۴ تذکره او را بطور مستقل نوشته است.

از دولت «یعقوب کندی» این اعتراض که از نسل عرب هنوز شخصی ماهر بزبانهای غیر و حکیم و فیلسوف پیدا نشده است مرتفع میشود.

از زمان «مأمون» تا آغاز سده چهارم تألیفات اورا راجع بوده و همپایه تصانیف «ارسطو» شمرده میشدند. وی متبحر در زبان یونانی بود و در علوم و فنون یونانی و نیز فارسی و سانسکریت یدی بسزا داشت.

بسیاری از کتابهای فلسفه را عبری ترجمه نموده و نکته قابل توجه اینست که او مشکلات و پیچیدگیهای که در اصل کتاب بوده مرتفع و عقده‌های آنها را حل نموده است. (۲) «مأمون» مخصوصاً ترجمه کتابهای «ارسطو» را بعهده او گذاشت، چه کسی که بهتر از او از عهده فهم کلام «ارسطو» برآید نبوده است. علامه «ابن الندیم» و «ابن اصبیعه» کتابهای او را بتفصیل نوشته اند که از آن میتوان احاطه او را در این علم (یعنی فلسفه) بخوبی تصدیق نمود.

- ۱- من تمام این مطالب را راجع به حنین از طبقات الاطباء تذکره حنین و تذکره جالینوس گرفته‌ام.
- ۲- راجع به یعقوب کندی طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۲۰۷ و کتاب الفهرست صفحه ۲۵۵ و نیز بکتاب مونک فرانسیسی رجوع شود.

تراجم

در انزمان « قسطابن لوقا » يك فاضل عيسائي در فلسفه و غيره مهارت داشت ، ناسبرده نسل يوناني و در زبان يوناني با كمال فصاحت نطق ميكرد . بعلاوه چون از كودكي درشام پرورش يافته بود زبان عربي را هم كاملا مي دانست ، اين مرد لداده فلسفه بوده چنانكه براي همين باسيای صغير سفر كرد و كتابهاي زيادي در علوم عقلي بدست آورد . « مأمون » كه مطلع شد و برا طالبيد و در « بيت الحكمة » بشغل ترجمه تعيين نمود . « ابن اصبه » مينويسد او كتابهاي زيادي از يوناني بعربي ترجمه نموده و نيز تراجم اوليه را اصلاح كرده است . (۱)

شريكه گفته شد راجع بترجمه كتب يوناني بوده اما براي ترجمه كتابهاي فارسي و پهلوي « مأمون » صاحبان فضل و هنر خاندان مجوسي را با جدت تمام گرد آورد . « سهل بن هارون » يکنفر مجوس بود كه در علوم و فنون مجوسيان تسلط داشت و نيز در زبان عربي از انشاء پردازاني بود كه در آ زمان مقام شهرت را (از حيث فصاحت و بلاغت) حائز بود كه حتي « جاحظ » استادي او را اعتراف داشت . چنانكه « علامه ابن النديم » ويرا در تعداد انشاء پردازان ذكر نموده و مينويسد او كتابي هم بشيوه كليله و دمنه تأليف كرده و نامش را « ثله و عفرا » نهاده است . « مأمون » او را در « خزانه الحكمة » بكار ترجمه كتب فارسي منصوب داشت . « سعيد » برادر « سهل » هم كه نهايت فصيح و بليغ بود در خزانه الحكمة بشغل ترجمه مقرر گرديد . (۲) خاندان « شاكر » نيز در بنگاه مزبور كار ميكردند . ولي آنها دامنه كار ترجمه را بدرجه اي وسعت دادند كه ما در فصول آتي شرحي جدا گانه در اين خصوص مذكور خواهيم داشت . بعلاوه « سلما » ، « ابن البطريق » ، « علان شعوبي » و غيره در خزانه الحكمة عضويت داشتند . يك مؤسسه و بنگاهي كه مثل « يعقوب كندی » ، « حنين » ، « قسطابن لوقا » ، « سهل » بن هارون ، « سعيد بن هارون » ، « سلما » ، « ابن البطريق » ، و نيز « حجاج بن مطر » و « علان شعوبي » ارباب دانش و فضلي كه كارمند و كار پردازان باشند وسعت و بسط و تفوق و مزيت آنرا ميتوان فهميد تا چه اندازه بوده است .

يك سبب خاص علم و اطلاع شناسائي بعلوم عقلي و السنه غير در عهد « مأمون » اين بوده است كه طريقه بحث و مناظره كه مجالس آن در تمام ملك از بركت برامكه برپا بود در دوره اخير « هارون » بگفته فقها ممنوع و برچيده شدند كه در نتيجه معلوم است تمايل مردم بطرف علوم عقلي وغيره كم گرديد . پيش از خلافت « مأمون »

۱- طبقات الاطباء صفحه ۲۴۴ جلد اول و مختصر الدول و نيز كتاب الفهرست را به بينيد .

۲- شرح حال ابن دوافضل در فهرست ابن النديم صفحه ۱۲۰ مذکور است .

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

اینحرف شایع شده بود که اسلام بزور شمشیر در دنیا اشاعت یافته است، ورنه درخود اسلام اگر مزایائی بود برای چه مردم را از مناظره ممنوع داشته اند. «مأمون» که باخبر شد شورای بزرگسی در بغداد منعقد و پیشوایان تمام فرق و مذاهب مختلفه را از همه جا دعوت نمود و مخصوصاً «یزدان بخت» رئیس فرقه مانویه را که جزومدعویین بود بامر «مأمون» در دیوان شاهی ورود دادند. خلاصه در این مجلس عظیم مناظره علمای کلام بر تمام مخالفین خود فائق آمدند. (۱) و بر همه معلوم گردید که شیوع وانتشار اسلام نه بزور شمشیر بلکه بقوة قلم ونطق و بیان بوده است. «مأمون» از آن پس با نهایت آزادی و وسعت نظر حکم داد در سراسر کشور مجالس بحث و مناظره بطور عام برپا دارند و باهل هر فرقه و مذهبی اجازه داد شود که در اثبات مذهب خویش و ایراد ونکته چینی بمذاهب دیگر سخن راند. بواسطه همین مجالس تمام مسلمانان متمایل بفلسفه و علوم عقلیه شدند، چه اینکه برای رد و ابطال مذاهب دیگر از فقه و حدیث وامثال آن کاری ساخته نیست، علاوه بر این چون با عدم علم واطلاع از مسائل مذهبی اقوام دیگر ممکن نمیشد مذاهب آنها را رد کنند لذا تحصیل زبان آن قوم خواه و ناخواه لزوم پیدا نمود.

بعد از «مأمون» «معتمد» خلیفه شد. او بکلی جاهل و مذاقش سپاهیان بود و از اینرو فتوحات او محدود بهمان فتوحات ملکی بوده است نه علمی ولی در پیشرفت علوم عقلی مزاحمتی هم ایجاد ننمود. اما بعد از «معتمد» وقتی که «وائق بالله» بسال ۲۲۷ هـ - ق برمسند خلافت نشست کار ترجمه در حکومت او رونقی بسزا حاصل نمود. این خلیفه با تقلید سخت مخالف بود و صاحبان هر فرقه و مذهبی را آزادی داده بود که افکار و خیالاتشان را میتوانستند اظهار کنند. مترجمین و حکما و فلاسفه عالیقدر همیشه در دربار او حاضر بودند که از میان آنها «بختیشوع»، «ابن ماسویه»، «میخائیل»، «حنین بن اسحق»، «سلمویه» و غیرهم نیز موجود بودند. او مخصوصاً با آن فلاسفه مباحثات فلسفی مینمود. که علامه «مسعودی» همه را بتفصیل نوشته است. باید دانست که «حنین بن اسحق» مسائل علمی را که بمرور اوقات دریافت داشته همه را جمع نموده و کتابی مستقل نوشته است که نام آن کتاب «المسائل الطبیعه» است. «یوحنا بن ماسویه» مترجم مشهور که او را «هارون» در خزانه الحکمة افسر مقرر کرده بود. «وائق» ویرا ندیم خاص خود قرار داده و از مال و دولت بی نیازش کرده بود، چنانکه

۱- برای اطلاع بیشتری از این وقایع و حالات به کتاب ملل و نحل یحیی مرتضی و نیز به مروج الذهب در ذکر خلافت قاهر بالله و کتاب الفهرست. صفحه ۳۳۸ رجوع شود.

تراجم

در یکموقع سیصد هزار درهم باو عطا کرد. (۱) بعد از « وائق » « متوکل » خلیفه شد. اگرچه مشربش ملایانه بود، چنانکه مجالس مناظره را حکم کرد بستند، لیکن بکار ترجمه اورا هم توجه بوده است. « حنین بن اسحق » را رئیس حوزه ترجمه تعیین نمود و بسیاری از زبان دانان را زیر نظر او قرار داد که از میان آنها « اصطفی بن بسیل » و « موسی بن خالد » هم بوده اند. اینان ترجمه میکردند و آنرا بنظر « حنین » می‌رسانیدند و اواصلاح میکرد. (۲) « متوکل » نیز از « حنین » مثنیا درجه قدردانی نمود. برای سکونتش سه دستگاه خانه مجلل جزو ایوانهای شاهی را با اثاثه و لوازم در اختیار او گذاشت و برای اینکه کسی در آینده از دستش خسار نرسد مخصوصاً آنها را بانتقال رسمی او در آورد و کتابخانه ای هم در آنجا تأسیس کرد و پانزده هزار درهم در ماه حقوق برای او معین نمود. بعد از « متوکل » سلطنت عباسی فقط برای نام باقیماند، ولسی حکومت دیگر اسلامی خارج از این سلسله که بروی کار آمدند همیشه بکار ترجمه توجه مخصوص داشته اند.

در دربار « سیف الدوله » « عیسی رقی » بدین خدمت منصوب و از سریانی به عربی ترجمه میکرد. (۳) در اندلس « عبدالرحمن ناصر » چنانکه در آتی ذکر آن خواهد آمد عشق و علاقه مخصوصی باینکار داشته است. خاندان سامانی سرمایه زیادی در تاریخ از زبان پهلوی تهیه نموده و آن در حقیقت همان سرمایه ای است که مورد استفاده « فردوسی » در تألیف « شاهنامه » قرار گرفته است.

در هندوستان « سلطان فیروز شاه » در سنه ۷۷۲ هـ - ق که بسیاحت کوهستان الامکی رفت از بتخانه آنجا یک هزار و سیصد نسخه از کتب قدیمه بزبان سانسکریت بدست آورده و دستور داد همه آنها را ترجمه کنند. از آنجمله کتابی در نجوم بوده است که « عزالدین » آنرا به نظم در آورده و نامش را دلائل فیروزی نهاد. باید دانست این کتابها اکثر در فن موسیقی و کشتی گیری بوده اند. « عبدالقادر بدایونی » در منتخب - التواریخ نوشته است من در سنه ۱۰۰۰ هـ - ق وقتیکه وارد لاهور شدم همه این کتابهای ترجمه شده را ملاحظه کردم. « اکبر شاه » بزرگ را عنایت و اهتمامی که بترجمه کتب سانسکریت بوده است زبانزد عام میباشد.

علاوه برخلفا و سلاطین اکثر ارباب مکنت و دولت هم این رشته را توسعه و بسطی

۱- مروج الذهب مسعودی ذکر خلافت وائق بالله و طبقات الاطباء تذکره یوحنا بن ماسویه.

۲- طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۱۸۹.

۳- طبقات الاطباء جلد دوم صفحه ۸۴۰.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

بسیار دادند که از آنجمله خاندان برامکه است که نظر بخدمات بزرگ و شایسته تقدیر این خاندان بفرهنگ اسلام لازم میدانیم ذکر از آنها در اینجا بطور خاص بعمل آید. انصاف اینست که در دولت عباسیه کارهای بزرگی که شده قسمت اعظم آن مرهون خدمات برامکه و ازدولت این خاندان بوده است. باید دانست که مورث اعلی یا سرسلسله این خاندان « برمک » رئیس کل آشکده بلخ که مجوسیان آنرا پاسخ کعبه میدانستند بوده است. پسرش « خالد » اسلام آورد و در آغاز خلافت عباسی بوزارت رسید و در زمان « منصور » درگذشت. فرزند « خالد » « یحیی » تا دور « هارون رشید » بمقام وزارت ممتاز بوده است و چون این خاندان اصلاً مجوسی بوده و بواسطه تعلق بآشکده با تمام قوم مجوس ارتباط و مناسبات داشته اند، از اینرو سرمایه علمی فارسی آنقدر که آنها میتوانستند فراهم کنند از هیچکس ساخته نبوده است.

يك سبب عمده ترویج تراجم در زمان آنها این بوده که در اسلام اول از همه این خاندان مجامع و انجمن های عمومی علمی را بنیاد نهادند، و مجلس مناظره ای دربغداد بدستور خود « یحیی بن خالد » انعقاد یافته بود که نمایندگان همه ملل وادیان در آن شامل بوده و جلسات آن با کمال ترتیب و حسن انتظام پایان می یافت. او « هشام بن حکیم » را که از متکلمین مشهور بوده است منشی (۱) انجمن تعیین کرده بود. « یحیی » اول کسی است که فلاسفه و اطباء و نیز پاندیت ها یعنی علمای مذهبی هندوستان را به بغداد طلبیده (۲) و بدست آنها کتابهای سانسکریت را عبری ترجمه نموده است. ترجمه دیگر « کلیله و دمنه » را که « عبدالله بن هلال اهوازی » که در سنه ۱۶۵ هـ بقی انجام داده بحکم « یحیی » و بدستور او بوده است. « مجسطی » اول از همه به حکم او ترجمه شد و معلوم میشود که « یحیی » خود در این فنون دستی داشته است چه « ابن الندیم » نوشته است که وقتی تراجم « مجسطی » را بنظر وی رسانیدند او آنها را نپسندید و رد کرده و « ابو حسان » و « سلما » را مأمور کرد دوباره آنها را اصلاح کنند چنانکه این دو نفر عده زیادی از مترجمین عالیقدر را جمع کرده و تراجم آنها را با هم مقایله و مقایسه کرده نسخه ای پس عمده مرتب ساختند. باید دانست که مترجم خاص برامکه « سلام ابرش »، « عبدالله بن هلال »، « مانك هندو »، « ابن دهن هندو » و غیرهم بودند. « عمر بن فرخان » که رئیس المترجمین لقب داشت مترجم همین دستگاه یعنی برامکه بوده است.

خاندان دیگری که در کار ترجمه کمک کرده خاندان « موسی بن شاکر » است. « موسی » در اصل یکنفر راهزن و از همین پیشه اوقات بسر میبرد، او در آخر توبه کرد

۱- کتاب الفهرست صفحه ۱۷۵. ۲- باز کتاب مذکور صفحه ۲۴۵.

تراجیم

و غالباً بواسطه جوهر بهادری در دربار مأمون استخدام شد. او پس از چندی فوت کرده و سه پسر از خود باقی گذاشت. یکی از خصایص «مأمون» این بود که در تربیت و تشویق نسلهای قابل و دارای آینده روشن اهتمام می نمود. چنانکه بسیاری از خاندان عجم مثل خاندان سامانی، آل طولون و غیره بر اثر تربیت او بمناصب عالیّه رسیده و کارهای بزرگ بدست آنها انجام یافته است. «مأمون» در تربیت اولاد «موسی» مراقبت و اهتمام زیاد نموده تا اینکه که وقتیکه در جنگهای آسیای صغیر مشغول بود از آنجا هم احکام و دستوراتش در خبرگیری از آنها می آمد. غرض این سه برادر موسوم به «محمد»، «حسن» و «احمد» همگی صاحب هنر و کمال شدند. «محمد» در تمام علوم قدیمه ماهر بود، «احمد» بخصوص در علم مکانیک باوج ترقی رسیده و مسائلی ایجاد کرد که فکریونانیان بآن نرسیده بوده است، و کتاب الحیل او دلیل قاطعی است بر اثبات این مدعی، «حسن» در هندسه مهارت پیدا نموده و مسائل زیادی ایجاد کرده که از آنجمله مسئله همسانی زوایای مثلث متساوی الاضلاع میباشد.

نامبردگان با این فضل و کمال بطرف علوم و فنون یونانی توجه نموده و بدرجه ای در آن مستغرق شده بودند که تمام نیروی خود را صرف آن کردند. خوشبختانه از حیث مکنث و ثروت کاملاً در وسعت و فراخی بوده و همه وسائل و اسباب مادی برایشان جمع و فراهم بوده است، چنانکه درآمد برادر بزرگ در سال فقط چهارصد هزار اشرفی بوده است. آنها بتمام بلاد آسیای صغیر کارشناس فرستاده و کتابهای بیشماری بدست آوردند و نیز از اماکن و نقاط دور دست هر جا مترجم قابلی سراغ داشتند ظلیبده و بکار ترجمه گماشتند. (۱) «ثابت بن قره» که در زمان خود در رأس مترجمین قرار داشت تربیت شده همین خاندان بوده است. نامبرده علاوه بر ترجمه، بسیاری از تراجم قدیمه را اصلاح کرده و امروز اکثر کتابهای اصلاح شده او موجود میباشد. «ثابت» مترجم تنها نبود بلکه خود حکیم و صاحب تألیف بوده است و تألیفات او در زبان سریانی نیز موجودند. یکی از شاگردان «ثابت» «عیسی بن اسید» که مذهباً عیسائی بود در زبان سریانی یدی بسزا داشت، چنانکه کتابهای زیادی از سریانی به عربی ترجمه نموده است. باستثنای اشخاص مذکوره فوق قدر دانانی که دائره ترجمه را وسعت و بسط داده اند نام و مختصری از حالات آنها از جدول صفحه بعد بدست خواهد آمد: (۲)

۱- برای اطلاع از تمام اینهایی که گفته شد بکتاب الفهرست صفحه ۲۴۳ و ۲۲۱ و نیز به تاریخ الحکماء جمال الدین قفطی مراجعه کنید.

۲- برای این فهرست بطبقات الاطباء جلد اول صفحه ۲۰۳ رجوع شود.

ثقل علوم وفنون جهان بزبان غرب

نام	کیفیت
محمد بن عبدالملك الزیات	نامبرده وزیر خلیفه «معتصم» بالله بود که بسیاری از کتابهای یونانی باهتمام او ترجمه شده و مترجمین زبردست مشهور مثل «یوحنا»، «جبریل»، «بختیشوع» «داود بن سراپیون»، «سلمویه»، «الیسع»، «اسرائیل بن زکریا» و «جیش بن الحسن» آن کتابها را برای او ترجمه کرده اند و در اینکار هر ماهه ده هزار سکه طلا صرف می شده است.
شیرشوع بن قطرب	ساکن جندی شاپور بود و از مترجمان نهایت قدردانی نموده و با انعامات زیاد تشویقشان مینمود.
علی بن یحیی معروف به ابن المنجم	منشی و ندیم «مأمون» و تمایزش بخصوص بطرف کتابهای طبی بود.
نادری	اسقف بغداد بود و بجمع آوری کتب و ترجمه آنها شوق وافر داشت.
محمد بن موسی عبدالملك	بسیار فاضل و کارشناس کتب و تشخیص خوبی و بدی آنها بوده است.
عیسی بن یونس کاتب	ساکن عراق و بیشتر شائق کتابهای یونانی بود و مترجمان را بصلات و انعامات گرانها تشویق مینمود.
احمد بن محمد معروف به ابن الامیر	مترجمان را بصلات و انعامات گرانها مینواخت.
علی معروف به یقنوم	« «
ابراهیم بن علی بن موسی - الکاتب	بکتابهای «یونانی» بخصوص شوق داشت.
عبدالله بن اسحق	بترجمه کتب شوق مفرط داشت.
بختیشوع بن جبریل	در میان اطباء بغداد از حیث مکتب و ثروت ممتاز بود و یک میلیون و نیم در سال عایدی داشت.
	اکثر کتابهای جالینوس بوسیله او عربی ترجمه شده.

تراجم

رفته رفته دامنهٔ اینکار بقدری وسعت پیدا کرد که دیگر احتیاجی به تشویق و تحریص امرا و سلاطین نبود. اکثر صاحبان فضل و کمال روی تمایل و داعیهٔ شخصی زبانهای خارجی تحصیل کرده و بترجمهٔ کتب علمی میپرداختند. از این میان یکی «سعید بن یعقوب» است که در سنه ۳۰۲ هـ - ق با درس کل بیمارستانهای بغداد و مکه و مدینه بود، و «متی ابن یونس» متوفی در سنه ۳۲۸ هـ - ق که کتابهای زیادی از سریانی به عربی ترجمه کرده. «یحیی بن عدی» شاگرد «حکیم فارابی» و ماهر در زبان یونانی بوده و نیز «ابوعلی زرعه» منطق دان بزرگ و مترجم زبردست بیش از همه مشهور میباشند، چنانکه علامه «ابن ابی اصیبه» حالاتشان را قدری مفصل مذکور داشته است.

درازمنهٔ اخیر بعلم و اسباب چندی به گنجینه های علمی سانسکریت دسترسی پیدا شد. در زمان «سلطان علی مرد» یکی از علمای مذهبی هنود «بهوجر» نام بقصد مباحثه با مسلمانان از بنارس حرکت کرده و بشهر «اکفورت» رسید وقاضی «رکن الدین» سمرقندی را ملاقات کرد و بجای اینکه باقاضی بنای بحث و گفتگو را بگذارد نزد او شروع بتحصیل زبان عربی نمود، ضمناً کتابی در سانسکریت بنام «انبرت کند» به استادش هدیه نمود. «قاضی» که از مطالب کتاب مطلع شد بدرجه ای شیفتهٔ آن گردید که پیش خود «بهوجر» به تحصیل زبان سانسکریت مشغول شد و زبان سانسکریت را فرا گرفته بترجمه کتاب نامبرده پرداخت، ولی بعضی از موارد کتاب برای او لاینحل مانده اتفاقاً یکی از شاگردان «بهوجر» موسوم به «انبهواناتپه» از هند گذارش بآنجا افتاد، یک عالم سانسکریت دان کتاب را پیش او خواند و آنرا دوباره بزبان عربی ترجمه نمود و نامش را «مرآت المعانی لادراك العالم الانسانی» نهاد. (۱) يك نسخهٔ قدیم ترجمهٔ مذکور از نظر نگارنده گذشته است.

«محمد بن اسمعیل تنوخی» يك عالم نامی بقصد تحصیل هیئت و نجوم به هند سفر کرد و سالها در آنجا اقامت گزید تا این علوم را فرا گرفت. البته شواهد و مثالهای دیگری هم در دست است ولی قدمی که «ابوریحان بیرونی» درین سلسله نهاده مقدم بر همه میباشد. پروفیسور «زاخاو» عالم شهیر آلمانی در دیباچهٔ کتاب الهند نوشته است که نویسندهٔ یونانی که همراه «اسکندر» بود چیزهایی راجع به هندوستان نوشته و نیز مسافران چینی روی اطلاعات شخصی اوضاع و احوال آن کشور را بقلم آورده اند، لیکن «ابوریحان بیرونی» وقتی که به هند سفر کرده در علوم و فنون و عواید و رسوم آن کشور کتاب نوشت تمامی تصنیفات و کتابهای پیش بازچیهٔ اطفال گردیدند. «ابوریحان» ریاضی دان بزرگ

۱- رجوع شود به جامع القصص الهندیه.

تراجہ

ومعاصر « شیخ ابوعلی سینا » و در بسیاری از علوم همپایه او بود، او در تحصیل علوم هندو زحماتی که کشیده و محنت ورنجی که تحمل کرده راستی تعجب‌انگیز است، و این بیان خود اوست که « در تحصیل زبان مزبور (یعنی سانسکریت) گرفتار مصائب زیادی شده‌ام. » هندوها بدرجه ای متعصب‌اند که از بیان خارج است. آنها مسلمانان را نجس میخوانند. چیزهایی را که مامس کرده باشیم یا دستمان بآن خورده باشد بیش آنها ناپاک و پلید است، اطفالشان را از ما میترسانند و ما را شیطان میخوانند. گذشته از همه آنها تمام دنیا را جاهل و وحشی میدانند. و يك اشكال بزرگ این بوده که آنها در دادن کتابهای خود نهایت درجه بخل میورزیدند و حال آنکه او برای خرید آن کتب بیدریغ پول خرج میکرد است. غرض با همه این مشکلات، او توانسته است زبان سانسکریت را فرا گرفته و در آن تبحر پیدا کند و کتابهای مفید زیادی ترجمه نموده و بعضی را هم بطور خلاصه نوشته که تفصیل آن بعداً خواهد آمد.

گروه پیشمار مترجمان که شب و روز مشغول کار ترجمه بودند گرچه ما بطور استقصا نمیتوانیم نام و حالات آنان را نشان دهیم، معذک بنابر « مالایدرک کله لایترک کله » يك فهرست اجمالی در اینخصوص بترتیب حروف تهجی مینویسیم و در پائین بنظر خوانندگان میرسانیم:

نام	کیفیت
عبدالله بن مقفع فضل بن نوبخت ابوسهل اسماعیل بن علی بن نوبخت	ذکرش در بالا گذشت عالمی زبردست بود. او مجالسی از متکلمین منعقد میکرد، و بسیاری از کتابها تألیف او میباشد.
حسن بن موسی بن اخت ابی سهل	اکثر مترجمان مثل « ابوعثمان دمشقی » و « اسحق بن- حنین » و « ثابت بن قره » و غیرهم در منزل او برای بحث در مسائل علمی جمع میشدند.
حسن بن سهل	منجمی مشهور بود.
موسی بن خالد یوسف بن خالد	در منزل « داود بن عبدالله بن حمید بن قحطبه » بکار ترجمه میپرداخته اند.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

نام	کیفیت
ابوالحسن علی بن زباد التیمی	زیچ شهریار بدست او ترجمه شده است.
احمد بن یحیی البلاذری	صاحب فتوح البلدان از مورخین مشهور است.
جبله بن سالم	ذکرش در بالا گذشت.
اسحق بن یزید	سیره الفرس را او ترجمه کرده است.
محمد بن جهم البرمکی	از نویسندگان مشهور و صاحب تألیف است.
هشام بن القاسم	« «
موسی بن عیسی الکسروی	« «
زادویه بن شاهویه	تواریخ ایران را که او ترجمه کرده اکثر حواله های او در کتب مذکورند.
الاصفهانی	« «
محمد بن بهرام بن مطیار	
الاصفهانی	
بهرام بن مردان شاه	مؤید مؤبدان نیشابور بوده است.
عمر بن فرخان الطبری	ذکر آن گذشت.
عبدالله بن علی	
سهل بن هرون	فوقاً ذکر شد.
اسحق بن علی	
عبدالله بن هلال اهوازی	کلیله و دمنه را برای برامکه ترجمه کرده است.

مترجمان زبان سریانی (۱)

ماسرجیس یهودی	ذکر آنان در صفحات پیش گذشت.
عیسی بن ماسرجیس	« «
هشدری کرخی	
ابن شهید کرخی	بعضی از کتابهای بقراط را ترجمه کرده است.
ایوب الرهادی	وی بسیار خوب ترجمه میکرده است.
یوحنا بن بختیشوع	

۱- به کتاب الفهرست صفحه ۲۴۴ و طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۲۰۳ و ۲۰۴ رجوع شود.

تراجم

نام	کیفیت
منصور بن باناس ملاحی داریشوع ایوب بن قاسم الرقی متی بن یونان	زبان سریانی را خوب میدانست. معاصر علامه ابن الندیم بود. جزو مترجمان اسحق بن سلیمان بود. ترجمه ایساغوجی بدست او شده است. ذکر او در پیش گذشت.

مترجمان زبان صانسانگریت

منکه ابن دهن اسمعیل تنوخی ابوریحان بیرونی فیضی	در صفحات پیش از او ذکر شد. چون نام پدرش دهن بود بدانطرف منسوب شده این دهن خوانده شده است، اورئیس بیمارستان برامکه در بغداد بود. شرح آن گذشت. شاعر مشهور دربار اکبر شاه بود.
--	---

مترجمان زبان یونانی و لاطینی و نیز سریانی

اصطفن بطریق یحیی بن بطریق حجاج بن مطر عبدالمسیح بن ناعمة الحمصی سلام ابرش ابن بهریز زردیا بن ماتحوه الحمصی هلال بن ابی هلال الحمصی	قبلا گفته شده. مترجم مشهور دربار منصور عباسی بوده است. در دستگاه «حسن بن سهل» وزیر دربار «مأمون» بود از مترجمان مشهور بود و مجسطی و اقلیدس را او ترجمه - کرده است . مترجم مشهور دستگاه برامکه. اسقف موصل و از مترجمین خوب مأمون عباسی بود. مترجم عمده ای بود. فصاحت و بلاغتی نداشت اما صحیح ترجمه میکرد.
--	--

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

نام	کیفیت
فیثون	در ترجمه های او اشتباهات زیاد دیده میشود چه اینکه عربی بلد نبود.
تذاری	
ابونصر بن ادی بن ایوب	مترجم قابل بود و کتب زیادی هم ترجمه نموده.
بسیل	
ابونوح بن الصلت	مترجم متوسطی بوده.
اسطاث	
حیرون بن رابطه	
اصطفی بن بسیل	در ترجمه تقریباً به پایه حنین بود.
ابن رابطه	
موسی خالد	اکثر کتابهای جالینوس را ترجمه کرده.
تیوفیلی	
شملی	
عیسی بن نوح	
ابراهیم قویری	منطق دان قابل و متی بن یونان شاگردش بود.
تدرس	مترجم کتابهای فلسفه.
داریم راهب	
هیابیشون	
صلیبا	
ایوب رهادی	
ثابت بن قمع	
ایوب و سمعان	این دو نفر در دستگاه خالد بن یحیی مشغول بودند.
باسیل	در دستگاه طاهر ذوالیمینین استخدام داشت.
ابوعمر و یوحنا بن یوسف	کتاب آداب الصبیان افلاطون را به عربی ترجمه نموده.
قسطا بن لوقا بعلبکی	از مترجمان مشهور بود.
حنین بن اسحق	«
اسحق بن حنین	«

تراجم

نام	کیفیت
ثابت بن قره	از مترجمان مشهور بود.
حبیش الاعم	مترجم مشهور و از اقرباء حنین بود.
عیسی بن یحیی بن ابراهیم	شاگرد حنین بن اسحق بود.
ابراهیم بن الصلت	مترجم متوسطی بود.
ابراهیم بن عبدالله	
یحیی بن عدی	مترجمی مشهور بود.
تفلسی	
سرجس	ساکن راس العین و حنین ترجمه های او را اصلاح میکرد.
یوسف بن عیسی المتطبب	ساکن خوزستان بود.
ثابت الناقل	کتاب الکیموس جالینوس را ترجمه کرده است.
قیضا الرهاوی	معاون حنین بوده است.
عبدیسوع بن بهریز	از مترجمان مشهور بود.
ابوسعید بن یعقوب	طبيب و مترجم مشهور بود.
ابراهیم بن بکس	همپایه باب بوده است.
ابوالحسن علی بن ابراهیم	

اسلوب و موبك ترجمه وصحت آن

باید دانست که طریقه و اسلوب ترجمه در ابتدای امر آن بوده است که لفظیکه در اصل وجود داشت الفاظی هم معنی آن جستجو شده و بالاخره ترجمه لفظی کرده میشد، چنانکه « یوحنا بن بطریق » و « ابن ناعمة حمصی » ترجمه ای که میکردند بهمین طریق بوده است، لیکن در آن دواشکال وجود داشت: اولاً در مقابل هر لفظ چنین لفظی پیدا کردن که از تمام حیثیات و خصوصیات هم معنی آن باشد باید گفت ناممکن یا قریب بعدم امکان میباشد. دوم در ترجمه لفظی مطلب کاملاً و آنطور که بایست بفهم در نیاید، و این معایب و اشکالات را دیده طریق دیگری اختیار کرده شد، باین معنی که مطلب تمام عبارت را

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

در عبارتی ادا میکردند و اینطریقه غالباً از «حنین» شروع شده و بعد دیگران بنای تقلید را گذاشتند. ولی چون اکثر ترجمه های قسم اول هم موجود بوده لذا برای اصلاح آن تراجم طریقه ای ایجاد و بکار بسته شد باینمعنی که هر جا ابهام و پیچیدگیهایی بوده رفع شد، چنانکه بسیاری از مترجمان اخیر مثل «ثابت بن قرة» و «یحیی بن عدی» و امثالشان بجای ترجمه بیشتر باصلاح پرداخته اند، و در حقیقت از این اصلاحات فائده زیادی حاصل شد. (۱)

امروز بعضی از مصنفان ناسپاس فرنگ طعنه میزنند که مسلمانان خدمتی که به دنیای علم و دانش کردند همین قدر بوده است که کتب یونانی را بعینه در عربی ترجمه نمودند که از اینراه کتابهای یونانی محفوظ ماندند، لیکن این نکته را آنها از نظر میاندازند که خدمات مسلمانان تنها این نبوده بلکه محتویات و مطالب آن کتب را بدینا فهمانیدند که خود شارحان یونان نفهمیده بودند. طرز تحریر «ارسطو» و «افلاطون» این بود که مطالب را دانسته پیچیده بیان میکردند، تا اینکه «ارسطو» خود وقتی در تحریرش اندکی از توضیح کار گرفت «افلاطون» در نامه ای که باو نوشته ملامت میکند که او علم را مبتذل و پایمال میکند. «ارسطو» در جواب مینویسد من باهمه اینها پیچیدگیهای گذاشته ام که اکثر خوانندگان نمیتوانند بکنه مطلب برسند. و بهمین جهت بود که خود نویسندگان یونانی در فهم مطالب این دو حکیم مرتکب خطاها و اشتباهاتی گردیده و رفته رفته دوفرقه متمایز جدا ازهم پیدا شدند و «حکیم ابونصر فارابی» کتابی بنام «الجمع بین الرایین» نوشت که آن در اروپا چاپ شده است.

در این کتاب حکیم نامبرده نشان میدهد که اسلوب تحریر چه بوده است و چگونه به همین جهت در زمانه بعد مؤلفان یونانی و غیره بخطا رفته و مرتکب اشتباهاتی شده اند و بعد «فارابی» آن اشتباهات و خطاها را اصلاح و درست کرده است. مشارالیه عبارات «ارسطو» و «افلاطون» را حل نموده و معلوم داشته است که هیچ اختلافی میان این دو حکیم وجود ندارد.

برای اینکه معلوم گردد تاچه اندازه در صحت و درستی ترجمه دقت و اهتمام بعمل میآمده کافی است واقعه ای را در اینجا نقل نمائیم:

در موضوع ادویه مفرده از میان کتب یونان کتابی که نفیس تر از همه میباشد کتاب «دیسقودورس» است که در زمان «المتوکل بالله» «اصطفی بن بسیل» آنرا ترجمه نموده و «حنین» بر آن نظر ثانوی کرده و درست نموده است، لیکن اسامی دواها را چون در عربی نبود

۱- این دوطریقه ترجمه را بهاءالدین عاملی در کشکول بحواله صلاح الدین صفدی ذکر میکند.

تراجم

بهمان اسم یونانی باقی گذاشته است، و این ترجمه به اسپانیا رفته ولی بواسطه وجود الفاظ یونانی نتوانسته اند از آن بطور عموم منتفع گردند. در سنه ۳۳۷ هـ - دوران حکومت «عبدالرحمن ناصر» قیصر روم موسوم به «مارنيس» اصل کتاب را که در آن شکل دواها و بته هاهم کشیده شده بود برسم هدیه برای «عبدالرحمن» فرستاد. در دربار «عبدالرحمن» زبان دان لاتینی وجود داشت، لیکن چون زبان یونانی قدیم بالکل متروک شده بود اطباء و حکما که نهایت شائق بودند کتاب را حل کنند در همان الفاظ یونانی چه میتوانستند کرد؟ لذا «عبدالرحمن» نامه ای به قیصر روم نوشت و یک عالم عیسایی ماهر بدو زبان را طلبیده و بالاخره عالم موصوف الذکر در سنه ۳۴۰ هـ - وارد اسپانیا شده و بدربار معرفی گردید. اطباء اسلام مثل «محمد شجار»، «ابن جلیجل»، «بسباس» «ابوعثمان خزاز»، «محمد بن سعید»، «عبدالرحمن بن اسحق» و «ابوعبدالله الصیقلی» کتاب مزبور را با توجه و شوق تمام نزد او شروع بخواندن نمودند، و این هیئت نشانی تمام این دواهای مجهول را بانهایت غور و از روی تجربه و تحقیق در خود قرطبه بدست آوردند و اسامی آنها را تصحیح کردند و «ابن جلیجل» که در میان تمامی آن اطباء مقامی بس بلند داشت شرحی میسوط بر آن کتاب نوشت و تمام معضلات آنرا حل و روشن ساخت. فاضل مشارالیه یک کتاب دیگری نوشت که در آن صرفاً دواهایی را که در آن کتاب مذکور نبودند شرح داد. (۱)

علمای اروپا راجع بصحت و سقم تراجم بحث های زیاد کرده اند، و نظرباینکه ما مسلمانها بدبختانه از زبان یونانی و غیره بی بهره ایم مجبوریم درین باره دست نگر اروپا باشیم.

«گبن» مینویسد که «ناوت» برخوبی این تراجم بخوبی بحث کرده و «کاری» روی امانت و درستی از اوحامیت نموده است. «لوئیس» در کتاب «تاریخ فلسفه» (۲) مینویسد که «مونک» گفته است که بعض تراجم در نهایت خوبی صورت گرفته است. نویسنده نامی فرانسه «پروفیسور مونک» در فلسفه مسلمانان و یهودیان و ارتباط آنها باهم کتاب مستقلی نوشته و آن مدت مدیدی زیر مطالعه نگارنده بوده است، مشارالیه مینویسد نویسندگانی که بر تراجم مسلمانها حملات و اعتراضات بیرحمانه کرده اند علتش آنست که اصل تراجم عربی را ندیده اند، بلکه ترجمه های آن تراجم که از عربی به زبان لاتین ترجمه شده است بنظر آنها رسیده است. (۳)

2- History of Philosophy

۱- طبقات الاطباء تذکره ابن جلیجل اندلسی.

۳- کتاب مذکور صفحه ۳۱۴.

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

مادر صحت و سقم تراجم نمیتوانیم مجتهدانه اظهار نظر کنیم و قضیه را فیصل دهیم و لذا در این بحث از اروپا تقلید میکنیم، لیکن این امر که مسلمین ترجمه ازاصل را تاجه- اندازه بصورت آزاد کرده اند هر شخصی را روشن بنظر میآید. امروز میدانید زبان انگلیسی چقدر وسعت پیدا کرده است، لیکن در اصطلاحات علمی همان الفاظ یونانی کلا قائم و برقرار مانده اند، اگرچه يك جهت آنرا چنین بیان میکنند که برقرار ماندن اصطلاحات مشترك در تمام اروپا لزوم داشته و آن بغیر از این راهی نداشته که عین اصطلاحات علمی یونانی باقی و قائم گذارده شود. بهر حال تراجم عربی از این غلامی بری میباشد. منطق، فلسفه، هیئت و هندسه و طب در تمامی اینها هزاران الفاظ اصطلاحی وجود داشته، لیکن در مقابل تمامی این الفاظ يك چنین الفاظ مناسب عربی انتخاب شده که گوئی این علوم در همین الفاظ پیدا شد بودند.

میدانید که کشور ما بالفاظ یونانی بالکل نا آشناست، لیکن در فارسی اصطلاحاتی که پیش از اسلام موجود بوده و آنهايکه در دستاویز (۱) مذکور میباشند ما در مقابل آنها اصطلاحات عربی را بطور نمونه ذیلامینویسیم (۲) که از آن ظاهر میشود که الفاظ اصطلاحی تاجه اندازه خوب ترجمه شده اند:

اصطلاحات فلسفه و طب و غیرهم

پهلوی	عربی	پهلوی	عربی
کسی	تشخص	زنجیر	سلسله
نوشده	حادث	آمیغ	حقیقت
فروزه	صفت	جدانشناس	فصل
پرتوی	اشراقی	رهبر	دلیل
رهبری	مشائی	همادی	کلی
برین فرهنگ	الهیات	پازتازی	جزوی
مایه	هیولی	اوچیز	هویت

- ۱- نام مجموع صحیفی است که بعقیده زردشتیان برای زردشت نازل شده بوده است.
- ۲- لیکن باید در نظر داشت که بعقیده آن دسته محققین اروپا که در زبان زند و پهلوی تخصص دارند دسانیر کتابی است مجعول که مدتی بعد از اسلام تألیف شده است و اگر این رأی صحیح باشد این قسمت از مضمون فوق ما بیکار و بیهوده میشود.

تراجم

پهلوی	عربی	پهلوی	عربی
پیکر	صورت	چار آمیزه	اخلاطه اربعه
بایسته هستی	واجب الوجود	جنبش شمپوری	حرکت قسری
شایسته هستی	ممکن الوجود	بازگیر	اعتراض
نخستین انداز	بالبداهة	کنور	علة
خرد		اشکیوه	مرکب
نابای	محال	کاموس	بسیط
چرخه	دور		

در تراجم عربی الفاظ یونانی و لاتینی تک تک بچشم میخورد، مثلاً در اصطلاحات طبی: کیموس، کیلوس، مایخولیا، تریاق، نرس، قولنج و غیره ها. اما آن گویی صرفاً یادگار این معنی است که مأخذ این علوم یونان است.

علوم و فنون اقوام بیگانه که بواسطه ترجمه در زبان عربی آمده اند

ما بعد از بیان مفصل فوق اینک راجع به رزبانی به سوطاً صحبت میداریم و نظر باینکه مسلمین ذخائر علمی یونان را بیش از همه اهمیت داده لذا نخست از آن شروع مینمائیم، سپس راجع بفارسی، سریانی، قبطی، سانسکریت و غیرهم نیز شرحی مذکور خواهیم داشت.

یونان

فلسفه

باید دانست که فلسفه یونانی از «تالز» (۱) که در عربی «طالس» گویند آغاز شده است. حکیم مشارالیه ۶۲۰ سال پیش از تولد حضرت «عیسی» میزیست. او در مصر تعلیم

۱- طالس (THALES) یکی از هفت دانشمند بزرگ و حکیم یونان باستان است. وی علم هندسه را بنیاد و در فلسفه و نجوم نیز ید طولائی داشت. در ریاضیات با عرضه کردن هندسه خطوط هندسه فضائی را بوجود آورد. فلسفه معروف او آنست که تمام جهان هستی از یک ماده یعنی رطوبت (آب) بوجود آمده است. (مترجم)

نقل علوم و فنون جهان ب زبان عرب

یافته و این اصل که تمام اشیاء از آب پیدا شده اند از تعالیم اومیباشد. فلسفه او را « فلسفه مطلق » میگویند. پس از آن شاخهای زیادی از فلسفه استخراج شده و حکیمان بزرگی پیدا شدند. سلسله فلسفه یونانی تا ۵۲۲ میلادی یعنی تا زمانی که مدارس آتن در سال مزبور بحکم « ژوستینین » بسته شدند جاری ماند. این دورمتمادی را میتوان بدوحصه تقسیم نمود: قدیم و جدید. دور قدیم به « افلاطون » منتهی شده و از « ارسطو » دور جدید شروع میشود. در میان قدما هفت حکیم بزرگ که ستون حکمت و فلسفه خوانده میشوند بدین قرارند: « طالس »، « انکساغورس »^(۱)، « انکسیمانس »^(۲)، « اپندقلس » « فیثاغورث »، « سقراط » و « افلاطون ». باید دانست که تازمان « فیثاغورث » تصنیف چندان رواج نیافته بود، بدین جهت است که در انگلیسی تحت عنوان « تاریخ فلسفه » کتابهایی که نوشته شده در آن نام تصانیف این حکما خیلی کم بنظر میرسد، و باوجود این اصول مسائل فلسفی آنها محفوظ بوده و مسلمانان از آن کاملاً علم و اطلاع حاصل کردند. علامه « شهرستانی » راجع به اصول « طالس »، « انکساغورس »، « انکسیمانس » و « اپندقلس » بتفصیل سخن رانده و غالباً در کتب اروپائیان راجع باصول مسائل زیاد از آن چیزی بدست نمی آید.

فلسفه « اپندقلس » میان مسلمانان زیاد مورد توجه و قبول واقع گردیده و تصنیفات وی در عربی ترجمه شدند. « محمد بن عبدالله » ساکن قرطبه بکتابهای اوبقدری شائق بود که همیشه تحت مطالعه خود نگاه میداشت. « ابوالهذیل علاف » از متکلمین بزرگ اسلام و استاد « مأمون » خلیفه عباسی راجع بصفات باری پیرو همین حکیم بوده است. « اپندقلس » اول کسی است که قائل به عناصر اربعه بوده است و فکر مذکور هنوز میان مسلمانان ادامه دارد یعنی هنوز و هنوز قائل بچهار عنصر میباشد.

فیثاغورث متولد سال ۵۸۰ قبل از مسیح فلسفه را نهایت ترقی داد تا اینجکه که نام اینعلم هم در عهد او ایجاد شد، تصنیفات او هر قدر ممکن بود بدست بیاید بدست آورده و ترجمه شدند، چنانکه از میان آنها آنچه که در زمان علامه « ابن الندیم » یعنی تا نیمه قرن چهارم موجود بوده بشرح زیر میباشد:

۱- **ANAXARCHUS** در حدود ۳۵۰ سال قبل از میلاد مسیح میزیسته است. وی از شاگردان دموکریتوس، و تابع فلسفه آنومیزم (جهان از جوهرهای فردی تشکیل شده) و بودوونیزم (اصول اخلاقی که هدف آن خوشی و سعادت است) بود. (مترجم)

۲- **ANAXIMENES**

فیلسوف یونانی قرن ششم قبل از میلاد بود که اعتقاد داشت هوا عنصر اصلی جهان وجود است و سایر عناصر از آن مشتق شده است. (مترجم)

تراجم

رسالة في السياسة العقلية ، رسالة الى متمر دصقيله ، رسالة الى سيفانس في استخراج المعاني . (١) «ابن ابي اصيبعة» كتابهای زیر را هم اضافه کرده است :

كتاب ادرماطيقى ، كتاب الالواح ، كتاب في النوم واليقظة ، كتاب في كيفية النفس والجسد ، الرسالة الذهبية .

شروحي که «اميلخس» بر این کتابها نوشته است آنها نیز عبری ترجمه شدند . «سقراط» متوفی سنه ۴۰۰ ق- م پدر فلسفه شناخته شده است ، و چون مخالف تحریر و تصنیف بود کتابهای مستقلى ننوشته است معذالك تقاریری که بر مسائل فلسفه هنگام تعلیم نموده شاگردانش بیشتر آنها محفوظ داشته و بصورت رسائل مرتب گردیده بطرف او منسوب میباشند ، چنانکه «اذخانس» اسراری که بطورالغاز نوشته است «شهرستانی» عین آنها در کتاب خود نقل کرده است . علاوه نگارشهایی که پیاران و دوستانش کرده و عقائد و آرائی که درسیاسات و مصالح مملکتی داشته است جزء تصانیف حکیم مشارالیه بشمار آمده همه آنها نقل عبری شده و موجود میباشند .

«افلاطون» متوفی سنه ۳۴۷ ق- م يك مکتب فلسفه بتمام معنی نوینی بنیاد نهاد . اومت پنج سال نزد «سقراط» تلمذ کرده و پس از مرگ حکیم بزرگوار بمصر رفت و يك چند از شاگردان «فیثاغورث» استفاده نموده و بعد به آتن آمد و در آنجا دارالعلمی تأسیس و بتدریس فلسفه پرداخت . او کتابهای زیادی تصنیف کرده در تصانیف طرز خاص وی این بود که از زبان اشخاص فرضی مسائل را بیان مینمود و کتاب را هم بنام همان اشخاص موسوم میساخت . برخی از کتابهای او که در عبری ترجمه شده بقراری است که در پایین ملاحظه میشود :

نام کتاب	مضمون	مترجم یا مفسر و شارح
كتاب السياسة	درسیاست و مصالح ملکی	حنین بن اسحق
كتاب النوامیس	قانون	حنین و یحیی بن عدی
كتاب بنام سوفطس		اسحق
« طیاوس	ما بعد الطبيعة	یحیی بن البطریق و حنین بن اسحق
اصول الهندسة	در قواعد هندسه	قسطا بن لوقا

۱- رجوع شود بفهرست ابن الندیم .

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

غیر از کتابهای مذکوره فوق «ابن ابی اصیبعه» کتابهای زیادی نام برده که مجموع آنها به سی و شش کتاب میرسد. نکته قابل توجه در اینجا آنست که «افلاطون» مطالب را دانسته زیاد مغلق و پیچیده بیان میکرد و لذا خود حکمای یونانی در فهم مطالب او اکثر بغلط رفته اند لیکن حکمای اسلام خصوصاً «فارابی» تمام اشتباهات و لغزشهای آنها را در نهایت خوبی و درستی تشریح کرده اند.

گذشته از حکمای سبعة فوق، در آندور و دورانه‌های بعد ارباب کمال دیگری گذشته اند که جنبه فلسفی داشته و فیلسوف بودند. از جمله: «ارستیب» متولد سنه ۲۳۵ قبل از میلاد مسیح که شاگرد «سقراط» و فلسفه وی صرفاً مبنی بر تمتع از حیات و لذت و عیش بوده است، و «هرقلس» متولد سنه ۵۰۰ ق. م که در کوهستانها زندگی میکرد است. همچنین «کسنوفانس» متولد سنه ۶۱۷ ق. م و «ذیمقراطیس» که قائل با جزاء لایتجزی بوده لیکن این حکما صاحب تألیفات مستقل نبودند. البته مسائل و اصولی را که معاصران یا شاگردانشان محفوظ نگاهداشته بودند موجود بوده و آنها برعربی نقل شدند، چنانکه «شهرستانی» و «جمال الدین قفطی» و نیز «صاعد اندلسی» فلسفه تمام این حکما را بتفصیل نوشته و خیال میکنم در تصانیف و نوشته‌جات اروپا هم زیاده از آن نتوان چیزی بدست آورد.

دور حکمای متاخرین از «ارسطو» متولد سنه ۳۸۴ ق. م شروع میشود. او بلقب «امام الفاسفه» مشهور و حقا هم شایسته این لقب میباشد. نویسندگان اکثر طعنه میزنند که مسلمانان بصرف فلسفه «ارسطو» علم و اطلاع حاصل کرده و همیشه بحال تقلید و شاگردی او باقیماندند و از دیگر حکمای نامور یونان، آنها خیلی کم واقف بوده اند. این اعتراض در حقیقت نتیجه کوتاهی نظری اروپاست. مسلمانان از مسائل فلسفی حکمای دیگر یونان ذخائری که فراهم نمودند اروپا نتوانسته است سرمایه‌ای زیاده از آن حاضر سازد، ولی در این شبهه‌ای نیست که مسلمین فلسفه «ارسطو» را مورد توجه خاص قرار داده و نسبت بسایر حکما ارزش بیشتری برای وی قائل شده اند. و باید دانست که برای آن اسباب مختلف بوده از جمله اینکه تائید از «ارسطو» تصنیف و تألیف بطریق منظمی قائم نشده بود و بدین واسطه افکار و مسائل فلسفی حکمای پیشین تحت انضباط در نیامده بودند. «افلاطون» تألیف را بسط و ترقی داد، لیکن مطالب را زیاده پیچیده و در لفاف بیان مینمود و اینکار را جزء وظائف حتمی خود قرارداده، چنانکه در حیات وی وقتی که بعضی از کتابهای مفصل «ارسطو» اشاعت یافت (۱) او نامه‌ای دایر بر عدم

۲- این مکانیه افلاطون و ارسطو را فارابی در کتاب «الجمع بین الرايين» خود نقل کرده است، رجوع شود به مسائل فارابی چاپ اروپا صفحه ۷.

تراجم

رضایت ولی سخت و شدید با نوشتن که اسرار را فاش و برملا ساخته است. و شاید يك- جهش هم (جهت اقبال بفلسفه «ارسطو») این بوده است که بعضی مسائل «ایکورس»، «دیوجانس»، «ذیمقراطیس» و غیره برخلاف اسلام بوده، برعکس فلسفه «ارسطو» که با اسلام سازش داشته است. «ارسطو» قائل بوحدانیت و صفات باری بوده و نیز ثواب و عقاب و حشر و نشر را اذعان داشته است.

بهر حال اگر این کار عیب باشد یا هنر، لیکن در این جای تردید و انکار نیست که مسلمین کتابهای «ارسطو» را يك يك بانهایت جد و جهد بدست آورده و همه را ترجمه کردند و در این موضوع ما فهرست مفصل و جامع آنرا در سلك تحریر در آورد بنظر خوانندگان میرسانیم:

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
فایونونیاس	مقولات عشر یعنی کم و کیف و غیره	حنین بن اسحق	«فارابی»، «متی»، «ابن مقفع»، «ابن بهریز»، «اسحق»، «احمد بن طیب» و «رازی» هر يك خلاصه و شرحی بر آن نوشتند.
بازی ارمیناس	بیان مقولات مرکبه است	حنین واسحق	«اسحق» عبری و «حنین»، «درسریانی» ترجمه کرده و «متی» و «فارابی» شرح- هائی نوشته و «اسحق»، «ابن مقفع»، «کندی»، «ابن بهریز»، «رازی» و «احمد بن طیب» هر يك خلاصه ای نوشتند.
انالوطقای اول ^(۱)	تحلیل قیاسات	تیودورس	«حنین» «درسریانی» و «اسحق» در عبری بعضی اجزاء آنرا ترجمه کرده و «کندی» و «متی» شروحی نوشتند.
انالوطقای ثانی ^(۲)	برهان	اسحق و غیره	«حنین» بعض اجزاء آنرا «درسریانی» ترجمه کرده و «متی» آن سریانی را عبری نقل نموده. «متی»، «کندی» و «فارابی» هر کدام شرحی بر آن نوشتند.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
المناظر	بحث وجدل	یحیی بن عدی	«اسحق» در سریانی و «یحیی بن عدی» آن سریانی را به عربی ترجمه کردند. هفت مقاله «دمشقی» ترجمه نمود و «ابراهیم بن عبدالله» هشت مقاله، «یحیی بن عدی» شرحی در هزار ورق نوشت و «فارابی» و «متی» هر کدام شرحی نوشتند.
سفسطایقا	مغالطه	ابن ناعم	«متی» و «ابن ناعم» در سریانی ترجمه کرده و «یحیی»، «قویری» و «ابراهیم» در عربی.
ربطو ربکا	فصاحت و بلاغت یا خطابیات	اسحق و ابراهیم بن عبدالله	«فارابی» شرحی بر آن نوشت.
توطیقا	شاعری	اسحق و ابراهیم بن عبدالله	«متی» از سریانی به عربی ترجمه کرد.

اینها هشت کتاب است در علم منطق، چه اینکه «ارسطو» منطق را هشت قسمت قرارداده بود، و از اینمیان قاطیغوریاس در اروپا چاپ شده است و انالوطیقای اول و دوم با نسخه قلمی شرح «ابن رشد» در این هنگام تحت مطالعه راقم قرار دارند. تصنیفات دیگر «ارسطو» شرح ذیل میباشد:

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
علم الکائنات	در طبیعیات و بیان هیولی و صورت و مکان و حرکت و زمان است.	حنین و قسطا بن لوقا	و آن در هشت مقاله است.
الکائنات و العالم	در بیان عناصر اربعه و فلک	ابن البطریق و متی	«ابوزید بلخی» و «جعفر خازن» بر آن شرح نوشته و «ابوهاشم» ردی بر اصل کتاب نوشته است.

تراجیم

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
کتاب الکون والفساد	بیان انقلابات عناصر	حنین و اسحق	«حنین» در سریانی و «اسحق» و «دمشقی» به عربی ترجمه کرده و «قسطا» مقاله اول را ترجمه نموده است.
الانار- العلویه	عنصریات		ترجمه آنرا «ابن رشد» اصلاح کرده و آن از نظر ما گذشته است.
کتاب النفس	در بیان حقیقت نفس	حنین و غیره	«حنین» در سریانی ترجمه کرده است و «اسحق» دو ترجمه ناقص و کامل نموده است.
کتاب الحس و- الحسوس	در بحث از علل و اسباب حس		تلخیص این کتاب که بقلم «ابن رشد» صورت گرفته است از نظر اینجانب گذشته.
کتاب الحيوان	در بیان سلسله حیوانات	ابن البطریق	نه مقاله است و آن دو سریانی نیز ترجمه شده است.
کتاب النبات	بیان نباتات	اسحق بن حنین	«ثابت بن قره» ترجمه را اصلاح کرده و آن از نظر ما گذشته است.
اثولوجیا	الهیات	کندی	«فرفور یوس مصری» تفسیری بر آن نوشته است که در اروپا چاپ شده است.
کتاب الحروف	ترتیب حروف تهجی یونانی	یحیی بن عدی	از حروف الف تامیم و او آن بدست آمده که «یحیی بن عدی» آنرا ترجمه کرده.
کتاب الاخلاق		اسحق بن حنین	«فرفور یوس» تفسیری بر آن در یازده مقاله نوشته که «اسحق بن حنین» آنرا ترجمه کرده است.
کتاب المرأة		حجاج بن مطر	

«ارسطو» غیر از این کتب تصنیفات دیگر زیادی داشته که تمام آن به عربی ترجمه شده چنانکه از اینمیان کتابهاییکه تا سده هفتم موجود بوده و از نظر علامه «ابن ابی اصیبه»

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

گذشته اند بشرح زیر می باشد :

۱- کتاب الفراسة ، ۲- کتاب السياسة المدنيه ، ۳- کتاب السياسة العلميه ، ۴- مسائل في الشراپ ، ۵- کتاب في التوحيد ، ۶- کتاب الشاب والهرم ، ۷- ۸- کتاب الصحة والسقم ، ۹- کتاب في الباه ، ۱۰- رسائله التي ابنته ، ۱۱- وصيته الى نيقاثر ، ۱۲- کتاب الحركة ، ۱۳- کتاب فضل النفس ، ۱۴- کتاب في العظم الذي لا يتجزا ، ۱۵- کتاب النقل ، ۱۶- الرسالة الذهبية ، ۱۷- رسالة الى الاسكندر في تدبير الملك ، ۱۸- کتاب الکنايات ، ۱۹- کتاب في علل النجوم ، ۲۰- کتاب الانوار ، ۲۱- رسالة في اليقظة ، ۲۲- کتاب الاحجار ، ۲۳- السبب في خلق الاجرام السماويه ، ۲۴- کتاب في الروحانيات ، ۲۵- رسالة في طبائع العالم ، ۲۶- کتاب الاصطماغيس ، ۲۷- کتاب الحيل ، ۲۸- کتاب مابعد الطبيعة ، ۲۹- کتاب لغت حيوانات الغير الناطقة ، ۳۰- کتاب ايضاح الخير المحض ، ۳۱- کتاب الملاطيس ، ۳۲- کتاب في نفث الدم ، ۳۳- کتاب المعادن ، ۳۴- کتاب اسرار النجوم ، ۳۵- کتاب الغالب والمغلوب .

بعد از « ارسطو » تصنيف و تأليف عموميت پيدا کرده و توسعه ای بسزا پیدانمود و حکمايکيه پیداشدند اکثرأ صاحب تأليف بوده اند. اگرچه بين فلسفه « ارسطو » با فلسفه افلاطوني در حقيقت اختلافی نبوده است، ليکن در طرز نگارش و اداء مطالب بقدری باهم اختلاف داشته که مردم آنها را مخالف هم خيال کرده و از اينرو دو مکتب فلسفی جدا گانه قائم گردید. فلسفه « ارسطو » بسط و وسعت زياد پيدا نمود و حکمای بزرگ و مشهوری از میان ييروان او پیداشدند که از اينمیان « ثاوفرسطس » و « اسکندر افروديسی » زياد مشهور میباشند .

« ثاوفرسطس » (سنه ۳۱۰ قبل از ميلاد) شاگرد خاص « ارسطو » بود که در مدرسه خود او را جانشين مقرر کرده بود . حکمای بزرگ يونان در حلقه درس او حاضر ميشدند . او قائل بود که در ذات و صفات خدا هيچ تغيير پيدا نمیشود ، کواکب را اجسام روحانی و مدبر عالم میدانست، او تألیفات عديده دارد که نام آنها حسب ذيل می باشد :

۱- کتاب النفس ، ۲- کتاب الاثار العلويه ، ۳- کتاب الادب ، ۴- کتاب الحس والمحسوس ، ۵- کتاب مابعد الطبيعة ، ۶- کتاب اسباب النبات .

تمامی این کتابها در عربی ترجمه شدند. سه کتاب اول را « ابراهيم بن بکوس » و « يحيى بن عدي » ترجمه نمودند . (۱)

« اسکندر افروديسی » دمشق در سنه ۱۲۹ ع پیداشد . بر کتابهای « ارسطو » شرحهای

۱- شهرستانی چاپ اروپا صفحه ۲۴۷ وابن النديم ذکر ثاوفرسطس دیده شود .

تراجم

زیادی نوشته و رکن رکن فلسفه «ارسطو» شمرده میشود. او خود موجد بعضی اصول هم میباشد، چنانکه برعالم بکلیات و جزئیات بودن خدا او اول از همه دلیل قائم کرده است. او این مسئله را برخلاف «ارسطو» بیان کرده که برای نفس بعد از مفارقت از بدن هیچ نوع ادراک و احساسی باقی نماند. شروح و تألیفات مستقل او چنانکه در جدول ذیل ملاحظه میشود تمام بر عربی نقل شدند :

نام کتاب	مترجم	کیفیت
شرح قاطیغوریاس	ابوزکریا	شرح مزبور در شصت و سه صفحه است.
شرح انالوطیقا		مؤلف دو شرح بر آن نوشته که یکی زیاد مبسوط و کامل میباشد.
شرح طویقا		از هشت مقاله فقط پنج مقاله شرح شده.
شرح سماع طبیعی	ابوروح الصابی، حنین، قسطا و دمشقی	این مترجمان هر یک قسمتی از کتاب را ترجمه کردند.
شرح کتاب السماء و العالم		شرح مقاله نخستین تنهاست.
شرح کتاب الکون و الفساد	متی و قسطا	ترجمه این شرح بدو در عربی شده سپس یحیی بن عدی ترجمه مزبور را در سریانی ترجمه نموده است.
شرح الآثار العلویه		
شرح کتاب الحروف		

تألیفات «اسکندر افرویدی» که در عربی ترجمه شده بشرح زیر میباشد :

- ۱- کتاب النفس، ۲- کتاب الرد علی جالینوس فی التمكن، ۳- کتاب الرد علی جالینوس فی الزمان، ۴- کتاب الابصار، ۵- کتاب اصول العمامه، ۶- کتاب عکس المقدمات، ۷- کتاب مبادئ الكل، ۸- کتاب فی ان الموجد لیس بجنس للمقولات العشر، ۹- کتاب العناية، ۱۰- کتاب الفرق بین الهیولی و الجنس، ۱۱- کتاب الرد علی من قال انه لا یتكون شیئی الا من شیئی، ۱۲- کتاب فی ان الابصار لا یتكون الا بشعاعات تبث من العین، ۱۳- کتاب اللون، ۱۴- کتاب الفصل، ۱۵- کتاب المالخیولیا. (۱)

۱- راجع به اسکندر افرویدی و تألیفات او فهرست ابن الندیم صفحه ۲۵۲ و طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۲۹۹ دیده شوند.

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

برای فلسفه « ارسطو » شارح و مفسر زیاد دیگری گذشته که تألیفاتشان در زبان عربی ترجمه شده اند از جمله « نيقولاؤس » و « اميقدروس » را باید نام برد. « نيقولاؤس » علاوه بر شروح، کتابهای مستقلی هم تألیف کرده است، چنانکه از بنیان « کتاب فی فلسفه ارسطو فی النفس » و « کتاب النبات » و « کتاب الرد علی جاعل الفعل والمفعولات شیئاً واحداً » و « کتاب اختصار فلسفه ارسطو » که تمام در زبان عربی ترجمه شدند .

فلسفه « ارسطو » هر چند بر تمامی مملکت نفوذ و استیلا یافته و از پیروان حکمای پیشین خیلی کم باقی مانده ولی بالکل معدوم نشده بودند .

« پلوتارک » که در سنه ۸ میلادی میزیست فلسفه « سقراط » را رونقی بسزا داده و فلسفه اخلاقی را بنیاد نهاد. تألیفات او حسن قبول پیدا نموده و مجدد و پایه گذار فلسفه قرار گرفت. مورخان انگلیسی مینویسند که « شکسپیر » در « نمایشنامه های » خود حالت اخلاقی قوم را که مجسم ساخته است مخصوصاً از « پلوتارک » استفاده کرده است و به همین جهت است که این قسمت بسیار مفید و مؤثر و دلنشین واقع گردیده است . بهر حال مسلمانان با وجودیکه دلداده فلسفه « ارسطو » بودند از فلسفه « پلوتارک » قدردانی نموده و اکثر تألیفات او را ترجمه نمودند . او در یک کتاب متعلق به طبیعیات تمامی آراء حکما را نقل کرده بوده است. « قسطابن لوقا » این کتاب را ترجمه نمود، کتابهای دیگری غیر از آن مثل کتاب الغضب ، کتاب الرياضه ، کتاب النفس و غیرهم تماماً در عربی و سریانی ترجمه شدند. و اینها که گفته شد باعتبار زمانه و عصر بوده، لیکن از لحاظ اصول فلسفه ، طرز تعلیم و اخلاق و عادات، هفت مکتب برای فلسفه قرار داده شده :

۱- فیثاغورثیه	شرحش در بالا گذشت .
۲- قورینیّه	بانی اینفرقه « ارسیفوس » بوده است و چون ساکن « قورنیا » بوده اینفرقه بآن منسوب و مشهور گردیده است.
۳- رواقیه	بانی اینفرقه « زینون » متولد ۳۴۰ قبل از میلاد است و چون زیر سقف می نشست و تعلیم میداد بنام رواقیه مشهور شد.
۴- کلایه	بانی آن « انیستین » بوده است، او تمام آدمیان را حقیر می شمرد و به امیران و ثروتمندان سخنان درشت میگفت و نیش میزد و باینجهت هم بدین نام مشهور شده اند، برجسته ترین شخص اینفرقه « دیوجانس » کلبی است که شرح حالش در کتب عربی مذکور در ۱۳۴ قبل از میلاد پیدا شده است.

تراجم

۵- مانیه	بانی آن « فورن » بود و چون مردم را از تعلیم منع میکرد لذا باین نام مشهور گردید .
۶- لذتیه	بانی آن « اپیکورس » متولد ۳۳۶ پیش از میلاد که فلسفه اش این بود که حشرو نشری در کار نیست لذا باید بعیش و نوش پرداخت.
۷- مشائین	بانی این فرقه « افلاطون » و « ارسطو » بودند که چون هنگام تدریس قدم میزدند و تعلیم میدادند لذا بآن شهرت یافته اند.

از میان آنها بعضیها دست به تصنیف و تألیف نبرده بلکه مسائل را از بانی تعلیم میدادند. چنانکه اقوال و اصول آنان در کتب دیگران بطور حواله بدست میآیند. غرض تألیفات حکمائیکه از اینمیان موجود بودند تماماً بر عربی نقل شده و آنهایی هم که فقط مسائل و اقوالشان محفوظ بوده بهمان ترتیب و صورتیکه بودند محفوظ مانده اند، چنانکه علامه « شهرستانی » در کتابش اقوال و مسائل « دیوجانس »، « اپیکورس »، « زینون » را در کمال خوبی بیان نموده است. اگرچه از اینمیان اصول بعضی چون مخالف بامذهب اسلام بود از آن پیروی نشده لیکن در خاطرات و خیالات بعضی حکمای اسلام پرتوی از آن نمودار است، مثلاً رباعیات « عمر خیام » از خیالات « اپیکورس » لبریز میباشد. ولی چون آن خیالات در لطف شاعری ادا شده اند از طعن الحاد و زندقه قدری محفوظ مانده . « زینون » قائل بوحدت وجود بوده است و این خیال در مسلمانان باندازه ای نفوذ و وسعت و بسط پیدا نمود که داروندار یک گروه زیاد مذهبی روی آن (یعنی وحده وجود) میباشد .

فلسفه یونان بدرجه ای مورد توجه قرار گرفته و حسن قبول پیدا نمود که در تمام آموزشگاههای مصر که در يك زمان خود حکمای یونان تحصیل کرده بودند رواج کلی پیدا نمود . در تمام مدارس اسکندریه فلسفه یونانی تدریس میشد، و آن يك چند بحال تقلید باقی مانده و از آن پس يك چنین ارباب کمال و هنرمندانی در آنجا پیدا شدند که خود بانی و مؤسس فلسفه خاص گردیدند. چنانکه « امونیس » که در سنه ۲۲۰ ع میزیست طریقه نوینی بنیاد نهاد که با اسم « نیوپلاتونیزم » یعنی فلسفه جدید افلاطونی موسوم است . این حکیم در فلسفه « افلاطون » تعالیم و اصول خاص چندی اضافه نمود و بسیاری از مردم بآن گرویده و پیرو آن شدند. « امونیس » برخیلی از کتابهای « ارسطو » شرح نوشت مثل « شرح قاطیغوریاس »، « شرح طویبقا » و غیره که در عربی ترجمه شدند. « امونیوس » کتابهای مستقل و جدا گانه هم تألیف کرده است که بر عربی ترجمه شده اند،

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

مثل «شرح مذهب ارسطاليس في الصانع»، «كتاب في اغراض ارسطاليس» کتاب «حجّه- ارسطاليس في التوحيد» .

«نيوپلاتونيزم» يعنى فلسفه جديد افلاطونيه كه در اسكندريه قائم شده اصول اوليه آن چهار بوده :

۱- درخدا سه اقنوم است ؛ وحدت ، فهم ، قوت .

۲- نفس ميتواند وحدت حاصل كند و از اين حيث با خدا برابري تواند حاصل كرد .

۳- زندگى موجوده تمام وهم است و خيال .

۴- ماده نهايت درجه قابل حقارت است . (۱)

مشاهير حكماى اين فلسفه بقرار زير ميپاشند :

«فرفورىوس» درسنه ۳۳۳ ع پديد آمد ، در آتن فن بلاغت تحصيل نمود ، او كتابهاى زيادى بررد عيسويت تاليف كرد . اكثر كتابهاى «ارسطو» را شرح نوشت . كليات خمس را او ترتيب داد . مسلمين كتابهاى او را باجد و جهد زياد فراهم کرده و آنها را ترجمه كردند كه صورت آن بدين قرار است :

نام كتاب	مضمون	مترجم
ايساغوجى مدخل الى القياسات كتاب العقل والمعقول دو كتاب بنام انا بو	يعنى كليات خمس و او شاگرد فرفورىوس بوده است . در بيان عقل و معقول بيان عناصر است	ابو عثمان دمشقى .
كتاب الرد على بحيسوس الاسطقسات شرح كتاب باري ارميناس- لارسطو شرح كتاب سماع طبيعى- لارسطو شرح كتاب اخلاق لارسطو		بسيل اسحق بن حنين ، اين كتاب در دوازده مقاله است .

۱- رجوع شود به ميزان الحق چاپ بيروت صفحه ۳۰۴ .

تراجم

يك حكيم مشهور اين طبقه « نامسطيوس » است كه در سنه ۳۶۵ ع ميزيست و او هم منكر عيسائيت بوده است و شايد جهتش اين بود كه « ليوليانس » پادشاه روم كه دشمن سرسخت عيسويت بود او را منشي خود مقرر کرده بود. او بر كتابهاي « ارسطو » شرح نوشته است كه از ميان آنها شرح كتاب « قاطيغورياس » ، شرح « انالوطيقي اول » ، شرح « انالوطيقي ثاني » ، تفسير كتاب « طويقا » ، تفسير « سماع طبيعي » ، تفسير « كتاب السماء والعالم » ، « تفسير كتاب الكون والفساد » ، « تفسير كتاب النفس » ، « تفسير كتاب الحروف » كه عربي ترجمه شده اند و موجود ميباشند. علامه « ابن النديم » كتابهاي مذكوره فوق و مترجمان آنها را به تفصيل نوشته است.

« نامسطيوس » كتابهاي هم تاليف کرده است كه آنها نيز ترجمه شده اند كه از اينميان يكي كتاب بحث در نفس امت و ديگر دور ساله است متعلق به « ليوليانس » پادشاه . خاتم حكماي اسكندريه « يحيى نحوي » است كه تازمانه اسلام حيات داشته و مورد نوازش « عمرو عاص » فاتح مصر قرار گرفته است. او يك واسطه شاگرد « برقليس » بوده است و درك صحبت او را نموده است. فن اصلي « يحيى » طب بوده است چنانكه ذكر تاليفات طبي او بعداً خواهد آمد، ليكن در فلسفه هم كتابهاي نوشته است ، چنانكه بر تمام كتابهاي قاطيغورياس و انالوطيقي اول و دوم و طويقا و سماع الطبيعي و الكون والفساد « ارسطو » شرح نوشته است . علاوه كتابهاي مستقل هم تاليف کرده است . از جمله كتابي است بررد « برقليس » كه در هيچده مقاله است . او كتابي هم بررد « ارسطو » در شش مقاله نوشته است، غير از آن كتابهاي ديگري هم تاليف کرده چنانكه علامه « ابن - النديم » و « ابن ابی اصیبعه » همه را ذكر کرده اند و تمامی اين كتابها در زبان عربي ترجمه شده و مخصوصاً بعضي از اينميان تا بامروز باقي و موجود ميباشد .

هيئت

موجد هيئت « طالس ملطي » را توان نام برد كه ۶۶۰ سال قبل از حضرت « عيسي » بوده است. او زمين را مركز كائنات ميدانسته و اول كسي است كه زيچ بنا کرده و از خسوف پيشگويي کرده است . بعد از او « فيثاغورث » و « افلاطون » فن مزبور را ترقي و توسعه دادند . « فيثاغورث » كه در ۵۳۶ قبل از ميلاد ميزيست آفتاب را بجای زمين مركز قرار ميداده است اگرچه مسائل و تحقيقات اين حكما در كتابهاي عربي به تفصيل ذكر شده ليكن از اينميان كسي را كتاب مستقلي در اين فن باشد ما را از آن اطلاعي نيست. البته حكماي بعد از اين دوران كه اين فن را ترقي داده اند تراجم عربي كتابهاي آنها موجود ميباشند كه

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

مقدم و نامی ترازهمه حکیم « استرخوس » است که با « ازشمیدس » هم‌دوش بوده است. « استرخوس » یونانی اصل و ۲۷۰ سال پیش از تولد « حضرت عیسی » می‌زیسته است؛ اوقائل باین بود که زمین بدور آفتاب می‌گردد؛ از میان تألیفات او کتابی که ترجمه‌اش موجود می‌باشد نام آن « جرم الشمس والقمر » است. در این کتاب جسامت آفتاب و ماهتاب و نیز مقدار فاصله بیان شده است. جای بسی تعجب است که اروپا هم با همه جد و جهد و کوشش زیاد همین یک کتاب را توانسته است بدست بیاورد. چنانکه اصل کتاب در سنه ۱۸۱۰ ع در فرانسه طبع و نشر شده است. (۱)

فاضل شهر دیگر آن دور « ابرخس » است که یکصد و چهل سال قبل از مسیح بوده است.

« ابرخس » در این فن مسائل زیادی اضافه نمود. او اول ازهمه در جبر و مقایله از علم هیئت کار گرفت. لیکن تعجب است که علامه « ابن النذیم » صورت کتابهایی که نوشته است متعلق بجبر و مقایله اند و از کتاب هیئت اسمی نیست.

« بطلمیوس » اول کسی است که اسطرلاب ساخته و آلات نجومی فراهم کرده است. در زمان او رصدخانه مجهزی بنشده و از اوضاع و حالات اجرام فلکی تحقیق بعمل آمده است. مسلمین به هیئت او توجه زیاد مبذول داشتند؛ چنانکه ترجمه کتاب « مجسطی » او با نهایت جد و جهد و دقت و اهتمام بعمل آمد. اول ازهمه « یحیی بن خالد برمکی » بترجمه آن عطف توجه نمود، چنانکه مترجمان زیادی بدستور او آنرا ترجمه و تفسیر کردند؛ ولی تماماً پیچیده و مبهم و نامفهوم از کار در آمده لذا او افسران بیت الحکمة یعنی « سلمان » و « ابو حسان » را مأمور اینکار کرد و آنها مترجمان زبردست مشهور را جمع کرده و بترجمه آن گماشته و با تحمل رنج فراوان ترجمه کتاب باتمام رسید. ترجمه هائی که از اینمیان مورد حسن قبول واقع شدند سه ترجمه اند که یکی متعلق به « حجاج بن مطر »، دیگری ترجمه « اسحق » که « ثابت » آنرا اصلاح نموده و آن سومی ترجمه خود « ثابت » است. نظر بعلاقه مفرطی که « مأمون » باین کتاب داشت بحکم او « حنین بن اسحق » هم آنرا ترجمه نمود، « حجاج » و « ثابت بن قره » از حشور و زوائد پاکش ساخته و خلاصه‌ای نوشتند، « ابوریحان بیرونی » آنرا مختصر نموده و « عمرو بن فرخان »، « ابراهیم بن المصلت »، « فضل بن حاتم »، « شمس الدین سمرقندی » « نظام الدین نیشابوری » و غیره شروحی نوشتند. (۲)

۱- دائرة المعارف فرآورده زمانه حال و فهرست ابن النذیم صفحه ۲۷۰.

۲- رجوع شود به کتاب الفهرست و کشف الظنون و دائرة المعارف.

تراجم

نظام « بطلمیوس » در اروپا مدتها یعنی تا زمان « کوپرنیک » شایع و متداول بوده است و اینرا هم باید در نظر داشت که این کتاب « بطلمیوس » اولین بار بوسیله عرب یاروپا رسید، چنانکه اذذبان عربی در لاتین ترجمه شده سپس نسخه یونانی آن بدست آمده و بزبان فرانسه ترجمه شد و در سال ۱۸۱۶ در پاریس طبع و نشر گردید: (۱)

« بطلمیوس » در آلات رصدیه بر ذات الحلق و ذات الصفائح دو کتاب مستقل نوشت و نیز يك کتاب خیلی مفصل در علم نجوم تألیف کرد که نام آن قانون است. این کتابها هم در عربی ترجمه شدند، چنانکه مورخ « یعقوبی » مضامین و مندرجات ابواب و فصول کتاب مزبور را بتفصیل ذکر کرده است. تصانیف دیگر « بطلمیوس » که ترجمه شده اند بشرح زیر میباشند:

۱- کتاب الموالید، ۲- کتاب استخراج السهام، ۳- کتاب تحویل سنی العالم، ۴- کتاب تحویل سنی الموالید، ۵- کتاب المرضی و شرب الدواء، ۶- کتاب فی سیر السبعه، ۷- کتاب فی الاسراء و المحبسین، ۸- کتاب فی أسرار السمود، ۹- کتاب الغصین ایهما یفلح، ۱۰- کتاب ذوات الذوائب، ۱۱- کتاب يعرف بالسابع، ۱۲- کتاب القرعه، ۱۳- کتاب اقتصاد احوال الکواکب، ۱۴- کتاب الثمره، ۱۵- کتاب الاربعه. این کتاب اخیرا بنام یکی از شاگردانش نوشته بوده است، و « ابراهیم بن الصلت » آنرا ترجمه کرده و « حنین » اصلاح نمود، و « ثابت » و نیز « عمرو بن الفرخان » شروحن بر آن نوشتند، ولی مسلمانان علاوه بر آن کتابهای سایر علما و صاحبان فضل و کمال را بدست آورده ترجمه نمودند که آن بشرح زیر میباشند:

« اوطولوقس » معاصر « ارسطو » و استاد « دیوجانس » بوده است. او در این فن دو کتاب دارد که هر دوی آنها ترجمه شده اند و آن یکی کتاب « الكرة المتحرکه » و آن دیگر کتاب الطلوع والغروب، میباشد.

« ایتسلاؤس » در سنه ۱۶۰ ع میزیست و در اسکندریه بسر میبرد، از تألیفات او کتاب الجرم والابعاد و کتاب الطلوع والغروب ترجمه شده اند. او مقاله چهارم و پنجم « اقلیدس » را هم اصلاح کرده بود و آن نیز در عربی ترجمه شد.

« ناون » ساکن اسکندریه بوده است. او در جزو آلات رصدیه ذات الحلق و در اسطرلاب دو کتاب مستقل تألیف کرده و برزیج « بطلمیوس » هم کتابی نوشت و نیز بر « مجسطی » کتابی تألیف کرده که تمام آنها ترجمه شدند.

۱- رجوع شود به دائرة المعارف.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

از تألیفات « فالیس رومی » که ترجمه شده‌اند بقرار زیر میباشند:

- ۱- مدخل الی صناعة النجوم ، ۲- کتاب الموالید ، ۳- کتاب المسائل ، ۴- کتاب الزائجه ، ۵- کتاب المسائل الکبیر ، ۶- کتاب السلطان ، ۷- کتاب الامطار ، ۸- کتاب تحویل سنی العالم ، ۹- کتاب الملوك .
- تألیفات « تیودورس » که ترجمه آنها صورت گرفته است حسب ذیل میباشند:
- ۱- کتاب المساكن ، ۲- کتاب اللیل والنهار وغیره .
- « پاپوس الرومی » (۱) معاصر « ثاون » اسکندرانی شرحی بر کتاب « بطلمیوس » راجع به تسطیح کره نوشت و « ثابت » آنرا ترجمه نموده است .
- « ایرن » ، در سنه ۲۵۰ قبل از میلاد میزیست و کتابی در اسطرلاب نوشت و نیز کتابی بر شکوک « اقلیدس » نوشته که هر دوی آنها ترجمه شدند .
- « ایون البطریق » از حکمای متأخرین است . از تألیفات او یک کتاب در اسطرلاب است که آن به عربی ترجمه شده است .

جبر و مقابله و حساب

اگرچه گویی مسلمین موجد فن جبر و مقابله بوده‌اند و با در نظر گرفتن این حقیقت که پیش از مسلمانان حالت ابتدایی آن بسانی بود که لفظ فن بر آن صادق نمی‌آمد ، و حتی تمام اروپا هم این حرف ما را تصدیق دارد معذالک نمی‌شود این را انکار نمود که یونانی‌ها هم در این فن کتابهایی نوشته بودند ، چنانکه همه آنها در عربی ترجمه شده‌اند .

باید دانست اولین کسی که در یونان در این موضوع کتاب نوشته « ابرخس » بوده است . این ریاضی دان مشهور یکصد و چهل سال پیش از میلاد میزیسته است . او در حرکت سیارات ، تاریخهای خسوف تا ششصد سال بعد ، فاصله ستارگان و بالاخره قهرست اجرام فلکی رساله های زیادی نوشته است . در جبر و مقابله کتابی که دارد « ابو الوفا محمد بن محمد - حاسب » (۲) آنرا ترجمه و اصلاح نموده است . « ابو الوفا » شرحی هم بر این کتاب نوشته و با براهین هندسیه دعوی هارا ثابت نموده است . یک کتاب دیگر « ابرخس » نیز در عربی ترجمه شده است که نام آن قسمة الاعداد (۳) میباشد .

1- Pappus.

۲- ابو الوفا پادشاه حماة که از سال ۱۲۷۱ تا سال ۱۳۳۱ میلادی حیات داشته است . او یکتفرا از علمای جغرافی هم محسوب میباشند . (مترجم)

۳- رجوع شود به کتاب الفهرست صفحه ۲۶۹ و دائرة المعارف .

تراجیم

دیوفنطس « یونانی ولی ساکن اسکندریه بوده است. او سیزده رساله درجبر و مقابله نوشت که در یک مجموعه مرتب بوده‌اند. در این رسالات مسائل زیادی از مبرعات و مکعبات و غیره موجود میباشند، این کتاب به عربی ترجمه شده است. از ویا مدت‌ها از نام « دیوفنطس » بی‌خبر بوده و اول از همه « یوحنا شامی » در قرن هجدهم میلادی بآن حواله داده و در سنه ۶۷۰ ع اصل کتاب در یونانی با ترجمه لاتین منتشر گردیده و در سنه ۱۶۲۵ ع ترجمه شد. (۱)

راجع به حساب عموماً مسلم است که مسلمین آنرا از هندوها گرفته‌اند و بهمین جهت است که آنها رقوم و اعداد را بطریقه هندی می‌نویسند و مع الوصف کتب و تألیفات یونانی را هم بدست آوردند که قدیم تر از همه کتاب « فیثاغورث » میباشد که نام آن ارثماتیقی یعنی ریاضی (اریمتیک) بوده است. این کتاب در زبان عربی ترجمه شده است. (۲) علاوه کتابهایی از دیگر مؤلفان هم ترجمه شده‌اند.

« نیکوماخوس » پدر « ارسطو » و موسیقی دان زبردست بوده است. او کتابی در این فن نوشت که نام آن ارثماتیقی است. کتاب مزبور در دو مقاله است و اصل یونانی آن در سنه ۱۵۳۸ م در پاریس بطبع رسیده است و آن بزبان عربی ترجمه شده است.

مکانیک یا علم الالات (۳)

اگرچه فن مکانیک در حقیقت بعضی حاضر اختصاص پیدا کرده است، لیکن آن در یونان آغاز شد و آنکس که اول از همه جرثقیل و اصول حرکت را دریافت « ارشمیدس » بوده است که در سنه ۲۵۰ پیش از میلاد میزیست. او ساعت آبی را ایجاد کرد که در آن مطابق تعداد ساعات ستر ساعت گلوله ای بخود بخود میافتاده است. در آن زمان « ایرن » چیزهای زیادی در این فن اضافه نموده و آله بلند کردن آب را اول از همه او اختراع کرد. او آلات را به پنج قسمت تقسیم نموده و لنی امروز به شش قسمت تقسیم میشود، یعنی سطح مسائل هم قسمتی قرار داده شده است، در صورتیکه « ایرن » آنرا ترك کرده و واگذارده بود. نامبرده در جرثقیل کتابی جداگانه نوشت و در باره ارگ یا ارغون یکنوع ساز مخصوصاً کتابی نوشته است.

۱- دائرة المعارف جلد ۸ صفحه ۴۴۶.

۲- طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۴۳.

۳- راجع به مکانیک به دائرة المعارف در ذکر آلات و نیز به فهرست علامه ابن النذیم صفحه ۱۶۶ و ۲۲۹ و ۲۷۰ و ۲۸۵ و همچنین به یعقوبی صفحه ۲۳۵ مراجعه شود.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

حکیم دیگری که در این فن مقامی بس بلند داشته است «مارطس» بوده است، او آله ای اختراع کرد که تا شصت میل صدای آن میرفته است. غرض در این فن کتابهایی که بزبان عربی ترجمه شده اند بشرح زیرند:

- ۱- «آله ساعات الماء» یعنی ساعت آبی که آنرا «ارشمیدس» اختراع کرده است.
- ۲- «شیلالاتال» در بیان جرتقیل که «ایرن» مخترع آن میباشد.
- ۳- «الاشیاء المتحرکه من ذاتها» چیزهایی که خود بخود حرکت دارند و کاشف، نامبرده بالاست.
- ۴- «الات المصوتة» نوعی ساز که بخودی خود صدا میدهد و مخترع آن «مارطس» میباشد.
- ۵- «کتاب الدوالیب» مربوط به ساعت و غیره که میچرخد و مخترع آن فاضل مذکوره فوق است.

هومیستی

اگرچه فن موسیقی از مدتی پیش در بین قوم عرب موجود بود ولی از حیث علمی دارای پایه و اساس نبود. اول کسی که در یونان بر روی اصول علمی این فن را مرتب ساخت به ظن غالب «فیثاغورث» بوده است. «اقلیدس» هم آنرا بسط و ترقی داده است و کتابهایی هم از او مخصوصاً در این فن هست. اگرچه این امری قینی است که تألیفات این قدما در عربی ترجمه شده اند، چنانکه علامه «ابوالفرج اصفهانی» در حالات «اسحق موضلی» تصریح میکند که تمام کتابهای موسیقی بحکم «محمد بن حسن بن مصعب» ترجمه شده اند لیکن ما را در این باره از هیچ کتاب و نام مترجم آن علم و اطلاع درستی نیست و تا جائیکه بر ما معلوم است کتابی که اول از همه بدست مسلمین آمده است کتاب «نیقوماخس» میباشد که پدر «ارسطو» بوده است، این کتاب بزبان اصلی درلیدن سنه ۱۶۱۶ م بطبع رسیده است، و کتاب دیگر در این فن از آن «ارسطکاس» بوده است.

«ارسطکاس» شاگرد «ارسطو» و از ارکان فن موسیقی شناخته شده است. «فیثاغورث» این فن را محمول بر ذوق دانسته ولی «ارسطکاس» اول کسی است که ایقاعات ازگ را روی اصول ریاضی ثبت کرده و بر طریقه جدا گانه از «فیثاغورث» آموزشگاهی برای آن بنیاد نهاده بوده. کتاب او که بخصوص راجع به ایقاع است ترجمه شده است و آن در سه جلد است و نسخه اصلی آن اکنون در اروپا موجود میباشد. «ارسطکاس» تألیفات دیگری هم داشته است، لیکن مسلمانان غالباً با آنها دسترسی پیدا نکردند و امروز اروپا هم اعتراف دارد که بجز کتاب ایقاع کتاب دیگری بدست نیامده است.

تراجیم

جغرافی

فن جغرافی در آموزشگاه یونانی از « ایراتسشین » آغاز شده که تقریباً یکصد سال پیش از حضرت « عیسی » در اسکندریه میزیسته است . « ابرخس » بعداً مسائل زیادی بر آن اضافه نمود تا نوبت به « استرابون » رسید که یونانی بوده است . او خود پاماکن و بلاد دوردست سفر نمود و کتابی عمده در جغرافی نوشت . « مارنیوس » قریب بآندور میزیست و در جغرافی وی نقشه رنگین زمین موجود میباشد . آخر از همه ولی معروفتر و نامی تر « بطلمیوس » است که در سده دوم عیسوی میزیست . او از طرف خود بتمامی روی زمین سیاح و جهانگرد فرستاد و بادقت و جدیت هر چه تمامتر از ممالک و امصار و نیز بحار و انهار (۱) و غیره معلوماتی بدست آورد و به کمک آن جغرافیای مفصلی نوشت که امروز هم موجود میباشد ، در این کتاب عرض و طول اکثر بلاد و شهرها نیردرج است .

مسلمانان از تمامی این کتب علم و اطلاع پیدا کرده چنانکه مورخ « مسعودی » در کتاب التنبیه و الاشراف جسته جسته بآن اشاره میکند ، لیکن کتابهایی که ترجمه شده باشند جغرافی « مارنیوس » و « بطلمیوس » است .

در جغرافی « مارنیوس » هر يك از اقالیم دارای رنگی جدا گانه بوده است ، مورخ « مسعودی » مینویسد که آن از تمام جغرافیهای قدیم بهتر و معتبر تر بوده است . (۲)
جغرافی « بطلمیوس » هشت باب و نهایت مفصل است و آن اول بدستور « یعقوب کندی » ترجمه شده ولی ترجمه خوب نبود ، لذا دوباره « ثابت » آنرا بطور عمده ترجمه نمود . در زبان سریانی هم این کتاب ترجمه شده است .

طب

باید دانست که طب در یونان از « اسقلیپس » آغاز شده و یونانیان باو « پدر طب » لقب داده بودند و بزعم آنان این فن از جانب خدا باوالهام شده بوده است . حکیم مشارالیه این فن را بفرزندانش زبانی تعلیم داده و وصیت کرده بود که آن از خاندان وی خارج نشود . در خاندان او دانشمندان و پزشکان نامی گذشته اند ، « اقلیدس » ، « افلاطون » ، « سولن » و غیره از خاندان و دودمان او بوده اند ، در نسل شانزدهمین ، پانصد سال قبل از « عیسی » (تقریباً) « بقراط » پیدا شد که در میان یونانیان اول کسی است که علم طب را مرتب ساخته

۱- کتاب التنبیه و الاشراف صفحه ۳۰.

۲- کتاب مذکور صفحه ۳۳.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

و کتابهای تألیف نموده است، حتی تعلیم همگانی طب نیز از او آغاز شده است و گرنه پیش از او جز از آن خاندان کسی نمیتوانسته تحصیل این فن کند، بعد از «بقراط» به «جالینوس» این فن خاتمه پیدا نمود. یونانیان برای طب هشت رکن قرار داده اند، اول «اسقلیپس» و آخری «جالینوس» و در این میان «غورس»، «مینس»، «برمانیدس»، «افلاطون»، «اسقلیپس» دوم و «بقراط» بوده اند. گذشته از این اشخاص اطباء زیاد دیگری که صاحب تألیف اند گذشته اند، لیکن از ارکان فن شمرده نمیشوند.

مسئله همه این ذخائر و مواد طب را بزبان عربی منتقل کردند و چون «بقراط» و «جالینوس» علم طب را بجایگاه بلندی رسانیده بودند تألیفاتشان بیشتر مورد توجه قرار گرفته و اهمیت زیادتری بآنها دادند. اگرچه کتابهای زیادی منسوب به «بقراط» میباشد ولی از میان آنها ۳۰ کتاب قطعی است که از تصانیف او میباشد، چنانکه تمامی آنها ترجمه شده ولی از این میان ۱۶ کتاب بقدری متداول و مورد قبول واقع شده که جزء کتب درسی قرار گرفتند. «ابن ابی اصیبه» علاوه بر این، کتابهای دیگری از «بقراط» ذکر کرده که تعداد آنها به ۴۹ میرسد ولی نویسنده مذکور ضمناً متذکر شده که بعضی از این کتابها مشتبیه است و معلوم نیست از او باشد.

از میان تألیفات ترجمه شده «بقراط» که نام مترجمان آنها را هم توانسته ایم معلوم داریم بشرح پائین است:

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
عهد بقراط	«بقراط» شرائطی در آنجا ذکر نموده که بدون آن نباید بکسی فن طب آموخته شود	حنین، حبیش	اولی درسریانی و «حبیش» و «عیسی» در عربی ترجمه نمودند.
فصول	خلاصه ای است از تمام مسائل طبیه	حنین	برای «محمد بن موسی شاکر» ترجمه شده و آن در هفت مقاله است.
تقدمة المعرفة	بیان علائم مرض است	حنین و عیسی	سه مقاله است
الامراض الحادة	در بیان غذاء، فصد، مسهل و غیره	عیسی بن یحیی	در پنج مقاله است و فقط سه مقاله ترجمه شده.
کتاب الکسر والجبر	در شکسته بندی استخوان شرح و بیان	حنین	چهار مقاله

تراجم

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
ایبیدیمیا		عیسی بن یحیی	
اخلاط		«	ترجمه این کتاب بامر «محمد بن موسی شاکر» صورت گرفت
قسطیریون	بیان اعمال بد	حنین	بحکم «محمد بن موسی شاکر» ترجمه شد.
کتاب الماء	در تأثیر آب و هوای ممالک	حنین و حبیش	
والهواء	مختلف		
طبیعة الانسان (۱)	در اطراف ترکیب بدن	«	
	شرح و بیان		

«جالینوس» در سده ۱۳۱ م با عرصه وجود گذاشته و پس از تحصیل حساب و هندسه در سیزده سالگی شروع بخواندن طب کرده است. او برای تکمیل این علم به آتن، قبرس، ایتالیا، اسکندریه و غیرهم سفر کرده مسائل نوین زیادی دریافت کرده و این علم را به پایه ای رسانید که تازمان اسلام کسی نتوانسته چیزی بر آن اضافه نماید.

مسلمین در بدست آوردن کتابهای او و نیز نقل و ترجمه آنها جدیت و کوشش زیاد نمودند. از جمله در تلاش و پیدا کردن «کتاب البرهان» سرزمین های بلاد جزیره، شام، فلسطین و مصر را زیر پا کردند. برای نشانی و سراغ گرفتن هریک از کتابهای مورد نظر تسهیلی که بعمل آمده بود این بوده است که «جالینوس» فهرست تألیفاتش را نوشته و آن ترجمه شده و در دست بوده است.

باید دانست که در میان مترجمان، «حنین بن اسحق» تمامی عمرش را صرف ترجمه تألیفات او کرده است، چنانکه در یک کتاب خود بیست و یک کتاب و رساله «جالینوس» را با شرح مضامین و مندرجات یک یک بقلم آورده مینویسد تمامی این کتابها بمری ترجمه شده اند. علامه «ابن ابی اصیبعه» این قول «حنین» را ذکر کرده مینویسد «حنین» که عمرش در آفتاب چهار و هشت سال بوده است توانسته این مقدار کتاب بدست بیاورد، و چون «حنین»

۱- مضامین این کتابهای «بقراط» و دیگر تألیفات را مورخ «یعقوبی» و «ابن ابی اصیبعه» بتفصیل ذکر کرده اند.

۲- «جالینوس» شرح حال خود را بتفصیل نوشته، چنانکه «ابن ابی اصیبعه» بحواله او واقعاتی نهایت دلچسب در تاریخ خود جمع کرده است.

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

هفتاد سال عمر کرده است یقین است که او تألیفات دیگر «جالینوس» را هم بدست آورده است. «ابن ابی اصیبه» می نویسد من خود کتابهای زیادی از «جالینوس» در زبان عربی دیده ام که «حنین» در فهرست خود ذکر نکرده است. علامه موصوف اسامی این کتابها را که تعدادشان بالغ بر سی و دو می باشد به تفصیل ذکر کرده است. «جالینوس» اکثر کتابهای «بقراط» را شرح کرده است، و ترجمه آنها هم در عربی صورت گرفته است. چنانکه از «بقراط» هر مقدار کتبی که در بالا ذکر شده «جالینوس» بر همه آنها شرح نوشته است، و ترجمه تمامی آنها در عربی موجود می باشد. بهر حال در این شکی نیست که تألیفات «جالینوس» هر مقدار در دنیا موجود است تمام به عربی ترجمه شده اند، و راجع بکتابهایی که ما توانسته ایم صورت آنها را بتفصیل معلوم داریم اینک در جدول پائین بنظر خوانندگان میرسانیم:

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
کتاب الفرق	و آن در تشریح است در عناصر اربعه « «	حنین	در شانزده مقاله
کتاب الصناعة		«	
کتاب النبض		«	
شفاء الامراض		«	
مقالات خمس		«	
اسطقسات		«	
کتاب المزاج		«	
کتاب القوى الطبيعية		«	
العلل والاعراض		حبیش	
کتاب تعرف علل-		«	
الاعضاء الباطنية	« « « « « « «	«	در سه مقاله
کتاب النبض الكبير		«	
کتاب الحمیات		«	
البحران		«	
ایام البحران		«	
تدیر الاصحاء		«	
حيلة البرء		«	
		حبیش	و آن در شش مقاله است.
		«	چهارده مقاله است، مقاله اول را «حنین» درست کرده ..

تراجیم

تمامی این کتب در قدیم داخل در نصاب تعلیم و جزء دروس بوده اند. علاوه بر کتابهای نامبرده تألیفات دیگر « جالینوس » بشرح زیر میباشند :

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
کتاب التشریح الكبير	از تشریح سخن میراند	حبیش	در پانزده مقاله است
اختلاف التشریح	«	«	دو مقاله است
تشریح الحیوانات المیت	دو تشریح جانوران مرده	«	در یک مقاله است
تشریح الحیوان الحی	تشریح جانوران زنده	«	دو مقاله است
علم البقراط بالتشریح	«	«	در پنج مقاله است
علم ارسطوفی التشریح	«	«	«
تشریح الرحم	«	«	سه مقاله است
حرکات الصدور والریه	اصطفتن بن- بسیل	«	در دو مقاله و حنین آن ترجمه را اصلاح کرده است
علل النفس	«	«	شش مقاله
کتاب الصوت	حنین	«	این کتاب برای «محمد بن - عبدالملک الزیات» ترجمه شده و آن در چهار مقاله است.
حرکة العضل	حنین و اصطفتن	«	حنین اصلاح کرده
کتاب الحاجة الى النبض	حبیش	«	یک مقاله است
کتاب الحاجة الى النفس	اصطفتن	«	«
کتاب العادات	حبیش	«	۱ مقاله
آراء بقراط وافلاطون	«	«	۱۰ «
کتاب التخرکات المجهوله	حنین	«	۱ «
کتاب الامتلاء	اصطفتن	«	«
منافع الاعضاء	حبیش	«	۱۷ «
کتاب خصب البدن	«	«	۱ «
کتاب افضل الهیئات	حنین	«	دو عربی و سریانی هر دو ترجمه شده و یک مقاله است.
کتاب سوء المزاج - المختلف	«	«	۱ مقاله

نقل علوم وفنون جهن بزبان عرب

نام كتاب	مضمون	مترجم	كيفيت
الادوية المفردة		حنين	١١ مقاله
كتاب الاورام		ابراهيم بن- الصلت	« ١
كتاب المنى		حبش	« ٢
المولود لسبعة اشهر		حنين	« ١
كتاب المرة السوداء		اصطفن	« ١
« رداء النفس		حنين	« ٣
« مقدمة المعرفة		عيسى بن يحيى	« ١
« الفصد		«	« ١
« الذبول		حنين	« ١
« صفات لصبي يصرع		ابن الصلت	« ١
« قوى الاغذية		حنين	« ٣
« التدبير الماظم		«	« ١
« الكيموس		ثابت وشملى وحبش	« ١
« ارسطاراس		حنين	« ١
« تدبير بقرات -		«	« ١
« للامراض الحادة			
« تركيب الادوية		حبش والاعسم	« ١٧
« الادوية المقابلة		عيسى بن يحيى	« ٢
« للادواء			
« الترياق		يحيى بن - البطريق	« ١
« الى تراسا بولس		حنين	« ١
« الرياضة بالكرة الصغيرة		حبش	« ١
« الرياضة بالكرة الكبيرة		«	« ١
« في ان الطبيب الفاضل -		حنين	« ١
« فيلسوف			
« كتب بقرات الصحيحة		«	« ١
« البحث على تعليم الطب		حبش	« ١

تراجم

نام کتاب	مضمون	مترجم	کیفیت
محنة الطيب		حنين	۱ مقاله
كتاب البرهان		«	۱ «
تعريف المرء عيوب نفسه		توما	
كتاب الاخلاق		حبیش	۴ مقاله
انتفاع الاخيار باعدائهم		«	۱ «
ما ذكره افلاطون في -		حنين واسحق	۲ «
طيماس			
في ان قوى النفس -		حبیش	
تأبعة المزاج (۱)			

غیر از طبیبان نامبرده تألیفات اطباء دیگر یونانی هم ترجمه شده اند. مثلاً «ارشيجانس» که پیش از «جالینوس» میزیست سه کتاب او به عربی ترجمه شده که عبارتند از : کتاب اسقام الارحام ، طبیعة الانسان ، کتاب فی النقرس . (۲)

طیب نامی دیگری پیش از «جالینوس» گذشته که نامش «دوفس» بوده است. «ابن الندیم» در کتابش نام ۴۳ کتاب او را بتفصیل نقل کرده است و چون موضوع کتاب علامه نامبرده ذکر اسامی کتابهایی است که به زبان عربی نقل شده اند لذا کتابهای مذکوره فوق یقین است که ترجمه شده بودند. حکیمان دیگری غیر از اینها که تألیفاتشان ترجمه شده اند نام خود و مؤلفات آنها بشرح پائین میباشند :

نام مؤلف	تألیفات ترجمه شده
فیلغریوس	کتاب من لا یحضره طیب ، وجع النقرس ، کتاب الحصاة ، کتاب الماء - الاصفر ، کتاب وجع الکبد ، کتاب قولنج ، کتاب الیرقان ، کتاب - ختناق الرحم ، کتاب عرق النساء ، کتاب السرطان ، کتاب صنعة تریاق - الملح ، کتاب علامات الاسقام ، کتاب فیما یمرض للثة والاسنان ، کتاب فی القوبا ، کتاب عضه الکلب .

- ۱- تمامی این فهرست از کتاب ابن الندیم مرتب گردیده ، صفحه ۲۹۰ کتاب مذکور دیده شود .
- ۲- ابن ابی اصیبعه صفحه ۳۴ دیده شود .

نقل علوم و فنون جهان ب زبان عرب

نام مؤلف	تألیفات ترجمه شده
اوریناسیوس	کتاب الی اییه ، کتاب الی ابنه ، رساله فی التشریح ، کتاب الادویه ، کتاب السبعین ، (دو کتاب اول را « حنین » ترجمه کرده و ترجمه کتاب الادویه بدست « اصطفی » صورت گرفته است.)
اوارس	کتاب العلل المملکه
افلاطن طبیب	کتاب الملکی
بغفس الحمصی-	
(شاگرد یقراط)	کتاب البول
فولسیس الاجانیطی	کتاب الکناش
اقریطون	کتاب الزیته ، ابن طبیب پیش از « جالینوس » و بعد از « بقراط » بوده است .
اسکندرون	علل العین وعلاجها ، کتاب البرسام ، کتاب الحیات و الدیدان اللتی تتولد فی البطن ترجمه شده ابن البطریق .
مورنوس	کتاب الحقن که « اصطاط » آنرا ترجمه کرده است .

در این سلسله یعنی سلسله صاحبان تصنیف و تألیف نام « دیسقوریدس » جنبه خاصی دارا میباشد، چه او دواها و بوته ها را شخصاً تجربه کرده و از روی آن کتاب مفصلی نوشته است. این مرد همیشه در صحراها و جنگلها میگشت و بجزائرو بلاد دوردست سفر میکرد، و دواهای تازه ای که بدست میآورد مخصوصاً یادداشت مینمود و حتی تصویر آنرا میکشید .

« جالینوس » ذکر میکند که در خصوص ادویه مفرد چهارده کتاب از مؤلفان مختلف از نظر گذشته ، لیکن هیچیک بیای کتاب « دیسقوریدس » نرسیده است. در ترجمه کتاب مزبور و اصلاح و تصحیح و درست کردن آن اهمی که بعمل آمده است ما آنرا در فوق قدری بتفصیل مذکور داشتیم. کتاب « دیسقوریدس » از نظر اینچنان گذشته است، و تعجب است که اطباء بعدی چیزی بر کتاب حکیم مشارالیه نیفزوده اند.

« ابن جلجل اندلسی » در میان مسلمانان تنها شخصی است که با تجربه خودش دواهایی بر آن اضافه نموده است و آنها را در یک کتاب مستقل و جداگانه ای یک یک ب قلم آورده است .

تعلیم یونانی و آموزش علوم و فنون آن چون عالمگیر شده بود در تمام ممالک شاخهای آن برقرار گردیده ، و از اینمیان اسکندریه امتیازی بسزا پیدا کرده بود. در آنجا

تراجیم

هفت طبیب عالیقام پیدا شده‌اند که طب یونانی را ترقی و وسعت و بسطی بسزا داده‌اند. این مردان بزرگ شانزده کتاب «جالینوس» را برگزیده و خلاصه و شرحی بر آنها نوشتند. و از قرائن برمی‌آید که تمام مؤلفات این حکما در عربی ترجمه شده‌اند. علامه «ابن ابی اصیبعه» در طبقات الاطباء مینویسد شرحی را که من ازمیان تمام این شروح عالیتریافتیم شرح «جالینوس» است، از شرح مزبور مراتب دانش و فضل وی کاملاً بثبوت میرسد.

از میان تمام این حکما ولی آخر از همه «یحیی نحوی» بوده است که ذکرش در بیان فلسفه باختصار گذشت. اینمرد در فلسفه و طب مرتبه کمال را دارا بوده است، و در اسکندریه شاغل مقام عالی مذهبی و اسقف بود، قیصر روم او را در قسطنطنیه طلبیده و چون در طب کسی همپایه او نبود در دربار مورد توجه خاص قرار گرفته مدتها در قسطنطنیه ماند. او بر نوزده کتب «جالینوس» شرح نوشته که تماماً در عربی ترجمه شده‌اند. «ابن ابی اصیبعه» نام این کتابهارا به تفصیل نوشته ولی من برای رعایت اختصار آنها را از قلم میاندازم. معاصر طبیبان اسکندریه، در شام و روم هم طبیبان نامی زیاد مثل «شمعون»، «اهران»، «یوحنا»، «انطلیس»، «برطلاؤس»، «سندھشار»، «کهلمان»، «اوراس»، «یونیوس بیروتی»، «سیورخنا»، «فلاغوسوس»، «عیسی»، «سرجیس»، «اطنوس»، «غریفوریوس» و غیرهم بوده‌اند.

«ابن ابی اصیبعه» اسامی اطباء مذکوره فوق و تألیفات آنها را به تفصیل ذکر کرده مینویسد که تصنیفات اکثر این حکما امروز موجود میباشند. «ابوبکر رازی» در کتاب خود موسوم به «حاوی» بیشتر این کتابهارا نقل کرده است.



موجد اولی این فن که مسائل جذری و ابتدائی آنرا بصورت فن مرتب نموده «طالس» است که ۲۲۰ سال قبل از «حضرت عیسی» بوده است. او دائره را ایجاد کرده و شکل سوم مقاله «اقلیدس» هم که زاویه‌ای که در نصف دائره است قائمه میباشد از ایجادات او است. بعد از او «انکزیگورس» مسائلی چندی بر آن اضافه نموده که از آنجمله تربیع دائره بوده است، ولی باید دانست که تصنیفات این حکما را مسلمانان بدست نیاوردند، چه پیش از اسلام همه آنها از بین رفته و مفقود شده بودند. و در این سلسله کتابهایی را که توانستند مسلمین بدست بیاورند کتب «اقلیدس» بوده است. فاضل شهیر ۲۷۲ سال قبل از «حضرت

۱- یحیی نحوی تازمانه اسلام و فتح مصر بدست عمرو عاص حیات داشته است. در ترجمه (حریق کتابخانه اسکندریه) که طبع و نشر شده است شرح جالبی از حالات او مسطور است. (مترجم)

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

عیسی» میزیست، اگرچه او یونانی نبود لیکن چون در یونان تحصیل کرده بود و تصانیف او هم بزبان یونانی بوده است بدین مناسبت او را یونانی اطلاق مینمایند.

مسلمین تصانیف او را با جِد و جهد تمام بدست آورده و عبری ترجمه نمودند. کتاب مشهور اودر هندسه که امروز بنام وی مشهور میباشد اولین بار توسط «حجاج بن یوسف - بن مطر» برای «هارون الرشید» ترجمه شد و باز او ترجمه دیگری برای مأمون کرده که بسیار صحیح و روشن میباشد.

«اسحق بن حنین» هم آنرا ترجمه کرده و «ثابت بن قره» ترجمه را اصلاح کرده است. در نسخه «حجاج» عده اشکال ۶۸ است و در نسخه «ثابت» ۱۰ شکل زائد دارد. «ابو عثمان دمشقی» نیز چند مقاله را ترجمه کرده است.

فضای اسلام شرحهای زیادی بر این کتاب نوشته اند که ما از این میان نام اشخاص ذیل را بطور خاص بنظر خوانندگان عزیز می‌رسانیم:

«یزیدی»، «جوهری»، «ماهانی»، «ابو حفص الحرث خراسانی»، «ابو الوفاء الجوزجانی»، «ابو القاسم الانطاکی»، «احمد بن محمد البکراسیسی»، «ابو یوسف الرازی»، «قاضی عبدالباقی بغدادی»، «ابو علی الحسن الهیثم المصری»، «ابو جعفر خازن اهوازی»، «ابوداود» و «سلیمان بن عقبه».

شرح «قاضی عبدالباقی» نهایت بسیط است، این دانشمند مثالهای اشکال را با اعداد داده است. «ابن هیثم» بر مصادرات شرح نوشته است. «ثابت بن قره» علمی را که «اقلیدس» روی آن شکلها را ترتیب داده تشریح کرده است.

در اینجا نکته جالب توجه آنست که این کتاب بوسیله عرب در همان زبان عربی بدست اروپا آمده است، چنانکه «ادیلرد دوباث» اول از همه آنرا از زبان عربی ترجمه نموده. (۱)

تصنیفات دیگری هم در هندسه از «اقلیدس» بوده که تمام در عربی ترجمه شده اند، بعد از «اقلیدس» دودانشمند بزرگی گذشته اند که فن ریاضی را باوج کمال رسانیده که یکی «ارشمیدس» و آندیکر «ابلونیس» میباشد.

«ارشمیدس» در سال دویست و هشتاد و هفت قبل از مسیح در «سرقوسه» پیدا شده و در مدارس عالی اسکندریه تحصیلاتش را تکمیل و اول کسی است که هندسه را بطور علمی توسعه و بسط داده است. او آلات بسیار مفیدی در این فن ایجاد نموده است، وساعت آبی بطن غالب از ایجادات حکیم مشارالیه میباشد.

۱- دائرة المعارف چاپ بیروت در ذکر اقلیدس.

تراجیم

کتابهای او که در عربی ترجمه شده بشرح زیر است.

اسم کتاب	کیفیت	اسم کتاب	کیفیت
کتاب الکرة والاسطوانة	دو مقاله است	تربیع الدائرة	یک مقاله است
تسیع الدائرة	طریقه تقسیم دائره	الدوائر المماسه	
المثلثات	بهفت قسمت	الخطوط المتوازيه	
المفروطات		المأخوذات في اصول الهندسه	
ساعات الماء	ساعت های آبی	خواص المثلثات القائمة الزاويه	

باید دانست که کتابهای «ارشمیدس» امروز در اصل یونانی چاپ شده و «مسیوپیراد» آنها را در زبان فرانسه ترجمه نموده است. (۱) از میان کتب «ارشمیدس» کتاب کسره و اسطوانه را مسلمانان اهمیت زیاد داده و «ثابت بن قره» مخصوصاً ترجمه را اصلاح کرده است، و «طوقیوس» شرحی که بر مشکلات آن نوشته بود آن نیز به عربی نقل شده و «محقق طوسی» تحریر بر آن نوشت، در این کتاب عدد اشکال ۴۸ است. همچنین بطرف «کتاب المأخوذات» توجه زیادی مبذول گردید، «ابوالحسن علی» بر آن تفسیر نوشت، «طوسی» باصلاح آن پرداخت و «ابوسهل» هم آنرا مرتب نمود.

«ابلونیس» در این فن قدمهای وسیعی برداشته و بر ترقی آن افزود، و شهرت مدرسه اسکندریه از وجود او بحد کمال رسید. مسلمین در بدست آوردن کتابهای اوجد و جهد نمودند، چه اینکه نسخه کامل کتاب درجائی موجود نبوده و «مأمون الرشید» کتابهایی که از روم خواسته بود آن نیز میان آنها بوده است. کتاب مزبور در اصل ۸ مقاله بوده لیکن از آن، ۷ مقاله بدست مسلمانان آمده و از مقاله هشتم فقط ۴ شکل، چهارمقاله اول را «هلال حمصی» ترجمه کرده و سه مقاله را «ثابت بن قره». کتابهای دیگر «ابلونیس» که در عربی ترجمه شده بشرح زیر میباشد :

کتاب قطع الخطوط علی نسبه	ثابت بن قره مقاله اول آنرا اصلاح کرده است.
کتاب فی النسبه المحدوده	
کتاب قطع السطوح علی نسبه	
کتاب الدوائر المماسه	

۱ - راجع بکتاب ارشمیدس و شخص خودش کتاب الفهرست، دائرة المعارف و کشف الظنون دیده شود.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

بعد از این دو مهندس، نام « منالائوس » و « اطوقیوس » شهرت زیادی پیدا کرد و ایشان در حقیقت این فن را ترقیاتی بسزا دادند، « منالائوس » در اسکندریه سکنی داشت و در سنه ۱۰۰ م میزیست. « بطلمیوس » در کتاب مجسطی خود با وحواله داده است. کتابهای او که در عربی ترجمه شده بشرح زیر میباشد:

کتاب الاشکال الکرویة کتاب معرفة الکمية کتاب اصول الهندسة کتاب المثلثات	در تعیین کمیت اجسام چندی که بهم مخلوط شده اند. و در سه مقاله است. « ثابت بن قره » آنرا ترجمه کرده است. فقط چند جزو آن در عربی ترجمه شده است.
---	--

در دائرة المعارف بریتانیکا نوشته شده است تصنیفاتی که از این مصنف بدست اروپا آمده است تمام بزبان عربی است و گرنه اصل آنها مفقود است.
غیر از این مشاهیر اهل فن کتابهای مصنفانی که ترجمه شده اند از میان آنها کتب « ارسطو » و غیره در بالا ذکر شده و بقیه بشرح پائین است:
« اطوقیوس » که در سنه ۵۰۷ م میزیست و ساکن شام بوده است بر مقاله اول کتاب مشهور الکرة والاسطوانة « ارشمیدس » شرح نوشت. در هندسه يك کتاب دیگر او که راجع به بیان دو خط میباشد مذهب تمام حکماء مهندسين واقوال و دلائل آنها در آن نقل شده است. این دو کتاب در عربی ترجمه شده و کتاب اولی را « ثابت » ترجمه کرده و خوب هم از عهد بر آمده است. (۱)
« سنبلیقوس » معاصر « یحیی نحوی » بر اقلیدس « شرح نوشته است و ترجمه آن بزبان عربی موجود میباشد.

علوم و فنون دیگر

علاوه بر علوم مذکوره فوق بسیاری از علوم و فنون دیگر بوده که در آنها زارها کتاب موجود بودند و تا آنجا که ممکن بود بآنها دست یافته و به عربی ترجمه کردند، لیکن اگر تفصیل آن نگاشته آید دفتر ضخیمی تشکیل و موجب ملال خاطر خواننده میگردد، لذا شرحی بطور اجمال مذکور داشته و بآن اکتفا مینمائیم.
باید دانست که سرمایه مهم و عمده در زبان یونانی همانا ادب و تاریخ بوده است و در فصاحت و بلاغت بقدری یونان فخر و مباهات مینمود که همه دنیا را الکن می پنداشت.

۱- به فهرست ابن الندیم صفحه ۲۶۷ مراجعه شود.

تولاجم:

اصول فصاحت و بلاغت را اول یونانیان تحت انضباط آورده و «ارسطو» این فن را داخل منطق نمود، و در یک باب جداگانه ای نوشت که نام آن «ریطوریکا» (۱) است و این کتاب در عربی ترجمه شده است، و غیر از «ارسطو» اشخاص دیگری هم در این فن کتابهایی نوشته اند، و از قرائن معلوم میشود که از میان آنها کتبی که موثق و قابل اعتماد بوده، عربی ترجمه شده اند.

باید دانست که لب ادبیات یونانی کلام «هومر» است که نسبت به آن اروپا ادعا میکند که برتر و بالاتر از او شاعری در دنیا نیامده است.

ترجمه «هومر» در عهد خلیفه «مهدی» بدست منجم مشهورش «ثاوفیلوس» بزبان سریانی صورت گرفت، (۲) و بسیاری از افسانه های دیگر یونان که دارای جنبه انشائی بوده اند نقل به عربی شدند. علامه «ابن الندیم» اسامی آنها را هم ذکر کرده است: مثل کتاب «سمسه و دمن»، «موردیانوس»، «انطوس سیاح»، «دبون و راجیل» و غیرهم، لیکن در تصرفات لهجه عربی نام این کتب بقدری تبدل و تغییر یافته که اسم اصلی یونانی را نمیتوان معلوم داشت چه بوده است. در تاریخ و متعلقات آن کتابهایی که عربی ترجمه شده اند بقدری زیادند که حالات یونان و رم در زبان عربی آنطور که از روی استقصا و وسعت و بسط بدست می آیند در حالات خود ممالک اسلامی اکثر جزئیات بدست می آیند، چنانکه از دیدن تصانیف مورخ «مسعودی» مطلب روشن شده میتواند اندازه آنرا بدست آورد. پیش از «مسعودی» و نیز در زمان خود او بسیاری از نویسندگان تاریخهای مفیدی در زبان عربی نوشته اند که مأخوذ از تصنیفات یونانی بوده و از این لحاظ میتوان آنها را هم یکنوع ترجمه محسوب داشت. مثلاً از میان فرقه «مارونیه» «قیس مارونی» کتابی در حالات پادشاهان روم و ممالک مختلف نوشته است. از میان فرقه «ملکیه» کتاب «ابن قسطنطن» کتابی نهایت عمده بشمار آمده و همچنین کتاب «سعید بن البطریق» اسقف اسکندریه که در زبان عربی است کتابی مستند شمرده میشود و آن مخصوصاً از نظر ما گذشته است. «اثنا یوس» راهب واقعات از آدم گرفته تا «قسطنطن» را در سلك تحریر آورده است. «یعقوب بن زکریا کسکری» تاریخی نوشته که آنرا بر اکثر تألیفات تاریخی ترجیح میدهند. «ابوزکریا نصرانی» که فلسفه دان و معاصر «مسعودی» بود در کتاب خود علاوه بر واقعات روم و یونان جلالت حکما و ارباب فن و اخلاق و عادات آنان را برشته تحریر آورده است. (۳) در خصوص حکما و فلاسفه ذخائر و مواد زیاد و مفید و سودمندی بزبان یونانی بدست آمده

1- Rhetoric

۲- دائرة المعارف جلد ۴ صفحه ۳۶۲.

۳- تمامی این کتابها در کتاب التنبیه والارشاف صفحه ۵۴ و ۵۵ ذکر شده.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

و تمام آنها بر عربی نقل شدند، و اثر همین است که نام حکمای یونانی مثل «افلاطون»، «سقراط»، «بقراط»، «ارسطو» و غیره امروز می بینید بر زبان هر کودک جاریست و کلمات پند و اندرز و مثلهای آنها نقل هر مجلس و محفل میباشند.

«فرزیوس» که در قرن سوم عیسوی حیات داشت و ذکرش در بیان فلسفه گذشت کتابی در شرح احوال حکما و فلاسفه نوشته بود، و آن عیناً در عربی ترجمه شده، چنانکه کتاب علامه «ابن ابی اصیبعه» بر است از حواله هائیکه یاد کرده است. «جالینوس» فهرستی برای تألیفات خود نوشت که در آن فهرست حالات و گزارشهای علمی خود را هم اکثر در سلك تحریر کشیده بود، و این کتاب نیز ترجمه شد. (۱)

«جالینوس» در تصنیفات طبی عمومی خود نیز اکثر واقعات خود را شرح میدهد، و از آن هم قسمت زیادی از حالات او بدست آمده. «بطلیمیوس» در حالات «ارسطو» کتاب مستقلی نوشته بود و آن نیز بر عربی ترجمه شد. غرض همینطور آنچه راجع به حکما و اهل فن یونان در زبان یونانی موجود بوده است تماماً بزبان عربی درآمدند و آنها را مخصوصاً مرتب ساخته تألیفاتی حاضر و آماده شدند.

کتاب نوادر الحکماء «حنین بن اسحق». و کتاب مختار الحکم و محاسن الکلم «مبشر بن فاتک» و کتاب «ابن جلجل اندلسی». و تاریخ الحکماء «جمال الدین قفطی» و «شهرزوری» و طبقات الاطباء «ابن ابی اصیبعه» تمامی این کتب که در آنها حالات حکمای یونانی و مصری مشروحاً بدست میآیند در اصل تصنیفات یونانی هستند که قالب عوض کرده اند.

در فن حرب در یونان دو مصنف بزرگ گذشته اند: «ایسانوس» و «پوپویس». این دو مصنف تمام اصول و قواعد جنگ را قلمبند کرده اند که در آنها تقسیم افواج، ترتیب صفوف، مشق افواج و سایر قواعد جنگی مفصل و مشروح مندرج میباشند، چنانکه در عربی همه این کتابها ترجمه شده، گواصل ترجمه را نگارنده نتوانستم بدست بیآورم، لیکن کتابی که در عربی مأخوذ از این کتابها نوشته شده و در اروپا بطبع رسیده است تحت مطالعه اینجانب است.

در ادبیات یونانی، مسلمین به قسمتهای عمده و ضروری اکتفا نکردند بلکه آنچه که در زبان موجود بوده همه را گرفتند، حتی از اقسام شعبده و نیرنگجات، اکسیر و کیمیا، طلسمات و حضرات، از این لغویات هم صرف نظر نمودند.

یکی از شاگردان «ارسطو» «قالش نانس» نام که اغلب با «اسکندر» بر میبرد

۱- طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۱۷۴.

تراجم

غالباً در یونان اول کسی است که ایجاد شعبده و نیرنگجات کرده و کتابهایی در این فنون نوشته است، چنانکه از تألیفات اوموسوم به «الجامع فی النیرنجات والخواص» در زبان عربی ترجمه شده است. (۱)

فاضل مشهور دیگری در این فن گذشته که نامش «بلیناس» بوده است. او در قرن اول عیسوی حیات داشته و منکر «حضرت عیسی» بوده است و به مردم میگفت معجزاتی که او آورده من نیز میتوانم بیاورم و در اثبات آن شعبده هایی ارائه میداده است. کتاب او در بیان طلسماتیکه خود قائم کرده است در عربی ترجمه شده است. (۲)

در قیافه شناسی وفال کتابهاییکه ترجمه شده اند بشرح زیر میباشند :

کتاب الفراسة ، کتاب زجرالروم ، کتاب الخیلان تألیف «میلنس» رومی ، کتاب «فیثاغورث فی القرعة» ، کتاب قرعة ذی القرنین ، کتاب القرعة المنسوبة الی الاسکندر بالسهام . (۳)

در تعبیر خواب کتابهاییکه ترجمه شده اند بدینقرارند :

کتاب «ارطامید درس» ، کتاب «النوم والیقظه لفروریوس» .

در خصوص کیمیا کتب زیادی بر عربی ترجمه شده، و جای بسی افسوس است که این کتابها کرورها آدمی را سالها مفتون و در دام بوالهوسی گرفتار ساخته و امروز هم هزاران اشخاص تحصیل کرده باین بیماری مبتلا هستند . بهر حال کتابهایی که در این فن بر عربی ترجمه شده بشرح زیر میباشند :

کتاب «ویقرس فی الصنعة» ، کتاب «الاسکندر فی الحجر» ، کتاب «و یقرس - فی جواب بدلیوس» ، کتاب «قلوبطرة» ، کتاب «سقناس» ، کتاب «اوسیمیوس» ، کتاب «کرمانوس»

علامه «ابن الندیم» از کتابهای دیگری هم اسم برده است که شماره آنها زیاد است. ممکن بود که من اسامی صحیح و مصنفین آنها را بسا کوشش و تلاش بدست آورده ذکر کنم، لیکن در این کار بوج و بیهوده سابقین وقت ضایع کردند من برای چه اوقاتم را خراب کنم !!

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

فارسی

باید دانست که منابع آگاهی و اطلاع مسلمین به ذخائر علمی فارس بقدری زیاد بوده است که بهیچ زبان دیگری آنقدر نبوده است. اولاد نسلهای پارسی بکثرت اسلام آورده و دیگر آنکه دربار عباسی عموماً پراز مجوسان بوده است که بسیاری مذهباً هم مجوس بوده اند و مخصوصاً خدمت ترجمه و تألیف محول بآنها بوده است. بعلاوه سلاطین اسلام اکثر از خاندان فارسی یعنی ایرانی بوده و باوجود همه اینها خیلی عجیب است که درسرمایه ای که از زبان فارسی نقل به عربی شده است از منطق، فلسفه، هیئت، هندسه خبری نیست، حتی باتجسس و تفحص و جستجوی زیاد نام يك حكيم وفيلسوف فارسی هم بدست نمی آید، و حال آنکه نام فلاسفه و حکماء یونانی مثل «ارسطو»، «افلاطون»، «بقراط» و «جالینوس» بر زبان هر بچه مکتبی جاریست. سبب آنهم غیر از این چیزی نمیتواند باشد که اکثر ذخائر علمی فارس پیش از زمانه مسلمانان بر باد رفته بوده است، خصوصاً فلسفه و متعلقات آن بکلی مفقود شده بودند. ما در این باره شرحی در موضوع «کتابخانه های اسلامی» نوشته ایم، و برای مزید اطمینان خوانندگان این عبارت «حمزه اصفهانی» را که از مورخین بزرگ بشمار می آید در اینجا نقل میکنیم:

«فاما تواریخ من کان قبل الساسانیة فلم اشتغل بها للافات المعترضة فیها وذلك ان - الاسکندر لما استولى علی ارض بابل وقهر اهلها حسدهم علی ما کان اجتمع لهم من العلوم التی لم تجمع قط لامة من الامم مثلها فاحرق من کتبهم ما نالته یده ثم قصد الی قتل المؤابدة والهرابذة والعلماء والحکماء ومن کان یحفظ علیهم فی اثناء علومهم .. حتی اتی علی - عامتهم» (۱)

حاصل عبارت اینست که من بتاریخ پیش از ساسانیان توجه نکردم، زیرا که آفات زیادی بر آن وارد آمده است، توضیح اینکه وقتی که «اسکندر» بر بابل استیلا یافت و سکنه آنجا را مقهور ساخت بر علوم آنها که مانند آن هیچوقت برای امتی فراهم نبوده - است رشک برده آنچه از کتب که بآن دست یافت همه را امر کرد سوزانیدند و مؤبدان و علماء و حکماء و حتی عامه مردم را بقتل رسانید.

غرض وقتی که مسلمین بکار ترجمه پرداختند در زبان فارسی ذخیره ای که موجود بود تاریخ، طب، ادب، فن حرب و غیره بوده است و آنهم متعلق بزمانه اخیر یعنی «اردشیر» و تصنیفات بعد از او بوده است. باید دانست که دلچسپی مسلمین بیش از همه به فن تاریخ

۱- تاریخ سنی الملوك تألیف حمزه اصفهانی چاپ اروپا صفحه ۲۲.

تواریخ

بوده است و لذا از کتب و نوشتجات تاریخی هر قدر ممکن بود دستیاب شود بدست آورده و همه را بزبان عربی نقل کردند. تواریخ فارسی دو قسم بوده است: عمومی که در آن وقایع و حالات تمام سلاطین مندرج بوده است، و خاص که مشتمل بر حالات پادشاه خاص و یا ولایت و شهر مخصوصی بود، چنانکه از هر دو گونه تاریخ کتابهای زیادی به عربی ترجمه شده اند. از میان تاریخهای عمومی کتابهاییکه نامشان را توانسته ایم معلوم داریم بشرح زیر است:

«خدائی نامه» و آن کتابی بود نهایت مبسوط که در آن از ابتدای سلطنت ایران تا زمانه اخیر تمامی وقایع و حالات مشروحاً درج بوده است، و «عبدالله بن مقفع» آنرا ترجمه نمود (۱) و نامش را «تاریخ ملوک الفرس» نهاد. اصل این کتاب بقدری قبولی عام پیدا کرده و متداول بوده است که «بهرام بن مردان شاه» مترجم دولت عباسی نوشته است «من زیاده از بیست نسخه از نسخه های مختلف این کتاب را فراهم کرده بودم.» (۲) «آمین نامه»، تاریخی نهایت مفصل بوده و آنرا هم «عبدالله بن مقفع» ترجمه نموده است. (۳) علامه «مسعودی» نوشته است که آن يك کتاب بسیار قطور و در چندین هزار صفحه بوده است و نسخه کامل آن جز پیش مؤبدان پارسی جای دیگریافت نیشده است. (۴) «کهن نامه» و آن جزوی است از «آمین نامه». در این کتاب مراتب و درجات مأموران و عهده داران سلطنت مذکور میباشد چنانکه ششصد منصب و مقام در آنجا ذکر شده است. (۵) «سیرملوک - الفرس» ترجمه «محمد بن بهرام بن مطیار الاصفهانی»، «سیرملوک الفرس» ترجمه «محمد بن جهم البرمکی»، «سیرملوک الفرس» ترجمه «زادویه بن شاهویه الاصفهانی»، «سیکسران» و آن نیز تاریخ مفصل میباشد. (۶) «مسعودی» در مروج الذهب نوشته است که ایرانیان از این کتاب نهایت درجه احترام میکردند و «عبدالله بن مقفع» آنرا ترجمه نمود و آن در زبان پهلوی بوده است. (۷) تمامی این کتابها در حالات و واقعات شاهان ایران بوده لیکن نام اصلی آنها معلوم نشده است.

راجع به دوران خاص یا اشخاص مخصوص تاریخیاییکه در زبان عربی ترجمه شده اند بشرح زیر میباشد:

«تاریخ دولت ساسانی» و آن تاریخ مفصل خاندان ساسانی است. در این کتاب چنانکه در سابق ذکر شده علاوه بر حالات عمومی قوانین و طریق انتظامات مبسوطاً درج

۱- در خصوص خدائی نامه بکتاب حمزه اصفهانی و فهرست ابن الندیم مراجعه شود. ۳ و ۲- کتاب الفهرست صفحه ۱۱۸. ۴- بکتاب التنبیه والاشراف مسعودی چاپ اروپا مراجعه شود. ۵- کتاب التنبیه و ۶ و ۷- ذکر این چهار کتاب در تاریخ حمزه اصفهانی آمده.

نقل علوم فنون جهان بزبان عرب

بوده‌اند. «مسعودی» مینویسد که او نسخه کتاب مزبور را در سنه ۳۰۳ در اصطخر دیده‌است.

ترجمه دیگر این کتاب توسط «هشام بن قاسم اصفهانی» بعمل آمده (۱) و «بهرام بن بردان شاه» که مؤبد شهر نیشابور بوده آنرا اصلاح کرده‌است.

«رستم واسفندیار نامه» که در آن معرکه‌های «رستم» و «اسفندیار» بتفصیل درج است و «جبله بن سالم» آنرا ترجمه کرده‌است. «بهرام نامه» ترجمه «جبله بن سالم». «کارنامه» در حالات و اقامت «نوشیروان شهرزاد» یا «پرویز». «کارنامه اردشیر بن بساک» که از سلاطین مقتدر و صاحب رأی و تدبیر بوده‌است. او خود حالات و اقامت‌اش را در این کتاب جمع کرده‌است. (۲) «کتاب التاج»، «بهرام و نرسی نامه»، «کارنامه»، «در حالات نوشیروان»، «مزدک نامه»، «نوشیروان نامه» (۳) و «سیرت نامه» تألیف «هداهود بن فرخ زاد».

علاوه بر تواریخ و سوانح عمومی و سرگذشت‌ها نوشتجات و دستاویزات و اسانیدی هم ترجمه شدند که از آنها علامت و نشان واقعات تاریخی پیدا بود، مثل «وصیت نامه نوشیروان به فرزندش هرمز و دیگر افسراد خاندان». «عهدنامه اردشیر بابکان بنام شاپور»، «سؤال و جواب کسری و مرزبان»، «نامه نوشیروان بنام سرداران قشون»، «مکاتبات نوشیروان و جواسپ»، و بسیاری از اینگونه تحریرات به عربی ترجمه شدند.

باوجود اینهمه توجه و عنایت و مساعدت مسلمین به تواریخ ایران معدک دادی که اروپا از زحمات و کوششهای آنها داده اینست که «سرجان ملکم» در تاریخ که برای ایران باقلم تحقیق و تدقیق نوشته است چنین اظهار مینماید: «مورخانیکه معاصر صدر اسلام بودند همگی نوشته‌اند که یاران پیغمبر از شجاعت و مقاومت ایرانیان بخشم آمده بعد از فتح تمام آثار و یادگارهای مذهبی آنها را که بآن دست یافتند بر باد دادند. شهرها و آتشکده‌ها را طعمه حریق ساختند، مؤبدان و دستورداران بقتل رسانیدند و از کتابهای مذهبی یا تاریخی آنچه بود همه را بر باد دادند و تا قریب چهارصد سال کسی بفکر جمع آوری تاریخ قدیم ایران نیفتاد و اولین کوششی که در اینباره شد از طرف سلاطین سامانیه بوده و آنهم بدینجهت که این خاندان از نسل «بهرام چوبین» بوده که خواسته‌اند نام نیاکانشان را زنده کنند.»

«ملکم» این خیال را هم ظاهر ساخته مینویسد اولین کتابی که در تاریخ شاهان عجم

۱- این دو کتاب در تاریخ حمزه اصفهانی ذکر شده. ۲- مروج الذهب چاپ از ویا جلد اول صفحه ۱۲۲.

۳- این هفت کتاب اخیر ذکرشان در الفهرست صفحه ۳۰۵ آمده است.

تراجم

نوشته شده « شاهنامه » بوده است. ما از اتهامات پیاپی مذکوره نویسنده مشارالیه قطع نظر میکنیم ولی آیا این بیان او چقدر صحیح است که مسلمین تا چهارصد سال بتاریخ ایران توجه نمودند؟ « ذلك مبلغه من العلم ». افسوس « ملکم » نمیداند که پیش از دورسامانیان مورخان زیادی گذشته‌اند که تمام عمرشان را صرف تدوین و ترتیب تاریخ ایران کرده‌اند و از اینمیان یکی « عمر کسروی » بوده است که بهمین جهت به « کسروی » ملقب گردیده است. « خدائی نامه » که ذکرش در بالا رفت « موسی کسروی » راجع بآن مینویسد که من این کتاب را چندین بار خوانده ام و در تصحیح و پرداخت آن کوشش فراوان نموده‌ام، لیکن نسخه هائیکه از آن بدستم آمد تمام مختلف و متناقض هم بوده‌اند، بالاخره من « حسن بن علی همدانی » را در مراغه دیده و چون او در این فن مهارتی بسزاداشت تصحیح و اصلاح کتاب را از او خواستار شدم. (۱) از آن پس « کسروی » اصلاحاتی که با کمال دقت و اهتمام در کتاب بعمل آورده همه را بتفصیل ذکر کرده‌است. مورخ « مسعودی » با وجودیکه از نسل عرب است کتابی در معرکه های بهادران بخصوص ایران نوشته‌است و خود در کتاب التنبیه والاشراف تصریح کرده‌است که من این کتاب را در جواب « ابو عبیده » که معارک بهادران عرب را نوشته بود نوشته‌ام. عجب آنست که « ملکم » از اینهم بی اطلاع است که علامه « طبری »، « مسعودی »، « ابو حنیفه دینوری »، « ابن واضح کاتب عباسی »، « حمزه اصفهانی » و غیره کتابهاییکه در تاریخ ایران با نهایت تحقیق و تدقیق نوشته‌اند تماماً پیش از دور سامانیان بوده‌است.

« شاهنامه » از حیث تاریخ عمومی یکطرف از حیث تاریخ منظوم بودن هم تألیفی نو و تازه نیست، چه آنکس که اول از همه « شاهنامه » در نظم نوشته‌است « ابوعلی - محمد بن احمد بلخی » شاعر بوده‌است، لیکن او از نظر شاعری و شاعرانه صرف این کتاب را ننوشته‌است، بلکه تواریخ نهایت قدیم و نایاب ایران را جمع آوری و فراهم کرده‌است. چنانکه خود او در یکجا تصریح میکند و میگوید من واقعات این کتاب را از سیرالملوک « عبدالله بن مقفع » و سیرالملوک « محمد بن جهم البرمکی » و سیرالملوک « هشام بن القاسم » و سیرالملوک « بهرام بن مردان شاه » و سیرالملوک « بهرام بن مهران اصفهانی » گرفته‌ام و باتصانیف و کتب « بهرام مجوسی » تطبیق و مقابله کرده‌ام. (۲)

این کوه نظری « ملکم » بکلی مبتنی است بر تعصب. لیکن چون در تاریخ های ایران

۱- تاریخ حمزه اصفهانی صفحه ۱۶، ۱۷، ۲- رجوع شود بکتاب آثار الباقیه بیرونی چاپ اروپا صفحه ۹۹.

نقل علوم فنون و جهان بزبان عرب

که مسلمانان نوشته‌اند اکثر، قصه‌های دوزخکار یا بیمصرف و بیفایده مثل «سیمرغ» «دیوسفید»، «مارضحاک»، «هفتخوان» و غیره یافت میشوند، علاوه بر این با نوشته‌های مورخان یونانی در اکثر موارد مطابق نمیشوند، لذا بظاهر اینطور قیاس میشود که از تاریخ قدیم ایران سرمایه‌ای بدست مسلمین نیامده و لسی این قیاس صحیح نیست. رویه مسلمان (یعنی نویسنده اسلامی) و عادتیکه داشته همیشه این بوده است که روایت واصله را بدون تصرف و حک و اصلاح بیان نماید. در تاریخ‌های قدیم ایران تمامی این قصه‌های باور نکردنی موجود بودند و مورخان اسلامی هم آنها را بهمان طریق نقل کردند. اما نه از این رو که آنها نیز موهوم پرست و یقین باین خرافات داشته بلکه برای اینکه مقتضای امانت داری در نقل روایت اینست که تصرفی از طرف نویسنده نشود. مورخ «یعقوبی» در تاریخ خود در خصوص «مارضحاک» و درازی عمر سلاطین و غیره تصریح کرده است که تمام لغو و بیهوده‌اند. «ابوریحان بیرونی» در آثار الباقیه نوشته است که «ولهم فی التواریخ القسم الاول واعمار الملوك و افاعيلهم المشهورة عنهم ما يستفرعن استماعه القلوب و توجه الاذان ولا تقبله العقول.» (۱)

موضوع اختلاف با مورخان یونانی علتش اینست که وقتی که مسلمین بنوشتن تاریخ ایران توجه نمودند دو مأخذ مختلف نزد آنها موجود بوده است مؤلفات خود ایرانی و جسته جسته نوشته‌جات مورخان یونانی، لیکن مسلمین بحکم «صاحب‌البیات اداری به‌اف» البیت «تکیه بر تصانیف ایرانی نموده و همانرا معتبر دانستند. مورخ «مسعودی» در کتاب «التنبیه والاشراف» صریحاً مینویسد (۲) «ولم ند کرم ن ذلك الاما ذکرته الفرس دون غیرهم من الامم کالاسرائیلیین والیونانیین والروم اذ کان ما ینهبون الیه فی ذلك خلاف ما حکته الفرس و کانت الفرس احق ان یؤخذ عنها» یعنی من در این باب صرفاً آنرا بیان کرده‌ام که ایرانیان نوشته‌اند، نه آنچه که اقوام دیگر مثل یهود و یونانی و نیز رومیان ذکر کرده‌اند، چه اینکه گفته‌های آن اقوام با بیان ایرانیان مختلف میباشد و در اینصورت ایرانی احق است که روایت او اختیار شود.

علاوه بر تاریخ یک رشته کتابهای مذهبی بوده که تاجائیکه ممکن میشد بدست آمده و در زبان عربی ترجمه شدند. از زبانان مذهب در ایران اول از همه «زردشت» بوده است و نام کتاب مذهبی وی اوستا است. این کتاب در زبان قدیم پهلوی بوده و «زردشت» خود آنرا شرح کرده و نامش را «پازند» نهاد، سپس مؤبدان بر شرح وی شرح نوشتند

۱- کتاب آثار الباقیه چاپ اروپا صفحه ۹۹ دیده شود.

۲- کتاب آثار الباقیه بیرونی صفحه ۱۰۰ دیده شود.

تراجم

و مجوسان تمامی این شروح را آسمانی و وحی الهی می‌شمردند.

باید دانست که شرح الشرح بدست «اسکندر» یکبارہ بر باد رفت، لیکن اوستا و زند و پازند با وجود غارتگری «اسکندر» در جاهائی محفوظ مانده و همان بدست مسلمین آمد. در اوستا مجموعاً ۲۱ سوره بوده و هر سوره تقریباً در چهار صد صفحه نوشته شده بود. از میان این سوره هایک سوره اسمش «جسترتشت» بوده است که در آن کیفیت آغاز و انجام دنیا بیان شده و سوره دیگر «هادوخت» مشتمل بر نصائح و پند نام داشت. غرض تمامی این رشته را مسلمین بدست آورده و با نهایت احتیاط آنرا محفوظ نگاه داشتند. چنانکه مورخ شهیر «مسعودی» تصریح میکند تا آغاز سده چهارم نسخه کامل آن موجود بوده است و در سیستان یک نفر این کتاب را از اول تا آخر حفظ داشت. اگر چه روی قرائن میتوان قیاس کرد که تمام این کتابها در عربی ترجمه شده اند، لیکن از شهادت صریحه اینقدر ثابت است که ترجمه اوستا در عربی بعمل آمده و مدتها نسخه ترجمه شده یافت می‌شده است. «حمزه اصفهانی» در سده چهارم هجری حیات داشت، او در کتاب تاریخ سنی الملوك چندین مورد بترجمه عربی اوستا حواله داده است و خود ترجمه از نظر او گذشته است. «حمزه اصفهانی» که تاریخ کبیر نوشته است در آنجا هم تصریح کرده است که او واقعات این کتاب را با اوستا مقابله نموده و تصحیح کرده است. (۱)

علاوه بر «زردشت» بسیاری از مدعیان نبوت یا بابانیان مذهب پیدا شده اند که از میان آنها «مرقیون»، (۲) «ابن دیصان» (۳)، «مزدك» و «مانی» زیاد مشهور میباشند. «مرقیون» در زمانه «تیتس» که در سلسله قیصران روم دوازدهمین قیصر است میزیسته و «ابن دیصان» سی سال بعد از «مرقیون» پیدا شده و «مانی» در زمانه «شاپور بن- اوردشیر» میزیست و «مزدك» معاصر با «قباد» بوده است. «مرقیون» قائل بود که تمام کائنات از نور و ظلمت پیدا شده اند و خدا خود کائنات را خلق نکرده است، زیرا کائنات خالی از شرویدی نیست و خدا خالق بد نمیتواند باشد. «مرقیون» کتابی در عقائد و غیره نوشته و نام آنرا انجیل نهاد. کتاب مزبور بعینه در عربی ترجمه شده است.

۱- راجع به اوستا و زند و پازند کتاب التنبیه والاشراف صفحه ۹۱ و ۹۲، مسعودی چاپ فرنگ جلد دوم صفحه ۱۲۶ و تاریخ حمزه اصفهانی صفحه ۶۴ و آثار الباقیه بیرونی صفحه ۱۰۵ دیده شوند.

۲- مرقیون یکی از علمای روحانی مسیحی قرن دوم میلادی بوده است که از طرف عیسویان بعنوان مرتد تکفیر و از حوزه عیسویت طرد شده و او از آن به بعد بایجاد مذهب جدیدی پرداخته است. (مترجم)

۳- ابن دیصان یکی از حکمای شام است که اصلاً از نژاد پارت بوده و والدین او از ایران بشهرها مهاجرت کرده و ابن دیصان در آنجا تولد یافته و به نهر دیصان رودخانه شهرها منتسب گردیده است. (مترجم)

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

مذهب «ابن دیصان» با «مریقون» نه تنها خیلی نزدیک است، بلکه گویی شاخه ای است از مذهب «مریقون». از کتابهایی که او تصنیف کرده بود کتاب النور والظلمه، کتاب روحانیة الحق و کتاب المتحرک والجماد بزبان عربی ترجمه شدند.

«مانی» مدعی نبوت بود، و خود را مصداق «فارقلیط» میدانست. او انجیلی تصنیف کرده بود که با انجیل موجوده فرق کلی داشت. اصول عقائد او این بود که نور و ظلمت قدیم اند و در احکام فقهی وی ذبح کردن حیوان و ضرر رساندن به آتش و آب و نیز به نباتات حرام بود. عده کتابهای او زیاد است، از جمله هفت کتاب است که جنبه اصولی دارند، یعنی پایه و اساس اند و از این میان یکی بزبان فارسی و بقیه در سریانی میباشند و آنها عبارتند از: «سفر الاسرار»، «سفر الجابره»، «فرائض السماعین»، «شاپورگان» «سفر الاحیاء» و «فرقاطیه».

کتاب «شاپورگان» علاوه بر جنبه مذهبی جنبه تاریخی هم دارد. علامه «ابوریحان بیرونی» در کتاب آثار الباقیه در مواضع عسیدیه حواله بآن داده و مینویسد که راجع به واقعات تاریخی بعد از زمانه «اردشیر» در میان تصنیفات ایرانی زیاد از همه قابل اعتماد میباشد. (۱)

تصنیفات «مانی» تا یکمذت زیاد باقیماند. علامه «ابوریحان» در رساله ای که با آثار الباقیه چاپ شده است مینویسد من مدتی در تلاش تصنیفات «مانی» بودم تا اینکه بوسیله دوستی کتابهای ذیل بدستم آمد:

فرقاطیه، سفر الجابره، کنز الاحیاء، انجیل شاپورگان، سفر الاسرار، فسخ الیقین. «مانی» همچنین رساله های کوچک زیادی نوشته بوده است که تمام آنها در زبان عربی ترجمه شدند. «ابن الندیم» نام تمامی آن رساله ها را بتفصیل نوشته است. (۲) تصنیفات و کتب «مانی» بقدری در زبان عربی متداول و رائج بوده و افکار و معتقدات او بطور عموم اشاعت و انتشار داشته تا این حد که نسبت باشخاص زیادی این گمان برده میشد که آنها پیرو «مانی» بوده اند. ما بحواله «مسعودی» این را در بالا نوشتیم که «ابن ابی العوجاء» «حماد عجرد»، «یحیی بن زیاد» و «مطیع بن ایاس» کتابها در تأیید «مانی» نوشتند. «ابن الندیم» بسیاری از دیگر علمای اسلام را اسم برده که در پیروی «مانی» بدنام بوده اند. ولی نگارنده اینرا اتهام میدانم. در میان مسلمانان آزادی فکر و تعصب همیشه دوشادوش هم بوده، مردانیکه آزاد خیال بوده اند مسائل هر فرقه و مذهب را تحقیق و تذکر و تذکار مینمودند، و پیش متعصبان

۱- آثار الباقیه صفحه ۱۱۸

۲- ذکر مانی و مریقون و نیز ابن دیصان و تصنیفات و مسائل آنها در فهرست ابن الندیم و کتاب التنبیه والاشراف و نیز در آثار الباقیه مفصل و مشروح آمده است.

تراجیم

نام صاحبان غیرمذهب بردن کفر بوده است، لذا علمائیکه دارای مشرب آزاد و وسعت نظر بودند مسائل غیرمذهب را بهر عنوانی بیان میکردند و آنها در نزد متعصبان و مردم کوتاه نظر پیرو آن مذهب بشمار میآمدند.

آخر از همه کسیکه در ایران بانی فرقه مذهبی بوده «مزدك» است. او در زمانه «قباد» پدر «نوشیروان» میزیست و «قباد» پیرواوشده بود. مذهب اصلی یا طریقه و مسلک «مزدك» تقریباً همان بوده است که امروز فرقه سوسیالیست های افراطی و غیره در اروپا دارا میباشند، باین معنی که هر آدمی برمال و ناموس دیگران اختیاردارد، و معلوم نیست که «مزدك» کتابی مستقل داشته است یا نه؟ لیکن این قسمت ثابت است که مسلمات و معتقدات و نیز مسائل و احکام او آنچه بوده تمام بزبان عربی درآمده است، چنانکه علامه «بلخی» روی آن کتاب مستقلى نوشته است که نامش «عیون المسائل والجوابات» میباشد. (۱) باید دانست که حالات «مزدك» قبل از اسلام جمع آوری و مدون شده بود و «عبدالله بن مقفع» آنرا بزبان عربی ترجمه نمود. (۲)

بعد از کتابهای مذهبی و تاریخی فن ادب بوده است که بیش از همه مرغوب طبع مسلمین بوده است. چنانکه از ادب فارسی آنچه سرمایه و مواد بدست آمد تمام در زبان عربی ترجمه شد.

در این سلسله بیش از همه جالب توجه و دلچسب و گیرنده کتاب «هزار افسانه» بوده است که به عربی ترجمه شده و بنام «الفلیله» مشهور میباشد. این کتاب در اصل برای سرگرمی و شب بیداری سلاطین ایران تصنیف شده بود، و در آن هزار شب و کمتر از دو بست قصه موجود بوده است که عیناً نقل به عربی شده ولی آن، ترجمه الفلیله موجوده فارسی نیست، بلکه غالباً از نسخه ای مرتب و مدون گردیده است که «محمد بن عبدوس جهشیاری» از بسیاری از افسانه گویان جمع آوری کرده و خود يك کتاب تازه ای فراهم کرده بود که در آن ۴۸۰ شب مندرج بوده است. (۳)

غیر از «الفلیله» کتابهای زیادی در قصه و افسانه به عربی ترجمه شده اند، لیکن افسوس، نام آنها که در عربی آمده است طوری تغییر و تبدیل یافته است که صحت افظ مشکوک و نمیتوان بآن اطمینان داشت.

کتابهای را از این میان که «ابن الندیم» ذکر کرده است بشرح ذیل میباشند:

- ۱- بوسفاس، ۲- جعد خسرو، ۳- خرافه و نزهة، ۴- خرس و خرگوش، ۵- روزبه، ۶- مسك زنانه، ۷- شاه زنان، ۸- نمرود نامه. (۴)

۱- کتاب الفهرست صفحه ۳۴۲. ۲- ایضاً صفحه ۱۱۸.

۳- کتاب الفهرست صفحه ۳۰۴ ذکر الفلیله بتفصیل آمده است. ۴- الفهرست صفحه ۳۰۵.

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

بعلاوه کتابهای زیادی در فن انشاء ترجمه شده که ازمیان آنها یکی کتاب عجیب و نادر « تیمیه » است ، در خوبی و نفاست آن کافی است همینقدر گفته شود که ملاحظه آنرا در مقابل قرآن ارائه و نمایش میدادند ، چنانکه علامه « باقلانی » در کتاب اعجاز القرآن خود مجبور شده آنرا جواب گوید . کتاب دیگر « عهدنامه اردشیر » بوده است ، چنانکه ترجمه آن در عربی نیز موجود میباشد . « ابن الندیم » نوشته است کتابهاییکه بر خوبی آنها اتفاق تمام زمانه است بدینقرارند :

عهدنامه اردشیر ، کلیله و دمنه ، رساله عماره بن حمزه ماهانیه ، تیمیه ، رساله حسن - لاحمد بن یوسف الکاتب . (۱)

در آداب و اخلاق هم کتب زیادی ترجمه شده اند که ازمیان آنها اسامی چند کتاب بدینقرارند :

نامه فرخ زاد ، که در نصیحت و اندرز فرزند نوشته شده بود .

نامه مهرداد و حسیس ، این دو نفر هر دو مؤبد بودند ، و برای « بوذرجمهر » وزیر « نوشیروان » این کتاب را نوشته بودند .

« بفروس » ، کتاب مؤبد مؤبدان که در محاضرات و اخلاق است .

کتاب اردشیر فی التدبیر ، و آن بحکم « اردشیر » از کتب تمام حکماالتقاط کرده نوشته شده بود .

یک کتاب دیگر که برای « هرمز » پسر « کسری » نوشته شده بود . (۲)

توقیعات « کسری » ، متضمن فرامین و احکام « نوشیروان » .

« آداب کبیر و آداب صغیر » ، این دو کتاب در آداب و اخلاق نوشته شده و « عبدالله - بن مقفع » آنرا ترجمه کرده است .

راجع به فن حرب و تدابیر جنگ کتابهای نهایت مفید ترجمه شده و نام بعضی از کتابها بشرح زیر میباشد :

کتاب آداب الحروب ، در این کتاب قواعد و تدابیر لشگر آرائی ، محاصره قلاع و شهرها ، سپاه و لشگر سیار ، استحکام سرحد و مرز و امثال آن درج بوده است که برای « اردشیر » تدوین شده بود .

کتاب تعبیه الحروب و آداب الاساوره که در آن بخصوص لشگر آرائی و قواعد مربوطه بسواران و طریقه آن درج بوده است .

کتاب السرمی ، در فن تیراندازی که تألیف « بهرام گور » بود .

۱- الفهرست صفحه ۱۲۶ . ۲- رجوع شود به فهرست ابن الندیم .

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

چوگان و گوی، که مضمون آن ازخود نام ظاهر است (۱).
بجز فنون مذکوره بالا کتابهای زیادی در دیگر مضامین و مقالات مثل بیطاری،
قیافه شناسی و شگون، شکار و غیره ترجمه شده اند و خوانندگان برای اطلاع از نام مترجمان
آنها میتوانند به فهرست «ابن الندیم» مراجعه کنند.

کلدانی - نبطی - سریانی

تمام مورخان مینویسند که تمدن و تهذیب در جهان اول از همه از بابل و نینوا آغاز
شده است. این اماکن و بلاد زمانی مرکز ثروت و جاه و صنعت و حرقت بوده است. قواعد
کسوف و خسوف را اول علمای آنجا معلوم داشته اند و ساعت آفتابی در این سرزمین ایجاد
شده است. زبان این حدود در ادوار مختلف اسامی مختلف بخود گرفته است، یعنی آرامی،
بعد کلدانی و از آن پس سریانی. آرامی و کلدانی در خط پیکانی نوشته میشده است.

مسلمین از لحاظ قدمت باین السنه توجه تمام نموده و چون از میان مترجمین اکثر
از اهالی این ممالک بودند و زبان سریانی زبان علمی و قومی آنها بود توانستند از آنان کمک شایانی
بگیرند. اگرچه زمانی در این زبانها علوم و فنون زیادی موجود بوده لیکن در دوران
مسلمین علوم اصلی اکثر معدوم و از بین رفته و آنچه در آخر باقیمانده بود مدار آن فقط
بر نجوم، سحر، تعبیر خواب و امثال آن بوده است. غرض آنچه که ممکن بود یسافت شود
بدست آورده و منتقل به عربی کردند.

در بابل هیاکل عظیمی بنام هفت ستاره بنا شده بود که خرابه های بعضی هنوز موجود
میشدند. این هیکل ها یا بروج زیر نظر و اهتمام دانشمندان بزرگ قرار داشته و آنها از این
هیاکل و بروج بعنوان رصدخانه استفاده میکردند، چنانکه هیکل «عطارد» تحت نظر
و اهتمام «هرمز»، «مشتی» در اهتمام «تینکلوس»، «مریخ» زیر نظر «طینقروس»
بوده و «هرقل» و «قیطوار» هم در جزو همین علما و دانشمندان بوده اند.

نسبت به «تینکلوس» دانشمند بزرگ فوق الذکر علامه «ابن الندیم» نوشته است
که او در عصر «ضحاک» میزیست. (۲)

جای افسوس است که این اسامی را از روی کتابهای انگلیسی (یعنی از روی خط لاتین)
نمیشود تصحیح نمود. «نوفل افندی» در کتاب سیاحه المعارف خود که مأخوذ از کتب اروپائی است

۱- راجع باین کتب به ابن الندیم صفحه ۳۱۴ رجوع شود.

۲- فهرست ابن الندیم صفحه ۲۳۸.

تراجیم

مینویسد که ازمیان علمای بابل، « بلیوس » هیئت دان بوده است که در ۲۱۳ سال قبل از « حضرت عیسی » حیات داشت، ممکن است که او همان « تینکلوس » باشد که « ابن الندیم » ویرا معاصر « ضحاک » نوشته است. بهر حال مطابق نوشته های مورخان عرب اکثر تصنیفات هفت عالم مزبور بدست آمده و ترجمه شدند. کتاب « تینکلوس » در عربی ترجمه شده و بنام کتاب « الوجوه والحدود » موسوم گردید. بکتاب « قیطوار » نام « صناعة النجوم » نهاده شد. از « هرمز » کتابهای زیادی ترجمه شده که اسامی آنها در « ابن الندیم » بتفصیل آمده است. (۱) لیکن چون این کتابها فقط در جادو و شعبده و کیمیا میباشند من نامهای آنها را از قلم میاندازم.

از تواریخ بابل که در همین زبان نوشته شده بودند اکثر ترجمه شده چنانکه « ابن-الندیم » اسامی آنها را بشرح زیر نوشته است:

کتاب ملك بابل، کتاب نمرود، کتاب الملك السراکب، کتاب الشیخ والفتی، کتاب اردشیر، کتاب لاهج، کتاب الحکیم الناسک.

مشهورترین مترجم زبان کلدانی « احمد بن علی » شهیر به « ابن وحشیه » بود که از لحاظ نسل و نژاد هم کلدانی بوده است. این مرد در علم فلاحت و کشاورزی مجموعه ای که از تألیفات بابل مرتب کرده بود در حقیقت کتابی است بسیار مفید و امروز هم در کتابخانه خدیویه مصر موجود میباشد. او در طب، دینیات، سحر، نجوم و غیره ذخائر زیادی منتقل به عربی نموده که ازمیان آنها کتابهایی را که « ابن الندیم » اسم برده بدینقرارند:

کتاب طرد الشیاطین، کتاب السحر الکبیر، کتاب السحر الصغیر، کتاب الدوار، علی-مذهب النبط، کتاب مذاهب الکلدانیین فی الاصنام، کتاب الإشارة فی السحر، کتاب اسرار-الکواکب، کتاب حیاطوثی الکلدانی، کتاب الحیات والمات فی علاج الامراض لراهبان-سموطان الکلدانی، کتاب الاصنام، کتاب القرايين، کتاب الطبیعة، کتاب الاسمار. (۲)

عبرانی

این زبان شاخه ای از زبان سمیتیک و خواهر کلدانی است. اگرچه در این زبان از فلسفه و دانش ذخیره ای نبود، لیکن زبان اصلی تورات و زبور و انجیل عبرانی بوده است، و بسیاری از صحف انبیاهم در همین زبان بوده از این لحاظ بزبان مزبور نیز اهمیتی بسزا داده شد. کسی که اول از همه بترجمه کتابهای یونانی دست برده « احمد بن عبدالله بن سلام »

۱- کتاب الفهرست صفحه ۳۱۲ و ۳۵۳. ۲- کتاب الفهرست صفحه ۲۴۵ و ۳۱۲ دیده شود.

نقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

عضو دربار « هارون الرشید » بوده است. فاضل مشارالیه تمام کتابهای عهد عتیق و عهد جدید را ترجمه کرده و مخصوصاً مقید بوده است تا جائیکه ممکن باشد هر لفظی ترجمه شود، چنانکه در دیباچه نوشته است که اوصحف انبیاء یعنی تورا و انجیل و سایر کتب انبیاء را از زبان عبرانی و یونانی و عیسائی ترجمه کرده و در ترجمه از خوبی و آرایش عبارت قطع نظر نموده تا اینکه در معنی تفاوت و فرقی پدید نیاید (۱)

ترجمه دیگر تورا بپلم « حنین بن اسحق » صورت گرفته است. ترجمه مزبور از روی نسخه یونانی بعمل آمده است که در مصدر زمانه « بطلمیوس » « اسکندر » از کشیشان بزرگ نامی از زبان عبرانی بزبان یونانی کرده بودند و این نسخه صحیح تراز تمامی نسخه ها بشمار میآمده است. (۲)

مجموعه عهد عتیق و عهد جدید را که مشتمل بر ۲۴ کتاب است کسان دیگر هم ترجمه کرده اند که اکثرشان یهودی بوده اند، چنانکه از اینمیان علمای ذیل را « مسعودی » در کتاب التنبیه والاشراف ذکر کرده است:

« ابو کثیر یحیی بن زکریا الکاتب الطبرانی »، درسنه ۳۲۰ ه فوت کرده است.
« سعید بن یعقوب القیومی اشمعی »، از فضلی نامی بشمار آمده و اکثر در مجلس وزراء و قضاة بغداد حاضر میشده است و در مباحثات اسرائیلیان نظریه وی قاطع بوده است. او بعد از سنه ۳۳۱ ه وفات یافته است.

« داود قومی »، ساکن بیت المقدس و درسنه ۳۳۴ ه در گذشته است.

« ابراهیم بغدادی » (۳) او نیز درسده چهارم حیات داشت.

قبطی

از زبان قبطی مراد همان زبان مصر قدیم است. اگرچه در مصر امروز عموماً زبان عربی شایع است. ولی زبان قبطی اصلاً معدوم نشده است و کتابهای مذهبی قبطیان هنوز هم در همین زبان نوشته میشود. (۴) البته در خطوط یعنی رسم الخط انقلابات زیادی روی داده است. درازمنه خیلی قدیم خط هیروغلو فی رائج بود که در اهرام و غیره کنده شده است. در این خط حروف نبود بلکه بجای آن فقط نقوش و تصاویر بوده است که ذاتاً یا بالعرض دلالت بر معانی و مطالب میکردند. درسنه ۶۶۰ ق - م حروف ابجدی ایجاد گردید،

۱ - تمامی آن در کتاب الفهرست صفحه ۲۲ و ۲۳ مذکور است. ۲ - کتاب التنبیه والاشراف مسعودی صفحه ۱۱۲. ۳ - بکناب مزبور صفحه ۱۱۳ رجوع شود. ۴ - سیاحه المعارف صفحه ۶۱.

تراجیم

قدم مذهب عیسوی که رسید خط یونانی بروی کار آمده و تمام تألیفات و تصنیفات در همین زبان صورت می‌گرفت .

اما کتب و تصانیف از منته قدیم و آن پیش از اسلام معدوم شده لیکن از تألیفات زمانه ما بعد ذخیره زیادی موجود بوده است ، زیرا که در اسکندریه ۲۸۸ سال پیش از حضرت « عیسی » آموزشگاهی که در فلسفه بنا شده بود گویی شاخه ای از یونان بوده است و حکمای بزرگ اسکندریه مثل « ارسترخس » ، « ابرخس » ، « اپلونئوس » ، « فرفورئوس » و غیره که ذکرشان در بالا گذشت همگی یونانی الاصل بوده اند .

اکثر تصنیفات آن زمان در زبان عربی ترجمه شده اند ، لیکن ذکر آنها در تذکره یونان گذشت و در اینجا فقط از سرمایه زبان قبطی بحث است . اگرچه ما نمیتوانیم بتفصیل نشان دهیم که چه کتابهایی از این زبان ترجمه شده اند ، لیکن در این جای هیچ تردید نیست که در بدست آوردن هر نوع سرمایه از این زبان کوششهای خیلی زیاد بعمل آمده است . شامتعجب خواهید کرد وقتی مطلع میشوید « مسعودی » مورخ بزرگ بیک واسطه روایت کرده است که حضرت « ذوالنون » مصری شوق وافر داشت که کتیبه های ابنیه و عمارات قدیمه مصر را درک کند . او برای رسیدن باین مقصود نقوش و تصاویر خط هیروغلیفی را باجدیت و کوشش زیاد تحصیل نمود . الفاظ خاص « مسعودی » بطوریکه « مقریزی » نقل کرده اینست : (۱)

« واخبرنی غیر واحد من بلاد اخمیم من صعيد مصر عن ابی الفیض ذی النون بن ابراهیم المصری الاخمیم الزاهد و کان حکیمًا و کانت له طریقه یاتیها و نحلّة یعضدها و کان ممن یقر علی اخبار هذه البرابی (۲) و امتحن کثیراً مما صور فیها و رسم علیها من الکتابه و الصور ، قال رایت فی بعض البرابی کتاباً تدبرته فاذا هو و رایت فی بعضها کتاباً تدبرته فاذا فیه یقدر المقدر و القضاء یضحک . »

« ابوزید بلخی » نوشته است که از میان تحریرات و نوشته هائیکه بر اهرام موجود است یک عبارت بمعربی ترجمه شد ، و مطلبش این بوده است الخ ، (۳) مورخ « مقریزی » در کتاب خود (جلد اول صفحه ۱۱۶) یک واقعه دیگری بتفصیل نوشته که از آن ظاهراً میشود که از خیلی پیش خواننده خط قبطی در زمانه اسلام موجود بوده است . و اگر روایات مزبوره صحیح باشند گوی افتخار خواندن خط « هیروغلیفی » را بجای اروپا مسلمانان خواهند برد .

۱- مقریزی جلد اول صفحه ۳۹ دیده شود . ۲- برای جمع بر با ست ، و بر با مقابر قدیمه مصر و از اینقبیل ابنیه را گویند . ۳- رجوع شود بمقریزی جلد اول صفحه ۱۱۵ .

نقل علوم و فنون جهان بزبان غرب

راجع بخط «هیروغلیفی» اگر شبهه ای در کار باشد (۱) حرفی نداریم، لیکن ترجمه کتابهای قبطی در زمانه مابعد امری است یقین و تردیدی در آن نیست. وضع خراج و اصل گرفتن مالیات در زمانه «فرعون» و تعداد مصارف و تفصیل آن که مورخان مسلمان نوشته اند در حقیقت تماماً ترجمه یک کتاب قبطی میباشد، چنانکه مورخ «مقریزی» راجع به ترجمه شدن کتاب قبطی تصریح کرده است. (۲)

سانسکریت

ما اینرا در فوق مذکور داشتیم که تراجم سانسکریت از دوران «منصور» خلیفه عباسی آغاز شده است. توضیح اینکه يك پانديت نامی (عالم مذهبی هندیان) هندوستان در دربار خلیفه حضور یافته و کتاب سدهانتا را پیشکش نمود و «محمد بن ابراهیم فزازی» یکی از علمای دربار آنرا ترجمه نمود و در همان زمان «یحیی برمکی» شخصی را به هندوستان اعزام داشت تا دواهایی را که در آنجا پیدا میشوند بدست آورده با خود حمل نماید و نیز از عقائد و افکار مذهبی مردم آن کشور پنهان و اطلاع حاصل نموده همه را بتفصیل نوشته بازرد بیاورد. چنانکه از گزارش مزبور يك نسخه که بدست «یعقوب کندی» نوشته شده است علامه «ابن الندیم» آنرا دیده که تاریخ کتابت سال ۲۴۹ هجری بوده است. (۳) علامه مشارالیه مینویسد که خاندان برامکه عده زیادی از «پانديت ها» و دانشمندان «ودا» را از هندوستان طلبیدند، افسوس! که صورت اسامی آنها صحیحاً در دست نیست و از آن بی اطلاعیم. «جاحظ» در کتاب خود بنام «البيان والتبيين» در یکجا بطور ضمنی نوشته است (۴) که «معمّر» میگوید زمانیکه «یحیی بن خالد» حکمای هند را طلبیده بود که عبارتند از: «منکه»، «مارمکر»، «فلرحل»، «سندبار» و غیره، من از «بهله» هندی پرسیدم بلاغت و بلیغ بر چه وجه شخصی اطلاق میشود الخ. از این عبارت چنین برمیآید که عده زیادی از علما و ملایان مذهبی و نیز پزشک هندو به بغداد آمده بودند، ولی با کمال تأسف تفصیل آن در دست نیست.

گذشته از برامکه تشویق و قدردانی «هارون» و «مأمون» نیز صاحبان فضل و کمال هندوستان را متوجه بغداد نمود. «هارون» يك بار به بیماری سختی مبتلا شد

۱- چنانکه مفتاح خط هیروغلیفی را شامیولیون فرانسوی کشف کرده است. (مترجم) ۲- مقریزی جلد اول.

۳- الفهرست صفحه ۳۴۵. ۴- کتاب مذکور چاپ مصر.

ترجم

که پزشکان پایتخت از درمان آن عاجز آمدند . در آن زمان يك پانديت که شهرت جهانی داشت « هارون » ويرا بتحرير « ابو عمرو عجمي » دعوت نمود و بدستور و مداد او خليفه بهبود یافت . فاضل مشارالیه بنام « منکا » که علاوه بر فن طبابت در علوم عقليه هم یدی داشت در بغداد اقامت گزیده مخصوصاً زبان فارسی آموخت و ترجمه کتابهای سانسکریت با و محول شد . (۱)

يك « پانديت » نامور دربار « هارون » ، « سالی » بود که نویسندگان عرب اورا « صالح » مینویسند . و در همان زمان يك فاضل شهیر دیگر هندو بود که کتابهای سانسکریت را ترجمه کرده است ، اسم پدرش « دهن » بوده است و از اینرو اهل عرب اورا بجای اسم اصلی همیشه « ابن دهن » مینویسند . وی ریاست بیمارستانی که بر مکیان در بغداد بنا کرده بودند دارا بوده است . (۲)

معلوم میشود که در میان مسلمین تعلیم سانسکریت و بهاشا تا اینجند وسعت پیدا کرده بود که تا مدتی گروهی بفرافرفتن آنها پرداخته و باین زبانها دست داشتند . علمائی را که « هرون الرشید » برای مناظره بهندوستان اعزام داشته بود ضرور باید سانسکریت دان بوده باشند . مورخ « مسعودی » در سنه ۲۰۳ به کهنیات (از شهرهای هند) رفته و از حالات آنجا معلوماتی بدست آورده بود مینویسد : « راجه آنجا بسیار شائق مناظرات مذهبی است ، مسلمان و مردم دیگر مذاهب که بآن شهر میروند با آنها بحث و گفتگو میکنند . (۳) » ظاهراًست که مناظره در زبان « بهاشا » می شده است و بدون علم و اطلاع از کتابهای سانسکریت اساس مناظره برقرار نمیشده است .

از میان این گروه ماهر تر و برجسته ترا زهمه « ابوریحان بیرونی » است که ما شرح حالش را قبلاً بطور خلاصه نگاشتیم . او احاطه اش به سانسکریت تا اینجند بوده است که بعضی کتابهای عربی را برای هندوها در زبان سانسکریت ترجمه نموده است . کتابی که او در علوم و فنون سانسکریت نوشته است و پروفیسور « زخاغو » دانشمند بزرگ آلمانی با تصحیح خود چاپ کرده است اکنون نزد ما میباشد . این کتاب در حقیقت خلاصه ایست نهایت عمده از علوم و فنون سانسکریت ، و مصنف از کتابهای خیلی قدیم و مستند سانسکریت ذخیره ای از معلومات مهیا و حاضر ساخته است و تعجب آور تر از همه اینکه چون هندوها در دادن کتابهای خود بخل میکردند لذا مؤلف بسیاری از کتابها را زبانی خوانده و بخاطر نگاهدشته است . او خود چنین مینویسد (۴) : پران هائی را که از میان پران های مختلف زبانی

۱- تذکره مفصل منکا به طبقات الاطباء جلد دوم صفحه ۲۳ رجوع شود .

۲- کتاب الفهرست صفحه ۲۴۵ . ۳- مسعودی چاپ فرنگ جلد اول صفحه ۲۴۵ .

۴- کتاب الهند صفحه ۲۳ دیده شود .

تقل علوم وفنون جهان بزبان عرب

آموخته و بخاطر سپرده است بشرح پائین میباشد :

« اوپران » ، « مچھ پران » ، « کورم پران » ، « براہ پران » ، « نرسنگھ پران » ، « بایوپران » ، « بامن پران » ، « نند پران » ، « اسکند پران » ، « اوت پران » « سوم پران » ، « سانب پران » ، « سرھما پران » ، « مار کندیو پران » ، « تارکش پران » ، « بشن پران » ، « برھم پران » و « هیش پران »

جامعیت کتاب « بیرونی » و وسعت و بسط معلومات آنرا از عنوان ابوابی که مصنف اختیار نموده است میتوان فهمید تا چه اندازه است. فاضل محقق آنچه که نوشته است از کتابهای مستند سانسکریت نوشته است که ما بعضی عناوین را بطور نمونه ذیلا نقل میکنیم :

- ۱ - اعتقاد هندیان نسبت بخدا
 - ۲ - اعتقاد نسبت بموجودات عقلیه وحسیه
 - ۳ - مسئله تناسخ
 - ۴ - بیند و پران و دیگر کتابهای مذهبی
 - ۵ - کتب نحو وعروض
 - ۶ - تصنیفات متعلق بعلوم دیگر
 - ۷ - هیئت ونجوم که راجع بآن عنوانهای زیادی قائم و تحت هر یک مفصل بحث کرده است
 - ۸ - حرام وحلال
 - ۹ - قانون وراثت
- این نویسنده عالیقدر علاوه بر این کتابهای متعددی از سانسکریت عبری ترجمه کرده و یا از کتابهای سانسکریت اخذ کرده و نوشته است که تفصیل آن بدینتراد است :

- ۱ - سامیکا
- ۲ - پاتنجل
- ۳ - پلس سدها نتا
- ۴ - براهم سد هانتا
- ۵ - بره تسامیتا
- ۶ - لاجو تألیف « براهمر »
- ۷ - یک کتاب بر « سدهانتا » که نامش « جوامع الموجود لخواطر الهنود » است، این کتاب در ۵۰۰ صفحه است.
- ۸ - گهند گهندکا، این کتاب قبلا در عربی ترجمه شده بود که آنرا در کتابهای عربی از کند مینویسند .

تراجم

- ۹ - رساله ای در کسوف .
 - ۱۰ - يك رساله در حساب که در آن قاعده شمار صفرها را در سند و هند نشان داده است .
 - ۱۱ - يك رساله که در آن بیان اینست که طریقه مدارج اعداد در عربی نسبت به هندی صحیحتر میباشد ، و آن در ۱۵ صفحه است .
 - ۱۲ - راسید کا یعنی اربعه متناسبه، يك مقاله میباشد که در ۱۵ صفحه است .
 - ۱۳ - يك رساله راجع بترتیب اعداد .
 - ۱۴ - « برهما سدهانتا » که در آن طریقه ای است راجع بحساب که ترجمه شده و در ۴۰ صفحه است .
 - ۱۵ - رساله ای که در آن نشان میدهد که کدام يك از ثوابتند که متعلق بمنازل صرف قمر میباشد .
 - ۱۶ - تعیین زمانه موجوده باعتبار تاریخ و سنه هندی .
 - ۱۷ - پاسخهای پرسشهایی که هیئت دانان هندو از او پرسیده بودند و در ۱۲۰ صفحه است .
 - ۱۸ - جواب سئوالاتی که از کشمیر بنزد او فرستاده شده .
 - ۱۹ - طریقه هندی در شمار طول عمر .
 - ۲۰ - ترجمه « لاگه جیتا کم » تألیف « وراه مهر » که کتاب کوچکی راجع به ولادت است .
 - ۲۱ - داستان دوت بامیان
 - ۲۲ - قصه نیلوفر
 - ۲۳ - ترجمه کلیه یاره که رساله ایست در عوارض مکروه .
 - ۲۴ - مقاله ای راجع به ظهور دوباره « واسودیو » .
 - ۲۵ - ترجمه يك کتاب مشتمل بر محسوسات و مدركات .
 - ۲۶ - رساله ای متعلق بوجه تنصیف مساوات و موافق رأی برهما « سدهانتا » . (۱)
- در او آخر دولت « اکبر شاه بزرگ » کتب و مؤلفات سانسکریت بیشتر در میان مسلمانان

۱- کتاب آثار الباقیه بیرونی که در اروپا چاپ شده در آخر آن فهرستی از خود بیرونی ضمیمه است و نیز در کتاب الهند در چندین جا تراجم و تألیفات خود را ذکر کرده است . راقم در اینموضع ترجمه هائیکه فهرست آنها را داده ام، مأخوذ از این دو کتاب است .

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

رواج پیدا نمود، علاقه و تمایلی که این پادشاه را به هندیان بوده بطور عام مشهور می باشد. اوعالمان بزرگ و شایسته برهن را در دربار خویش جمع کرده بود. «ابوالفضل» در آئین اکبری در آنجا که فهرست دانش اندوزان دولت را داده از میان علمای هندو سامی ذیل درج میباشند.

«مهادیو»، «بهیم ناته»، «بابا بلاس»، «نراین»، «سیوجی»، «مادهو»، «رام بهدر»، «سری بهت»، «مادهو سرستی»، «جدروپ»، «بشن ناته»، «مدسودن»، «رام کشن»، «نارائن اسرم»، «بلهدرمصر»، «هرجی سور»، «باسدیومصر»، «دامودر بهت»، «بهاهن بهت»، «رام تیرته»، «بدھ نواس»، «نرسنگه»، «گوری ناته»، «برم اندر»، «گوبی ناته»، «بجی سین سور»، «کشن پندت»، «نپال چند»، «بهتاچارچ» و «کاشی ناته».

«اکبر شاه بزرگ» باهتمام خویش بسیاری از کتابها را ترجمه کرد. «مهابارت» از کتابهای رزمی برجسته هندو بشرکت «دیوی برهن» و «عبدالقادر بدایونی» و «شیخ سلطان تھانگیری» و نیز «نقیب خان» بفارسی ترجمه شد. «اکبر» نام این ترجمه را «رزم نامه» نهاد. تصویرهایی هم از تمام معرکه های آن امرشد ساختند و جزء کتاب کردند. «اتھرون وید» که چهارمین «ودا» شمرده میشود «حاجی ابراهیم سرھندی» آنرا ترجمه کرد. نسخه قلمی این ترجمه در کتابخانه کالج علیگر موجود میباشد. چهارفاضل مذکور بالا «رامائن» را هم ترجمه کردند و در آنهم امرشد تصاویری ساختند. «لیلاوتی» که کتابی است مشهور در فن حساب «فیضی» آنرا ترجمه نمود. «تاجک» که در علم نجوم کتاب معتبری است «مکمل خان گجراتی» آنرا بقالب فارسی درآورد. «هر بنس» کتابی است در حالات «کهنیاجی» مولانا «شیری» آنرا ترجمه کرد. «نلو دمن» که يك قصه پردردی است «فیضی» لباس مثنوی بآن پوشانید. (۱)

«اکبر»، این مرد بزرگ در سرمایه سانسکریت هم چیزی اضافه نمود، یعنی کتابهای عربی و فارسی را دستورداد به سانسکریت ترجمه کردند، چنانکه زیچ میرزائی در سانسکریت ترجمه شده که در این ترجمه «فتح الله شیرازی»، «ابوالفضل»، «کش - جوتشی»، «گنگادھر»، «مھیش» و «مھانند» همه این فضلا شریک بودند.

کتابهاییکه در هر رشته از علوم و فنون که از سانسکریت بعربی و فارسی ترجمه شده اند اگر استقصا شوند بیک رساله مستقل وجدا گانه نیاز خواهد افتاد و شاید اینجانب بتوانم این مشقت وزحمت را بر خود گوارا کنم. لیکن اشکال در این است که لب و لهجه عربی

۱- ابوالفضل تمامی این واقعات را در آئین اکبری در ذیل تصویرخانه آئین نوشته است.

تراجیم

بقدری در اسامی و نامها تبدل و تغییر پدید آورده است که نام صحیح اکثر کتابها و مصنفین را نمیتوان دریافت.

علامه « ابن ابی اصیبعه » در طبقات الاطباء نوشته است که « کنکته » برجسته ترین طبیب و حکیم هندوستان بوده است. تصنیفاتی که از او در عربی و فارسی ترجمه شده بشرح زیر میباشند:

« کتاب نمودار فی الاعمار »، « اسرار الموالید »، « القرانات الکبیر »، « القرانات الصغیر »، « کناش »، « کتاب فی التوهم »، « کتاب فی احداث العالم والدور فی القرآن ». کتابهای « کنکته » که « ابن ابی اصیبعه » از آنها نام برده است بدون شبهه در عربی موجودند، ولی از خود « کنکته » نشانی در دست نیست و نمیدانیم که نام اصلی او در تلفظ سانسکریت چه بوده است.

علامه مذکور از حکمای دیگر هندوستان اسم برده که عبارتند از: « باکهر »، « راجه »، « سکه »، « واهر »، « رنگل »، « جیهر »، « اندی » و « جاری » و نوشته است که اکثر تصنیفات این حکما در عربی ترجمه شده اند، لیکن من صحت این نامها و اسامی را نمیتوانم تصدیق کنم.

در تصنیفات طبی فقط دو تصنیف است که میتوانیم آنها را با تلفظ صحیح نشان دهیم: یکی کتاب « چرکا » میباشد که در پنجاه سال پیش پزشکی مشهور و هندو ویرا مقدس میدانسته است. این کتاب بدو در فارسی ترجمه شد و بعد « عبدالله بن علی » آنرا از فارسی عبری نقل نمود. و کتاب دیگر « ششرت » که درده باب است. کتاب مزبور بحکم « یحیی بن - خالد » ترجمه شد.

ما از صحت اسامی و نامها مأیوس بوده یک جدول و فهرست اجمالی مطابق تصریحات مورخین عرب ذیلا درج میکنیم که از آن معلوم میشود که از کتابهای سانسکریت در هر رشته از علوم و فنون کدام یک در عربی ترجمه شده اند. (۱) ضمنتانند که از ترجمه های « بیرونی » و غیره چیزی داخل آن نیست.

۱- فهرست مزبور مأخوذ از کتابهای زیر است:

طبقات الاطباء جلد دوم صفحه ۳۲ و ۳۳ و کتاب الفهرست صفحه ۲۷۱ و ۳۰۳ و ۳۰۵ و تاریخ یعقوبی جلد اول صفحه ۱۰۵.

نقل علوم و فنون جهان بزبان عرب

نام کتاب	کیفیت
بدان شندهشان فیما اختلف فیہ الهند والیونان تفسیر الاسماء العقاقر	چهارصد رشته از بیماری در آن بیان شده است. ابن دهن آنرا ترجمه کرده . بیان اختلافاتی است که هندویونان در طب کرده اند . نام دواها که «منکه» آنرا برای « اسحق بن سلیمان » ترجمه کرده بود . بیان اقسام مارها وزهر آنها . ابن دهن آنرا ترجمه کرده .
کتاب رأی کتاب استانکر دومان زنان حامله کتاب توقشتل کتاب روسا کتاب السكر للهند کتاب التوهم والامراض کتاب السموم	یکصد بیماری و یکصد علاج در آن بیان شده . راجع است بزنان و درمان بیماریهای آنان . تصنیف « تا کشتلی » است . تألیف « شاناق » و بیان اقسام زهرها است . ترجمه این کتاب را اول « ابوحاتم بلخی » به کمک « منکه » نمود و بعد « عباس بن - سعید » بحکم « مأمون » ترجمه کرد . درمان جانوران . تألیف « شاناق » هندی است . تألیف « جودر » است . در منطق است . در اختلافات بین فلسفه هند و یونان . قصه « سندباد » که جزو الف لیله است و آن در اصل از سانسکریت مأخوذ است .
کتاب البطیرة کتاب فی النجوم کتاب الموالد توفا ماتفاوت فیہ فلاسفه الهند والروم سند باد بوداسپ و بلوهر	

علاوه بر کتب مذکوره فوق «ابن الندیم» نام خیلی از کتابهای دیگر را نوشته که از آنجمله است کتاب البلد ، کتاب ادب الهند والصین ، کتاب دیک الهندی ، کتاب ساویرم ، کتاب ملک الهند ، کتاب الاشربه ، کتاب بیدیا وغیره ، لیکن نگارنده از نوشتن نامهای مبهم و غیر صحیح التلفظ (یعنی اسامی که ضبط اصل آنها معلوم نیست) عاجز آمده ام .

پایان

حکومات اسلامی

و بیمارستان

باید دانست که در اقوام آسیائی عظمت و شأن يك سلطنت یا تنزل و پستی آن همیشه روی قوای نظامی و فتوحات ملکی بر آورد و سنجیده می شده است ، وغالباً وضع و حالت اروپا هم تا دو قرن پیش همین بوده است . و آن اثری که بخشیده این بوده است که در تألیفات تاریخی آن عهد راجع بیک حکومت و سلطنت و قسایمی که نوشته می شده است بیشتر وقایع مربوط به فتوحات نظامی و خانه جنگی ها بوده است . باید اعتراف کرد که تواریخ اسلام ماهم از این الزام بری نمی باشد ، و بدینجهت است که امروز اروپا تاریخهای اسلامی را « دکان قصابی » نام نهاده است . تأسف مانست باین طعن و سرزنش اروپائیان بیشتر در آنست که این طرز تحریر بسیاری از کارنامه های شگفت انگیز مسلمانان را در خاک گمنامی دفن کرده و از انظار مستور ساخته است . ما بادلایل محکم و قوی یقین داریم که دوران حکومت مسلمانان دوران حکومت مرفعی و شایسته بوده است . برای هر حوزه سازمان مخصوص و نظم و ترتیب جدا گانه برقرار بوده است ، سکرتری او زیر حوزه علی حده و مستقل بوده است ، در هر سال بطور مداوم تمام اراضی از مزارع و مراعات مساحی شده و دیوان خراج نظربافزایش زمین و استمداد آن اصلاح و ترمیم می شده است ، سازمان بسیار وسیع و مفصلی برای اداره امور مربوط به فوائد عامه وجود داشت که تسطیح و شوسه کردن طرق و مرمت نمودن پلها ، تنظیف شهرها ، حفظ الصحة و بهداشت ، تمامی اینگونه امورها برعهده داشته است . غرض برای يك حکومت شایسته لوازم و شرایطی که هست تمام موجود بوده ، لیکن امروز ما ازنشان دادن آن بتفصیل عاجزیم و همین عجز و عدم توانائی است که مجبورمان می سازد که از تواریخ قدیمه خود ناراضی و شاکی باشیم . بهر حال این مطلب مناسب بنظر می آید که در هر يك از اجزاء تمدن و تهذیب حکومت اسلامی عنوانی جدا گانه

حکومات اسلامی

قائم کرده و در آن تاجاییکه ممکن باشد مقاله مفصل و مشروح نگاشته آید، و اگر در این طریق کامیابی حاصل شد از مجموع آن مقالات که در مجله ما (۱) بتدریج انتشار مییابند تاریخ مکمل تمدن و شایستگی مسلمین فراهم آمده آنوقت میتوانیم آنرا بصورت یک کتاب شایع و منتشر سازیم. مقاله حاضر متعلق به شاخه ای از فوائد عامه است که عبارتست از شفاخانه یا بیمارستان و اینک قلم را بطرف آن معطوف میداریم:

آن نوع طبابتی که خود روست لازمه حیات و زندگی بشمار آمده در هر قوم همیشه یافت میشده است و در عرب هم از دیرباز وجود داشته است، لیکن طبابت علمی که محتاج به تحصیل و کسب و آموزش میباشد نشان و علامت آن از یک مدت متمادی در دست است، چنانکه قبل از رسول اکرم ص «حارث بن کله» ساکن طائف به ایران سفر کرده و در آنجا بتحصیل علم طب پرداخت و در بازگشت از ایران به «طیب العرب» ملقب گردید. او از راه طبابت بدربار کسری «نوشیروان» دسترسی پیدا نمود. پسرش «نصر بن حارث» از پدر هم جلوتر رفته و نامور تر گردید. بوسیله او علم طب در عرب ترقی کرده و رونقی بسزا یافت تا اینکه در لشکر کشی خلیفه دوم به ایران طبیبان و جراحان زیادی باقشون بوده اند.

« معاویه » که دمشق را پایتخت کرده بود « ابن آثال » یکنفر عیسائی را طبیب خاص دربار تعیین نمود و طبیبان دیگری هم غیر از او در دربار بوده اند. و با پیشرفت و توسعه تمدن این رشته نیز دوشادوش سائر شئون بسط و توسعه پیدا نموده طبیبان و جراحان زیادی پیدا شدند که خود در خارج بطور شخصی اشتغال بطبابت داشته، چه اینکه هنوز طریقه شفاخانه و بیمارستان برقرار نشده بود، و اول کسیکه در اسلام آنرا پایه گذاری کرد « ولید بن عبدالملک » بوده است. اساساً « ولید » را بامور « رفاه عام » علاقه و دلچسپی خاص بوده است. در این رشته کارهای زیادی شده است که او پیشقدم بوده و اول از همه بدست او جاری شده است و اوست که اول از همه مهمانخانه عمومی بنا نمود. وی همچنین حکم کرد از آنچه کور و مفلوج در کشور بوده صورت برداری کنند و برای هر کدام شهریه و خدمتکاری معین نمود، و برای جذامیها یومیه مقرر نموده و دستور داد که از منزل خارج نشوند، و در این قسمت بیمارستانی بنیان نهاد که در سنه ۸۸ هـ ق پایان یافت و طبیبان و جراحان زیادی برای بیماران معین شدند. (۲)

۱- و آن موسوم به «الدوة» يك مجله علمی و کثیرالانتشار هندی بوده است. (مترجم)

۲- مقریزی جلد دوم صفحه ۴۰۵.

بیمارستان

تأسیس حوزه طبابت فائده بزرگی که بخشید این بوده است که عالمان یهود و عیسائی بکثرت داخل خدمت دولت شدند و باب وقوف و آگاهی و اطلاع بعلوم و فنون یونانی افتتاح شد، زیرا کتابهای عمده طب در زبان یونانی بوده و بدون ترجمه آنها ممکن نبود در امر علاج و دوا سازی و امثال آن ترقی حاصل شود. چنانکه «ماسرجویه» یهودی در آن زمان کتاب «اهرن قس» را از سریانی ترجمه نموده و آن جزو کتابخانه سلطنتی قرار گرفت. «عمر بن عبدالعزیز» در دوران سلطنت خود آنرا از خزانه در آورده و چندین نسخه از آن برای استفاده عموم شایع و منتشر ساخت. (۱) از آن تاریخ به بعد شفاخانه های زیادی ساخته و آماده شدند. در آغاز دولت عباسیه شفاخانه «جندی شاپور» که ریاست و معالجات آن با «جارجس» بود شهرتی بسزا یافت. نامبرده در زبان یونانی مهارتی تمام داشت و مخصوصاً در فن طب کامل و دارای درجه اجتهاد بوده است.

او برای استفاده شفاخانه ها قرا بادینی نهایت عمده مهیا و حاضر کرده که زمانه بعد «حنین بن اسحق» آنرا بر بی ترجمه نمود. در سنه ۱۴۸ هـ «منصور» خلیفه عباسی بمرض سخت و خطرناکی مبتلا شد و باحضار «جارجس» فرمان رفت. مشارالیه امور شفاخانه را به پسرش سپرده خود عازم بغداد گردید، و خلاصه او خلیفه را معالجه کرده و بعد بامرا و بترجمه پرداخت و کتابهای زیادی بقلم او از یونانی بر بی نقل گردیدند. پزشک دیگر آن شفاخانه مشهور «سابور بن سهل» بود که در زمان «متوکل» میزیست و در سنه ۲۵۵ هـ درگذشت. او يك «قرا بادین» نهایت مبسوط و مشتمل بر شصت باب نوشت که تا چندین قرن در تمام مریضخانه ها مورد استفاده بوده و از روی آن عمل میشده است. «ماسویه» يك طبیب مشهور که علامه «ابن ابی اصیبه» حالاتش را قدری بتفصیل نوشته است مدت سی سال در این بیمارستان به دوا سازی و تهیه مشع و مرهم اشتغال داشته است.

تا ابتدای خلافت عباسی در تمام بیمارستانها و شفاخانه ها معالجه و درمان روی اصول طبابت یونانی و نیز ایرانی صورت میگرفته است. لیکن رفته رفته از طفیل برامکه «ویدک» هم شامل شده باب گردید.

«یحیی خالد برمکی» وزیر اعظم «هارون» و رکن رکن خلافت عباسی شخصی را به هندوستان اعزام داشت تا دواجات و اقسام نباتات مربوطه طبی که در آنجا یافت میشدند جمع آوری کرده به بغداد بیاورد. (۲)

۱- طبقات الاطباء جلد اول صفحه ۱۶۳.

۲- رجوع شود به فهرست ابن الندیم.

حکومات اسلامی

«یحیی» طبیبان نامی هندوستان و همچنین «ویدک» هارا بدر بار خلافت طلید . چنانکه «منکه»، «سالی» و «ابن دهن» از عالمان شهر آنجا به بغداد آمدند . «منکه» چندین کتاب طبی سانسکریت را عبری ترجمه نمود. «ابن دهن» بریاست شفاخانه‌ای که خاندان برامکه در بغداد تأسیس کرده بود منصوب گردید. اگرچه شفاخانه‌های زیادی آنوقت در بغداد موجود بوده، لیکن این جده یا امتیاز مخصوص شفاخانه برامکه بوده است که رئیس و پزشک معالج آن يك حکیم مبرز و نامی هندوستان بوده است. از این امر میتوان بخوبی پی برد که عدم تعصب مذهبی و تشویق و قدردانی علمی مسلمین تا چه اندازه بوده است. «ششرت» يك حکیم مشهور هندوستان کتابی نهایت عمده در طب مشتمل برده مقاله تألیف کرده بود. «یحیی» به «منکه» امر کرد کتاب مزبور را ترجمه نماید. (۱) و زمانی که ترجمه حاضر شد حکم داد که در تمام شفاخانه‌ها آنرا مورد استفاده قرار دهند. «هارون» امر کرد يك بیمارستان مکمل و مجهز دیگری ساختند و «ماسویه» را که ذکرش در بالا گذشت بریاست و طبابت آنجا منصوب داشت. در دوران «رشید» برای اداره و انتظام امر طبابت يك حوزه مستقل و پهناوری تأسیس گردید. شفاخانه‌های متعدد هر يك تحت نظر پزشکی قرار داشته و نیز یک نفر که بلقب «رئیس الاطباء» خوانده میشد با زرس کل تمامی بیمارستانها بوده است. این منصب و مقام را ابتدا «بختیشوع» در سنه ۱۷۱ هـ دارا بوده و بعد به پسرش «جبریل» در سنه ۱۷۵ واگذار بوده است. باید دانست که حقوق «جبریل» در ماه ده هزار درهم و فوق العاده پنج هزار (۲) درهم بوده و آن مبلغی است که از بابت شغل خاص پرداخت میشد. از دربار خلافت، «زبیده خاتون» و نیز برامکه سالانه ای که مقرر بود میدادند چندین «لك» (۳) میشد که علامه «ابن ابی اصیبه» تفصیل آنرا از روی حساب کاغذهای خود «جبریل» نقل کرده است. «بختیشوع» و پسرش «جبریل» هر دو عیسوی بودند معذلك رفعت و عزتشان به پایه ای بود که امیران و وزیران رشك میبردند. تا اینجکه در لباس، سواری، ساز و سامان، حشمت و شوکت با خلیفه وقت برابری میکردند.

جای تعجب است با وجودیکه در تمام ممالك اسلامی شفاخانه و بیمارستان رواج داشته در مصر تا مدتی ساختمان خاصی برای آن دیده نمیشود. علامه «مقریزی» يك شفاخانه «مغافر» را ذکر نموده است که وزیر «فتح بن خاقان» بامر خلیفه «الموکل بالله» بنا کرده بود، لیکن در تاریخ بنای قسمت های دیگر آن تفصیل داده نشده است، گذشته از

۱- فهرست ابن الندیم صفحه ۳۱۳. ۲- طبقات الاطباء صفحه ۱۳۶ و ۱۷۳.

۳- «لك» معادل صد هزار است. (مترجم)

بیمارستان

همه در ذکر بیمارستان «ابن طولون» نوشته است که پیش از آن در مصر شفاخانه ای وجود نداشته است، و این بنظر ما علتش آنست که قبل از اسلام، مصر در سگاه مشهور علم طب بوده و حکیم و طبیب نامی زیاد وجود داشته که با حکیمان یونان نیز برابری میکردند، و از وجود آنان موضوع طبابت و مطب در نهایت ترقی بوده و منزل هر طبیب گویی يك شفاخانه مستقل بوده است. و ممکن بلکه ظن غالب است که شفاخانه باقاعده هم موجود بوده است و بعد از اسلام از زمان «ولید» پایه آن گذارده شده و رفته رفته دامنه آن وسعت و بسط پیدا نموده است لیکن باید دانست که مهام امور این حوزه یعنی حوزه بهداشت کلا دست عیسویان بوده است و همانها بسمت پزشک و بازرس کل تعیین میشدند، و در چنین حالتی چندان ضرورت نداشت که مطب یا شفاخانه هائی را که از اول در نهایت خوبی دایر بوده اند از رونق انداخته و عماراتی از نو بنا کنند. بهر حال جهت هر چه میخواهد باشد تا زمانه «احمد بن طولون» در مصر شفاخانه اسلامی وجود نداشت.

«احمد بن طولون» از طرف خلافت عباسی والی مصر و مغرب و شام بوده است، لیکن در نتیجه لیاقت و کاردانی و نیز ضعف و انحطاط دولت مرکزی توانست بیرق استقلال بر افراشته و دولت مستقلة ای تشکیل دهد. او یکباب «دار الشفا» یا مریضخانه نهایت مجلل و معظمی ساخت و املاک و مستغلات زیادی برای مصارف آن وقف نمود که عوائد و درآمد آن بطور تخمین شصت هزار دینار بوده است. دستور بستری ساختن مریضی که در اینجا برای علاج وارد میشد این بود که ملبوس و نقودش را گرفته به صندوقدار بیمارستان سپرده میشد و یکدست لباس تمیز و نو و نیز بستر خواب با تمام لوازم از طرف شفاخانه باو میدادند. طبیب یا جراح روزی دوبار صبح و شام برای معاینه و دادن دستور جدید در باب غذا و دوا به بالین بیمار حاضر میشد تا وقتی که از مریض بکلی رفع نقاهت شده و صحت کامل مییافت اما نانش باو رد شده اجازت مییافت بیمارستان را ترک گوید.

«احمد بن طولون» خود در هر جمعه بشفاخانه سر میزد، دواخانه و دیگر قسمت هارا بدقت میدید، به بالین هر بیماری میرفت، از حال و دوا و غذای او پرسش میکرد (۱). برای دیوانه ها اطاق هائی خارج و مجزا بوده و در معالجه و بهبود حال آنها نهایت اهتمام بعمل میآمده است.

یکی از کارهای برجسته «احمد بن طولون» که بیسابقه بوده اینست که در سنه ۲۶۳ هـ مسجد جامع بسیار معظمی با صرف یکصد هزار دینار بنا نمود، در یکطرف مسجد مکان وسیعی ساخته شده بود که در آنجا اقسام دواجات و شربت آلات همیشه موجود بوده و

۱- تمام آثار اعلامه مقریزی در کتاب الخطط والاثار نوشته، مراجعه شود بکتاب مزبور جلد دوم ص ۴۰۵.

حکومات اسلامی

طیبی هم مقرر شده بود که در ایام جمعه اذهنکام نماز تا آخر وقت نشسته و حاضر بود و اگر یکی اتفاقاً در مسجد بعارضه ای مبتلا میشد فوراً او را برای علاج نزد طیب میآوردند. در دوران خلیفه «مقتدر بالله» این اداره ترقی شایانی حاصل نموده و توسعه ای بسزایافت. توضیح اینکه «علی بن عیسی» وزیر خلیفه را بامور رفاه عام توجهی خاص بود، اتفاقاً در آن زمان بیماری وبا شدت شیوع یافته و «سنان بن ثابت بن قره» که از طبیبان نامی و صابی مذهب بود بریاست کل تفتیش بیمارستان ها منصوب و وزیر مشارالیه احکام عدیده ای در این رشته باو داده بود، از جمله برای زندان ها که تا آنوقت بزشك جدا گانه ای نبوده او به «سنان» دستور داد که برای زندان ها چند طیب مقرر گردد. و دیگر مریضخانه موقت سیار مجهز بتمام وسائل برقرار نمود که با طبیبان مخصوص دهات و قصبات را دوره میکردند و هر کجا علیل و بیماری بود بمعالجه و درمان وی میپرداختند.

موضوع تازه ای که پیش آمد طریق امتحان است که پیش از آن هیچ معمول نبوده است و آن از اینجا سرچشمه گرفت که يك نیمچه طیب مریضی را به غلط معالجه کرده و او فوت کرد. خبر آن که به خلیفه رسید حکم شد که هر شخص تا با قاعده امتحان نداده است حق باز کردن مطب و طبابت ندارد، «سنان بن ثابت» مخصوصاً بسمت ممتحنی مقرر گردید و هزاران داوطلب امتحان دادند. دروسعت بغداد و پیشرفت تمدن میتوان از اینجا زمینه ای بدست آورد که هشتصد و شصت نفر در امتحان کامیاب شده و موفق باخذ تصدیق شدند. و حال آنکه اشخاصی که کمال آنها در طب محرز و مسلم بوده و یا آنها یک بستیگی بدربار داشتند در امتحان داخل نبودند. باید دانست که در تصدیق نامه درجه قبولی در امتحان و اجازه انواع معالجات مخصوصاً تصریح میشده است.

باید دانست که «مقتدر» علاوه بر این انتظامات شفاخانه های متعدد و بزرگ برقرار کرده است. او بیمارستانی بنام مادرش بنا کرده که مصارف آن سالانه هفت هزار دینار بوده است. این بیمارستان از لحاظ منظر و آب و هوا مناسب و کنار دجله ساخته شده بود و آن در محرم سنه ۳۰۶ هجری افتتاح یافت، این مریضخانه مجهز بتمام وسائل و اسباب و آلات بوده طیب و جراح زیادی با حقوق کافی برای آنجا معین شده بودند. وی بیمارستان دیگری در همین تاریخ بنام خودش ساخت که هزینه ماهیانه آن دویست دینار بوده است.

«علی بن عیسی» وزیر خلیفه شفاخانه ای در سنه ۳۰۲ با بودجه شخصی در محله حریبه بنام نمود و «ابو سعید بن یعقوب» از طبیبان برگزیده نامی برای خدمت آنجا مقرر گردید و قریب به همین زمان یعنی سنه ۳۱۳ هـ در محله درب الفضل «ابن الفرات» مریضخانه ای بنا نموده و «ثابت بن سنان» برای اداره آنجا معین گردید. اینها شفاخانه هایی بودند که

بیمارستان

در خود بغداد دائر بوده ولی باید دانست که در تمام ممالك اسلامی از اینقیل ببادگار و آثار نافع و حیات بخش باندازه ای بوده که نمیتوان احصاء کرد .

بغداد اگرچه از جهت شفاخانه و بیمارستان چنانکه در بالا گفته شد معمور بوده معذلك از لحاظ وسعت شهر و کثرت نفوس هنوز به بیمارستان دیگری احتیاج داشته است ولذا « عضدالدوله » امر داد برای رفع این ضرورت شفاخانه ای بنا کردند که از حیث وسعت و عظمت و خوبی بنا و نیز مجهز بودن بتمام وسائل و اسباب و آلات مورخان اتفاق دارند که در تمام دنیا بیمارستانی نظیر آن نبوده است .

« ابن خلکان » در اینباره چنین مینویسد که « لیس فی الدنيا مثل ترتیبه واعدله من - الالات ما یقصر الشرح عن وصفه . » « عضدالدوله » از پادشاهان مشهور دنیا و در تاریخ اسلامی اول فرمان روائی است که بنام پادشاه خوانده شده است . در بغداد غیر از خلفای عباسی نام کسی در خطبه خوانده نمیشد و « عضدالدوله » اول شخصی است که این افتخار را بدست آورده و نامش در خطبه برده میشده است . او دارای سلطنت وسیع و پهناور و در عین حال منظم بوده و نیز نهایت درجه علم دوست و دلدادۀ کارهای رفاه عام بوده است . در دوران سلطنت خویش امور بهداشت را توسعه داده و ترقی شایانی بآن داد، در تمام نواحی و بلوک مملکت شفاخانه بنا کرد و شفاخانه های کهنه بدستور او مرمت و اصلاح شدند .

شفاخانه عظیمی که ما در بالا ذکر کردیم در سنه ۳۶۸ هـ پایان یافت این شفاخانه در حقیقت يك دانشکده طبی بشمار آمده و مجهز بتمام وسائل و آلات مربوطه بوده است . طبیبان عالیقدر زیادی برای تدریس در آنجا و نیز طبیبان مشهوری برای معالجه مرضی از نقاط دور طلبیده بودند و تعداد تمامی آنها اول بالغ بر پنجاه نفر بوده ولی پس از انتخاب تقلیل یافته ۲۴ نفر باقیمانده که مثل « ابن بکس »، « ابویعقوب »، « ابن کشکرایا »، « ابوعیسی » و « بنوحسنو » طبیبان نامور و زبردستی میان آنها بودند .

از میان جراحان « ابو الخیر » و « ابو الحسن نفاح » زیاده از همه زبردست بوده از جمله در شکسته بندی و مشمع انداختن و دیگر عملیات مربوطه بی نظیر بودند .

کحال یا متخصص بیماریهای چشم زیاد بوده که مشهورتر از همه « ابو النصر بن الرحلی » بوده است . در رشته های طبیعی استاد زیاد بودند . غرض در فن طب شاخه هائی که هست مشهورترین و ماهرترین استادان در اینجا برای تدریس و طبابت و امر علاج مقرر شده بودند . باید دانست که در هر رشته چندین دانشیار و استاد بوده و ما در آتی در جای خود از از حالات آنها صحبت خواهیم داشت .

حکومات اسلامی

در سده چهارم وسعت سلطنت اسلامی صاحبان تخت و تاج زیادی پدید آورده تا اینکه که رفته رفته سامانیه، سلجوقیه، غزنویه، فاطمیه، نوریه، ایوبیه، اتابکیه و غیرهم سلطنت های بزرگ و مقتدر و وسیع برقرار گردیدند. اگرچه از این تفرق اجزاء به قوه مجموعی صدمه و زیان رسیده لیکن حوزه رفاه عام بسط پیدا کرده و ترقیات شایانی نمود، وجهتش هم این بوده است که حکومت های تازه و نوی که برقرار میشدند هر یک برای اینکه قبولی عام حاصل کند بالاتر از این آله و وسیله ای نداشتند. این سلسله ها طبابت راهم فروغی بسزا بخشیده شفاخانه هائی بکثرت در هر جا برقرار گردیدند. در قرن ششم و هفتم علامه «ابن جبیر» بتقریب حج بعراق و شام سفر کرده است در بغداد، موصل، حران، حلب، حماة و دمشق بدان کثرت مریمضخانه و شفاخانه دیده که بر تعجب او افزوده حیران مانده است. چنانکه در سفرنامه خود شفاخانه های این شهرها را یک یک شرح داده و اطلاعات ذیقیمتی بدست ما داده است. در آن عصر سلطان «نورالدین» و «صلاح الدین» در تمام ممالک شفاخانه هائی که بکثرت برقرار کرده بودند ما بعضی هارا که حائز مقام شهرت میباشند ذیلا بنظر قارئین گرام می رسانیم:

شفاخانه «نوریه» را «نورالدین زنکی» در دمشق ساخته بود، توضیح اینکه یکی از فرمانروایان اروپا در یکی از معرکه های جنگی صلیبی با سارت «نورالدین» درآمده بود و او مبلغ هنگفتی برای رهایی خود پیش کش کرده «نورالدین» ویرا آزاد و مرخص نمود، و شفاخانه مذکور از همین محل ساخته شد. و مقدار مخارج و مصارف آنرا میتوان از اینجا فهمید چه بوده است که درهای بلند و زیبای آن بدست «مؤیدالدین» ساخته شده بودند که در فن نجاری درجه کمال را دارا بوده است و صرفاً برای تکمیل فن نجاری «اقلیدس» و «مجسطی» را تکمیل کرده بود. (۱)

دستور شفاخانه ها تا آنوقت این بوده است که امرا و دولتمندان را در آنها اجازت معالجه نبود، لیکن «نورالدین» وقف نامه ای که نوشت در آن اجازه داد دواهای نایابی که جز آنجا جاهای دیگر یافت نمیشوند در استعمال آن ادویه و داروها فقیر و غنی باهم یکسان باشند. علامه «ابن جبیر» در ایام سیاحت و جهانگردی آنرا دیدن کرده بود، چنانکه مینویسد که عده اعضاء آنجا از طبیب و جراح و منشی و دفتر دار و بالاخره مستخدمین جزء خیلی زیاد میباشد. دفتر بیماران پیش دفتر دار است و در آن علاوه بر نام و نشان تمام ضروریات و مصارف آنها بتفصیل نوشته میشود. پزشکان مرتباً هر روز صبح بیماران را معاینه میکنند و از دوا و غذای آنها خبر میگیرند و در این قسمت مراقبت و اهتمام کامل بعمل میآید،

بیمارستان

مخارج روزانه را بطوریکه اونوشته کم و بیش یکصد روپیه بوده است. (۱)
علامه مشارالیه مینویسد که يك بیمارستان دیگری بدین پایه در دمشق است، که جدیدالبناء و نهایت مجلل میباشد.

سلطان «صلاح الدین» وقتیکه سلطنت فاطمیه را بر باد داد از میان ایوانات شاهی ایوانی بود بغایت مجلل و عالی که تمامی قرآن مجید بر در و دیوار آن نوشته شده بود. سلطان که آنرا دید گفت اینجا برای بیمارستان موزون میباشد، چنانکه در سال ۵۷۷هـ - ق آنرا با کمی تغییر و اصلاح یکباب بیمارستان مجهز بتمام وسائل و اسباب بنامود. (۲)

علامه «ابن جبر» شرحیکه راجع بآن نوشته است بدینقرار است «این بیمارستان قاهره از مفاخر «صلاح الدین» بشمار میآید و آن ایوانی است نهایت مجلل و عالی و خوش منظر و اطاقهای زیاد دارد و در هر اطاقی تختی با بستر خواب باسلیقه تمام پهن و گسترده است. برای قسمت دواجات محل جداگانه ای است، و برای آن دواساز و منشی و دفتر دار و غیره مقرر میباشند. برای معالجه زنان در همین ردیف يك قسمت علیحده ای قرار داده شده و تمامی اعضاء و اجزای آن از معالجات و خدمتکار و غیره همگی از جنس انانند، برای معالجه و درمان بیماران روحی و دیوانگان مکاناتی است که بکلی مجزا و محیط آن بسیار وسیع و درجه های پنجره ها از توری آهن میباشند. اداره شفاخانه با یکنفz طبیب است و اعضاء و کارمندان زیادی تحت نظر او قرار دارند که هر صبح و شام از بیماران خبر گرفته در دوا و غذای آنها (در صورت لزوم) تغییر و تبدیل یا اصلاح مینمایند.»

سلطان همیشه خود برای معاینه بیماران به بیمارستان میآید و راجع بمعالجه و درمان آنها و رسیدگی بامردوا و غذایشان تاکیدات اکید مینماید. شفاخانه ای که سلطان در اسکندریه تأسیس کرده بود نهایت عالی و مجهز و مخصوصاً بر تمام بیمارستانها از اینجهت برتری داشته است که اشخاصیکه بستری شدن در مریضخانه را کسرشان یا منافی مقام میدانستند برای معالجه آنسان مقرر بود که طبیب یا جراح بمنازلشان بروند. ولی البته این تخصیص اختصاص بکسانی داشته است که مسافریا اجنبی بوده باشند. باید دانست که تقلید از «نورالدین» و «صلاح الدین» برواج شفاخانه ها افزوده و در سنه ۶۷۳هـ «ملك منصور قلاؤن» که تا آنزمان يك افسر نظامی بود در سفر دمشق مبتلا بمعارضه قولنج گردید و چون مرض نهایت سخت و شدید بوده است و داروهاییکه طبیبان تجویز کرده بودند در هیچ جا یافت نمیشد لذا به بیمارستان «نورالدین» مراجعه کرده و

۱- از ظاهر عبارت چنین بر میآید که مصارف هر بیماری در روز این مبلغ بوده است. (مترجم)

۲- مقریزی جلد دوم صفحه ۴۰۷.

حکومات اسلامی

در آنجا آنرا بدست آوردند. «قلاؤن» چون بهبود یافت بدیدار بیمارستان مزبور رفته و از نزدیک که آنرا دید در شگفت مانده در دلش گذشت که اگر روزی بساطنت رسید شفاخانه ای بنا کند که از آن بر تروبالا تر باشد. این مرد در سنه ۶۷۸ هـ چون بر تخت نشست شروع به ساختمان شفاخانه نمود و تاجائیکه بر ما معلوم است و میدانیم باستانی بیمارستان عضدیه در تمام ممالك و بلاد اسلامی در هیچ زمان مریضخانه ای بدان جامعیت و عظمت ساخته نشده بود بلکه از بعضی جهات و خصوصیات باید گفت که بر شفاخانه عضدیه هم ترجیح و برتری داشته است.

از میان ابنیه فاطمیان يك کاخ بزرگ و وسیعی بوده است که پسر خلیفه «العزیز بالله» آنرا بنا کرده بود و آن بعد از بربادی خاندان مذکور بدست سلطان «صلاح الدین» افتاد و در این خاندان وراثتاً دست بدست میگردید. «قلاؤن» که بساختن بیمارستان مصمم شد بنائی بهتر و موزون تر از آن برای این مقصد ندید و لذا از مالک مکان آنرا خریداری کرده و در سنه ۶۸۳ هـ بیمارستان را بنیان نهاد. صورت قدیم بناء مزبور این بود که دارای چهار ایوان بزرگ بوده است، و مجموع مساحت محیط مکان ۱۰۶۰۰ گز مربع و نهری در این میان جاری بوده است که آب آن داخل ایوانات میشده است. «قلاؤن» ایوانها را بدستور باقی گذاشت و ابنیه و عمارات جدید زیادی بر آن اضافه نمود. روزانه سیصد زندانی و مزدوران زیاد کار میکردند، و در تمامی مصر و قاهره آنچه معمار و بنا بود حکم شد غیر از بیمارستان نباید در جای دیگر کار کنند. ستونهاییکه در اینجا بکار رفته تمام از سنگ مرمر و یاسنگ رخام بودند. «قلاؤن» خود روزانه برای معاینه و سرکشی ساختمان میآمده است، خلاصه با این دقت و اهتمام و ساز و سامان در مدت یازده ماه تمام، عمارت ساخته شد و حاضر گردید. علامه «سخاوی» مینویسد که «این بیمارستان در قاهره از بناهای نامی و عظیم بشمار میآید، «قلاؤن» برای مصارف آن اراضی و املاک زیادی وقف نمود که درآمد آنها در سال يك میلیون درهم بوده است، و در وقف نامه مخصوصاً قید شده بود که این شفاخانه عمومی و برای همه است. امیر و فقیر، آقا و نوکر، پادشاه و رعیت همه با هم در اینجا مساوی و یکسانند و فرقی بین آنها گذارده نمیشود. حتی بیمارانی که در شفاخانه بستری نیستند هم میتوانند از دواهای آنجا استفاده کنند.»

برای علاج و درمان هر مرضی (بطور التزام) منازل و طبقاتی جدا گانه بوده است. مبتلایان به نوبه در چهار ایوان قدیم بستری میشده و برای تب لرز، مرض اسهال، رمد، (انقلابات چشم)، و غیره هم مکاناتی علیحده بوده است. مردان و زنان از هم سوا بوده و بهر کدام قسمت خاصی اختصاص داده شده بود، بعلاوه منازل و قطعاتی مخصوص طبخ

بیمارستان

غذا برای بیماران، تهیه و ترکیب دوا، جادادن دفاتر و پرونده‌ها و نیز تعلیم طب و همانند آن بوده است، و جالب تر از همه اینکه در تمامی این اطاقها و منازل و قطعات، آب بوسیله نهر و جداول مخصوص جاری بوده است، و نیز یکباب مدرسه ضمیمه شفاخانه بوده است که فقهاء چهارمذهب در آنجا تدریس میکردند. برای حسن جریان و رعایت نظم و ترتیب شفاخانه به چندین قسمت تقسیم شده و هر قسمتی دبیر و رئیس جداگانه داشته است. راجع به کثرت مراجعین به بیمارستان و بیماران که بستری میشدند میتوان از اینجا زمینه‌ای بدست آورد که گذشته از شربت آلات معمولی، مصرف شربت آب انار و همانند آن روزانه پانصد رطل بوده است.

در حرمین (مکه و مدینه) هم شفاخانه های زیاد دایر بوده، و در سنه ۶۲۸ هـ خلیفه «مستنصر» شفاخانه مجلل و معظمی در مکه معظمه بنا نمود. شریف مکه «حسن بن عجلان» در سنه ۶۱۶ هـ با صرف مبالغ هنگفتی آنرا مرمت نمود. سلطان «ظاهر بیبرس» متوفی سنه ۶۷۶ هـ شفاخانه های قدیم مدینه را امرداد مرمت نموده و از مصر طبیب و از هر رقم دواجات و معجون آلات برای آنجا فرستاد.

در هندوستان مریضخانه های زیادی موجود بوده و اگر بروایت «مقریزی» اعتماد شود در شهر دهلی تنها در زمان «محمد تغلق» هفتاد مریضخانه دایر بوده است. «جهانگیر» بمجرد جلوس بر تخت دوازده فرمان صادر کرد که یکی از آنها بدین مضمون بود: «در شهرهای کلان دارالشفاها ساخته، اطباء بجهت معالجه بیماران تعیین نمایند و آنچه خرج و صرف شده باشد از سرکار خالصه شریفه داده باشند».

در تاریخ شفاخانه امور ذیل قابل ملاحظه است:

۱- علت عمده اینکه شفاخانه بکثرت وجود داشته است این بود که در دوران حکومت يك سلطان شفاخانه هایی که دائر می شدند در آینده بدینجهت باقی مانده و از بین نمی رفتند که شفاخانه و اراضی و املاک متعلقه بآن تماماً داخل دروقف و جزء موقوفات بوده و دروقف شرعاً کسی را حق دخل و تصرف نیست.

۲- هیچ قسم شفاخانه ای نبود که برپا نشده باشد. شفاخانه سیار و شفاخانه مسجد جامع ذکرشان در بالا گذشت. شفاخانه نظام هم با کمال انتظام موجود بوده است، ولی باید دانست که بنیاد شفاخانه لشگری باقاعده از «سلطان محمود» سرچشمه گرفته است. شفاخانه سلجوقیان باز بردو است شتر می شده است. (۱)

۳- يك امر بطور خاص قابل ملاحظه است که طبیبانی که احیاناً رئیس یا بازرس کل

حکومات اسلامی

شفاخانه معین میشدند عموماً کارشناس و متخصص فن شناخته میشدند. «ابوبکر رازی» که يك ركن فن طب بشمار میآید و تصنیفات او از یکصد متجاوز است و مخصوصاً «ابن سینا» از او فائده گرفته است پزشك شفاخانه ری بوده است. «سعید بن یعقوب دمشقی» که درسنة ۳۰۲ هـ افسر شفاخانه های بغداد و مکه و مدینه مقرر شده یکی از حکمای مشهور گذشته است. او کتابهای زیادی از یونانی و غیره بزبان عربی ترجمه کرده است. «سنان بن نابت» که در زمان «مقتدر بالله» بازرس کل شفاخانه ها بود از ارکان فن طب شمرده میشود، و از خواندن حالات او در طبقات الاطباء علوم مقام او را میتوان فهمید تا کجا وجه اندازه بوده است. در شفاخانه عضدی بیست و چهار طبیب خدمت میکردند که هر کدام استاد فن خود شمرده میشدند و ما از اینمیان حالات بعضی را بانهایت اختصار بنظر خوانندگان میرسانیم: «ابوالحسن کشکریا» حکیمی مشهور بود، ابتدا در دربار «سیف الدوله» خدمت میکرد و در میان شاگردان «سنان بن نابت» ممتاز بوده است. «نطیف القس» عیسوی و بزبان های زیادی آشنا بوده است، کتابهای زیادی از یونانی به عربی ترجمه نموده است.

«ابوالفرج» جزء حکماء و فلاسفه بوده است، بر کتابهای «ارسطو»، «بقراط» و «جالینوس» شروح و حواشی زیاد نوشته است. «ابن سینا» در کتابهای خود از او نام برده و مراتب و مقامات علمی او را اعتراف کرده است. اینمرد علاوه بر علاج در بیمارستان در کلاسهای عالی طب نیز تدریس میکرده است. از تصنیفات او فهرست درازی در طبقات الاطباء مذکور است.

«ابراهیم بن بکس» عالم بر زبانهای مختلف و کتابهای زیادی از یونانی و غیره به عربی ترجمه نموده و استاد دانشگاه طب هم بوده است. «سعید بن هبة الله» طبیب خلیفه «مستظهر بالله» بود، کتاب مغنی و کتاب الاقناع و غیره از تألیفات او میباشند.

«امین الدوله بن تلمیذ» حکیم مشهور عیسوی بوده و زبانهای سریانی و فارسی و عربی را میدانسته است. خلیفه وقت او را بریاست حوزه طبابت بغداد تعیین کرده بود و تمام طبیبان و نیز شفاخانه عضدی زیر نظر او بوده و تصنیفات زیادی از او بیادگار مانده است.

۴ - موضوع دواجات هم باشفاخانه ها کاملاً مورد توجه بوده و در تهیه و آماده کردن دواهای خوب و عمده نهایت درجه اهتمام بوده است. عطاریها و دوا فروشان دواجاتی که میفروختند برای تحقیق و امتحان آنها یک محکمه خاص وجود داشت که افسران «رئیس-الشابین» لقب داشت، و این عهده و خدمت همیشه واگذار به طبیبانی میشده است که در علم

بیمارستان

نباتات و گیاه شناسی کامل بودند، چنانکه در سده هفتم « ضیاء الدین بيطار » متوفی سنه ۶۴۶ هـ بدین سمت مقرر گردید که در این فن یعنی گیاه شناسی بدرجه ای تخصص داشت که در میان مسلمانان کسی همپایه او وجود نداشت. توضیح اینکه کتابهایی که در یونان راجع به نباتات و دواجات نوشته شده بود و اضافاتی که مسلمانان بر آن کرده بودند همه آنها را اواز برداشت، لیکن اواکتفا بساین نکرده بلکه خود به ممالك دور و دراز سفر نموده و در یونان و ایتالیا و جزائر بحر روم به تفحص و تحقیق اقسام نباتات پرداخت، و بدست نقاشان و مصورانی که همیشه همراه داشت تصویر گیاهها و بوته هارا میکشیده است و مخصوصاً خواص و تأثیرات آنها را در حالات مختلف بقلم آورده و ضبط مینموده است. اینمرد بسیاری از اشتباهات یونانیان را ظاهر ساخته و نباتات و بوته های زیادی کشف نمود که بر یونانیان معلوم نبوده است.

۵ = در مریضخانه ها عمل های یدی مثل جراحی، فصادی و کحالی باشخصای سپرده میشد که در فن طب مهارت کامل داشته اند، نه مثل امروز که عملیات مزبور با کمال تأسف در بلاد ما بدست کسانی است که از طب بکلی بی بهره و بی اطلاعند. « سلطان صلاح الدین » در قاهره شفاخانه ای که تأسیس کرده بود خدمت کحالی را در آنجا به قاضی « نفیس الدین » متوفی سنه ۶۳۷ هـ - ق واگذار کرده بود که در تمام کشور مصر افسر الاطباء بوده است، و در شفاخانه عضدیه مثل « ابوالخیر » و « ابوالحسن تفاح » بشغل جراحی اشتغال داشتند و کارشکسته بندی و امثال آن بمعده حکیم « ابوالصلت » بوده است.

شرحی که تا اینجا گفته آمد تاریخ نهایت مختصر شفاخانه های اسلامی است، ولی باید دانست که وسعت و بسط حوزه مزبور به پایه ای رسیده بوده است که راجع بآن یعنی در شرح حالات شفاخانه ها و نیز بر تجارب آنها اطباء زیادی مثل « ابوبکر رازی »، « امین الدوله بن تلمیند » و « ابوسعید زاهد العلما » کتابهای مستقل و جدا گانه نوشته اند. ولی افسوس که آن کتب امروز از دنیا ناپدید و لذا خوانندگان ارجمند مجبورند که بمعلومات و اطلاعات ناکافی ما قناعت نمایند.

پایان

فرقه معتزله

با

اعتزال

از فرق کثیره اسلام که تعدادشان برای تتمیم و تکمیل يك پیشگویی (۱) به هفتاد و سه فرقه رسانده شده است فقط چهار فرقه اند که زیاده از همه پیروز و غالب آمده مدتها موجود مانده که عبارتند از شیعه، سنی، معتزله و باطنیه. از این میان دو فرقه اخیر راه عدم پیش گرفته و امروز معدومند. معتزله اگرچه از جهان ناپدید شده لیکن تاسمندی در اوج ارتقاء بوده دانشمندان بزرگ، صاحبان تألیف و نویسندگان عالیقدر از میانشان برخاسته، خلفا و سلاطین مشهور این لقب را بطور فخر و مباهات برای خود اختیار مینمودند. از برکت فرقه معتزله و بآن وسیله علوم عدیده در جهان بوجود آمده اند. غرض که آنها هر چند خود باقی نمانده لیکن آثار و یادگارهای نفیس و گرانبهای زیادی از آنان در مذهب، در علم، در تألیف و در ادب هنوز موجود میباشد و روی این زمانه نمیتواند آنها را در آینده هم محو و نابود سازد. البته جای افسوس است که با زوال و محو شدن آنها تاریخشان هم محو شده و معدوم شدن واقعات يك چنین فرقه ای را باید يك حادثه بسیار افسوسناك عالم تاریخ بشمار آورد.

از این لحاظ ما بدین فکر افتادیم که راجع باین فرقه شرحی مختصر متضمن ابتداء مسلك اعتزال و پیشرفت و انتشار آن و ترقیاتی که در هر عصر نصیب آن شده است و نیز عوامل و اسباب ترقی و تنزل و غیرهم در اینجا مذکور داریم. باید دانست که اعتزال در حقیقت در زمانه اخیر صحابه پیدا شده است. چه اسلام در زمانه پیغمبر نهایت ساده و مختصر بوده است، باین معنی که در عقائد کلمه توحید و در اعمال فرائض خمس، سادگی عقائد بعد از آنحضرت هم

۱- اشاره است به خبری که از پیغمبر ص در اینباره نقل شده است. (مترجم)

فرقه معتزله

تأمدتی بحال خود باقی بوده است زیرا بارحلت وی مهم فارس و روم پیش آمده و قوای دماغی و عملی عرب تماماً مصروف مهمات ملکی بوده است، در این معرکه آرائیها مسئله اجمالی «کلمه توحید» همیشه سرسبز و تازه مانده است، چه باقوامی که بر آنها حمله میشد قبلا همین مسئله رو برو با آنها پیشنهاد میشده است. اما آن تا اینجند بوده است که خدا هست، ولی این تفصیل و باریک بینی ها، که هست چه هست؟ صفات او چه و چگونه اند؟ و حدود قدرت و توانائی او چه می باشد؟ و مانند آن نه آنوقت پیدا شده بود و نه ممکن بود پیدا بشود. باوصف احوال چون گروهی در میان صحابه بدینسان وجود داشت که بمطالعه و مشاغل علمی مصروف و تعلق و ارتباطش به مهمات ملکی کمتر بوده است از اینجا بحث و تدقیق در عقائد تا اندازه ای شروع شده و گوئی وجود فرق مختلف پایه گذاری شد. اختلافاتی که در زمان صحابه در عقائد پدید آمد پاره ای از آن بدینتراد است:

اکثر صحابه قائل بمعراج جسمانی بودند، ولسی «عایشه» زوجه پیغمبر را از آن انکار بود. «عبدالله بن عباس» معتقد بود که پیغمبر، خدا را در شب معراج رؤیت کرده است، برعکس «عایشه» که منکر آن بود، «عبدالله بن عمر» قائل بود مرده ها میشوند، ولی بعضی دیگر جداً با آن مخالف بودند، «ابوهریره» عقیده داشت که ندبه و سوگواری بر مرگ خویشان عذاب بر مرده نازل میشود، لیکن «عایشه» میگفت خیر.

راجع به اعمال چون پیرایه محسوس داشته و روزانه بآن کار میافتنده مثل وضو و نماز اختلاف نظر البته در آن بیشتر بوده است. لیکن این اختلافات در عقائد و اعمال تفرقه محسوسی پیدا ننمود، مردم همه بیک لقب یعنی لقب مسلمان خوانده میشدند، و هر یک پشت سر دیگری نماز میخوانده و دوستانه باهم ملاقات و آمیزش میکردند. در دوره اخیر «علی بن ابیطالب» یعنی در سال ۳۷ هجری وقتی که آنحضرت با «معاویه» صلح کرد و فیصله حکم را قبول نمود از میان یاران و همراهان خودش چندین هزار نفر از وی جدا شدند که «لا طاعة لغير الله» یعنی فیصله حق و باطل مذهب را نتوان مبتنی به رأی حکم و ثالث ساخت، و این اولین فسرتهای بوده است که در اسلام قائم شد، چه این مردم از تمام مسلمانان که موافق بارأی و عقیده آنان نبودند بکلی جدا شده و عقیده شان این بود کسیکه هم عقیده با آنها نیست از ربه اسلام خارج میباشد و بدین مناسبت از دائره «علی بن ابیطالب» خارج شده بنام خارجی شهرت یافتند. از این نام امتیازی اینجرف آغاز شد که بنا بر اختلاف آراء فرق و احزاب و دستجاتی جدا از هم قائم و برای آن نام جدا گانه ای قائم و برقرار کرده شود.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که هر چند وسعت دائره تمدن خود اقتضاداشت که عقائد اجمالی اسلام روزانه وسعت و بسط پیدا کند و فرقه هائی تازه و نو قائم و برقرار شوند لیکن

اعتزال

نخست فرقه هائی قائم شدند که با سیاست و مقامات سیاسی هم تماس داشته اند، خوارج از این حیث روی کار آمده، و فرقه شیعه نیز گوئی يك فرقه سیاسی بوده است. قدریه که بعد از این دو فرقه پیدا شده و بنیاد اصلی مذهب اعتزال است آن نیز از این حیث یعنی از جنبه سیاسی خالی نبوده است، و اول از همه کسیکه نسبت به قدر گفتگو کرده است «معبد جهنی» بوده است. او در زمان بنی امیه میزیست که برای استحکام مبانی سلطنت همیشه کشتار و خونریزی بوده است. بواسطه آن سفاکیها و ریختن خون مردم نارضایتی در مملکت شیوع داشته است، و چون هنوز در عرب ماده حریت و جسارت و آزادی باقی بوده است مردمان متعجب شده از سران و افسران خود سؤال کرده می پرسیدند که با وجود اسلام و مسلمان بودن چگونه این خونریزیها را رواج می دهید؟ جوابیکه بآنها داده میشد این بوده است ماهیچ نمیکنیم و آنچه وقوع مییابد فعل آن خداست «القدر خیره و شره». «معبد جهنی» هم از همین اشخاص بوده است، چنانکه یکبار نزد «حسن بصری» حاضر شده و نظریه او را خواستار شد. «حسن» گفت «کذب اعداء الله» (۱) یعنی دشمنان خدا بنی امیه دروغ میگویند. گرچه از میان صحابه کسان زیادی بودند که در مسائل مذهبی مایل نبودند اعمال نظر کنند یا عقل را در آن دخالت دهند، لیکن در مقابل اشخاصی هم وجود داشتند که هر حرفی را با مقیاس عقل سنجیده یا لا اقل عقل را در مسائل و امور مربوط به شرع عاقل و بیکار نمیداشتند و همین پایه اصلی اعتزال بوده است که روی آن جلو که میرویم کاخهای رفیع و مجللی قائم و استوار گردیده اند.

اولین مسئله اعتزال که آغاز تاریخ مذهب اعتزال است این بوده است که از آدمی کارهای ناستوده و زشتی که صادر میشود خدا نمیکند، این مسئله بلفظ قدر تعبیر میشود و همین سبب شده که آن یعنی قدریه نام دیگر معتزله شده است و باین جهت آنها خود را عدلیه لقب داده اند، چه اینکه عادل دانستن خدا منوط و موقوف بر اینست که انسان در افعال خویش مختار دانسته شود و معتزله هم چنین اند و این مسئله را اول از همه «معبد جهنی» شایع و منتشر ساخت و به همین جهت به لقب قدریه اشتهار پیدا کردند، و چون اصول اعتزال و قدریه سیاست هم تاحدی بستگی و ارتباط داشته و «معبد» علناً از حکومت بنی امیه بد میگفت «عبد الملك مروان» در سنه ۸۰ هجری او را بدست «حجاج» کشت. بعد از «معبد» «غیلان دمشقی» که نسلا قبطی بود به ترویج این مسئله پرداخت. علاوه چند مسئله دیگر را هم داخل مذهب اعتزال کرد که از جمله امر به معروف و نهی از منکر است که برای حکومت بسیار خطرناک بشمار میآمده است، و نظر باینکه «غیلان» با کمال

۱- معارف ابن قتیبه صفحه ۲۲۵.

فِرْقَه معتزله

جسارت و بی باکی دست باینکار زده بود « هشام بن عبدالملك » وقتی که بر تخت نشست اورا بدمشق طلبیده بردار آویخت . اگرچه دور « معبد » و « غیلان » که ارکان اعتزال بشمار میآمدند خیلی کوتاه بود، ولی در همین مدت کم ترقی شایانی نصیب اعتزال شده صدها و هزاران نفر این مذهب را قبول نمودند و مبانی و اصول برجسته آن مرتب شده روی کاغذ آمدند .

در همان زمان دوتن که اتفاقاً در يك سال یعنی سال ۸۰ هجری پیدا شده بودند این مذهب را بسی رونق دادند که یکی « عمرو بن عبید » بوده است و دیگر « واصل بن عطا » . نامبردگان هر دو شاگرد « حسن بصری » بوده اند، و در حلقه درس او که در بصره تشکیل میشد اکثر شرکت مینمودند . راجع باین مسئله خوارج که مرتکب گناه کبیره کافر است ، نظر به آوازه ای که پیدا کرده بود در مجلس درس « حسن » در اطراف آن صحبت شده « واصل » گفت من شوق ثالثی اختیار میکنم و آن اینکه مرتکب مزبور نه مسلمان است و نه کافر . « حسن » سخت برآشفته و اینجا « واصل » و « عمرو » هر دو برخاسته از او کناره گرفتند و خود در همان مسجد حلقه درسی برقرار کردند . از اینجا مردم آنها را معتزله خوانده و این اولین روز ایجاد این لقب یعنی « معتزله » میباشد .

این دومرد در حقیقت مشعل فروزان فضل و کمال و دست و پا زوی مذهب اعتزال بودند . « واصل » از بلغای مشهور عرب شمرده میشد و در تسلط او بر کلام همینقدر بس که چون الثغ بود یعنی حرف « را » را نمیتوانست ادا کند لذا سخن رانی که میکرد یا چیزی که مینوشت و یا میگفت عموماً از حرف « را » خالی میبود . او موجد اولی علم کلام است و اصول اولیه را همان اویان نموده است . « ابوهلال عسکری » در کتاب الاوائل بسیاری از اولیات را بطرف او منسوب داشته است ، از جمله رد بر ملاحده را مینویسد او اول بقلم آورده است . مآخذ چهار گانه مسائل فقهیه را که قرآن، حدیث، اجماع و قیاس باشد ابتدا اویان نموده است . اصطلاح عام و خاص را او برقرار ساخت و این مسئله را که نسخ در احکام ممکن است نه در اخبار او اول بیان کرده است . علامه « ابن خلکان » کتب و مؤلفات زیادی از او نام برده است که در موضوعات مختلف نوشته شده اند .

« عمرو بن عبید » علاوه بر مراتب علمی نهایت متقی و پرهیزکار و بی نیاز از دنیا بوده است . کسی از « حسن بصری » درباره اوستوال کرد، و او در جواب گفت « از کسی داری تحقیق میکنی که گومی فرشتگان او را ادب آموخته و پیغمبران تربیتش کرده اند و من کسی را که زیاده از او ظاهر و باطنش یکی باشد نیافته ام . » آمدن او در دربار خلیفه « منصور عباسی »

اعتزال

و در نهایت استغنا و بی‌نیازی و نیز جسارت و آزادی گفتگو کردن واقع ای است نهایت دلچسب که تمام وقایع نگاران نوشته‌اند. درمرگ او، خلیفه خود مرثیه ساخته و مورخان مینویسند که این شرف یعنی مرثیه نوشتن خلیفه وقت کسی را در دنیا جز «عمر بن عبید» حاصل نشده است. غرض از نکته آفرینهای «واصل» و «عمر» مذهب اعتزال نه‌سایت وسعت و بسط پیدا کرده علاوه از عدل و قدر مسائل دقیق زیادی داخل مذهب اعتزال شده و آن مسائل در تمام مملکت شایع و آوازه‌اش همه جا پیچیده تا رفته رفته آن درخود دربار خلافت هم باریافت.

«یزید بن ولید بن عبدالملک» این مذهب را علناً قبول نمود، و چون «ولید بن یزید» که در سنه ۱۲۵ هـ جلوس نموده بود بعیاشی پرداخته بواسطه افسراط در شهوت رانی «یزید ناقص» بدعوی امر بمعروف پنجین اصول مسائل اعتزال، با و اعلان جنگ داده و جمع کثیری از معتزلیان با و پیوسته (۱) و در نتیجه پیروز شده «ولید» را کشتند. از اینجا پایه حکومت تقویت یافته و اعتزال زیاده از پیش ترقی کرد. «ولید» در سنه ۱۲۶ هـ در گذشت و دولت بنی‌امیه بعد از او یعنی در سنه ۱۳۲ هـ خاتمه پیدا نمود.

خلیفه دوم دولت عباسی «منصور» اگرچه خود مایل نبود که از انتساب بیک طریقه و مملکت خاصی مشهور گردد، لیکن چون بسا «عمر بن عبید» که ذکرش در فوق گذشت از اوائل سن دوست و رفیق بوده و مدتی با هم تحصیل علم میکردند، علاوه بر آن «عمر» بخداپرستی و زهد و تقوی خاصه قناعت و بی‌نیازی مشهور بود و هر آدر عهد او یعنی «منصور» اعتزال بسط و توسعه یافت. «واصل بن عطا» رسولان و نمایندگان تمام ممالک اسلامی برای اشاعت و انتشار مذهب اعتزال فرستاد. «عبدالله بن الحارث» را بمغرب اعزام داشت و در آنجا جمع کثیری قبول این مذهب نموده و داخل اعتزال گردیدند. «حفص بن سالم» را به خراسان گسیل داشت و در آنجا بین او با «جهم بن صفوان» بانی مذهب «جهمیه» مناظره شد و «جهم» سپر انداخت. و همینطور «ایوب» را به جزیره، «حسن بن زکوان» را بکوفه، «عثمان طویل» را به ارمنیه روانه داشت. در ارمنیه جمع کثیری این مذهب را قبول کردند.

غیر از واقعات مذکوره فوق یک عامل عمده دیگر پدید آمد که سکه اعتزال را ثابت و محکم و مستقر گردانید. توضیح اینکه «منصور» بعد از تشییع مبانی حکومت باشاعت علوم و فنون توجه نمود، کتب حکمت و فلسفه را امر کرد از السنه هندی، یونانی و سریانی ترجمه کنند و تراجم مزبور مورد حسن قبول واقع شده ذوق و مشرب علمی و

۱- اعتزال یزید و همراهی کردن معتزلی‌ها را با و مسعودی در حالات یزید بیان کرده است.

فرقه معتزله

فلسفی در کشور رواج پیدا نمود. یهود، عیسوی، ایرانی رعایای حکومت بطرف آن زیاد توجه نمودند، و در نتیجه نکته چینی و رد و ایراد بر مسائل اسلام شروع گردید. «منصور» مناسب ندانست که باشمشیر از آن جلو گیری نماید، بلکه بحث و گفتگورا بطور عموم اجازت داد. فقها و محدثین اسلام در مقابل مخالفین و صاحبان ادیان با اخبار و روایات جلو آمده، ولی از منقولات چه کاری ساخته بود؟ در آخر که معتزلیان وارد میدان شدند توانستند بادلایل و براهین عقلی مذهب را ثابت کنند، چنانکه در اکثر معرکه ها صاحبان ادیان بیگانه را شکست دادند، و چون معلوم شد برای حمایت اسلام اعتزال تا ایندرجه مفید و کارآمد میباشد، مردمان ممتاز کشور بطرف آن اقبال نموده صدها و هزارها آدمی معتزلی شدند. بعد از «منصور» «مهدی» جلو آزادی را گرفت، «هارون خلف الرشید مهدی» هم گرچه از حکمت و فلسفه بی بهره بوده است اما چون دربار خلافت بدست برمکیان بود و آنان منتها درجه آزاد منش و علم دوست بودند اعتزال با قدم متین و آهسته جلو میرفت. در اواخر باشاره فقها «هارون» مجلس مناظره را بطور قطع امر کرد بستند. (۱) و با این عمل ترقی و پیشرفت معتزله هم گویی دوچار وقفه شد، لیکن وقتیکه «مأمون» بر تخت نشست این نقصان کاملاً تدارک و جبران شده «مأمون» خود بمذهب اعتزال گروید، و با کمال آزادی و رغبت و میل آنرا قبول نموده تمام علمای بزرگ و زبردست معتزله وارد دربار شدند. «ابوالهذیل علاف» و «نظام» استاد «مأمون» بودند و خلیفه نهایت درجه بایشان ادب و احترام مینمود. «علاف» و «نظام» هر دو استاد بزرگ حکمت و فلسفه بودند. «مأمون» مخصوصاً اینرا در شأن «ابوالهذیل» میگفت که «اظل ابوالهذیل علی الکلام کاظلال الغمام علی الانام» یعنی «ابوالهذیل» بر کلام سایه انداخته است همانطور که ابر بر آدمی سایه می اندازد.

تعصب فقیهانه و ردع و منع «هارون» اینرا ذهنی اجانب و اقوام بیگانه کرده بود که مذهب اسلام در مقابل منطق و عقل نمیتواند مقاومت و ایستادگی نماید، و این سوءظن و بدگمانی بجائی رسید که درارباب مذاهب بیگانه این خیال پیدا شد که اسلام بزور شمشیر در دنیا انتشار یافته است. «مأمون» که از آن آگاه شد مجلس مناظره عظیمی تشکیل داد و امر کرد از همه جوانب و اطراف پیشوای هر مذهب و ملت را دعوت نموده از جمله «یزدان بخت» رئیس مذهب مانویه از ری دعوت شده بود. (۲) در اینجاست کس بطور عموم اجازت داشت که با کمال آزادی سخن گوید. «مأمون» فقط «ابوالهذیل علاف» را در اینجا از طرف مسلمانها تعیین نمود. و خلاصه او یعنی «ابوالهذیل» «یزدان بخت»

۱- به ملل و نحل احمد بن مرثی رجوع شود. ۲- فهرست ابن الندیم.

اعتزال

را در مناظره مجاب ساخته و مسلمین فاتح در آمدند . (۱)
«مأمون» در تمامی بلاد مجالس مناظره برپا نمود و مردم هر مذهب و ملت را اجازه بحث و مناظره داد. در این مجالس و مجامع هر جامع معتزلی ممتاز بنظر میآمد و اسلام در حقیقت بدینجهت آنوقت از صدمه بزرگی محفوظ ماند .

بواسطه قوه بیان و حسن تقریر «ابوالهذیل علاف» بیش از سه هزار تن اسلام آوردند. «ابوالهذیل» و «نظام» اصول چندی در مذهب اعتزال بر علم کلام افزودند که تفصیل آن خواهد آمد. بعد از «مأمون» «معتمد» و بعد از «معتمد» «واثق» بر تخت نشستند که هر دوی آنها معتزلی بودند ، و این سبب شد که بر قوت اعتزال بسی افزود .

در دربار «معتمد» و «واثق» «قاضی احمد بن ابی داود» قدرت و نفوذی بکمال داشته و بعبارت روشن انتظام تمام امور بدست او بوده و بیصلاحدید او امری صورت نمیگرفته است . قاضی مشارالیه معتزلی بوده و بیک واسطه افتخار شاگردی «واصل بن عطا» را داشته است . نفوذ و اقتدار مذهب اعتزال در زمان او به پایه ای رسید که تا آنوقت در تمام دوره های اعتزال سابقه نداشته است .

بعد از «واثق» «متوکل» اگرچه در نتیجه تعصب مذهبی جلو هر گونه ترقیات عقلانی را گرفت ، لیکن در تمام ممالک اسلامی این مذهب اساساً طوری محکم و ریشه پیدا کرده بود که جلو گیری و ممانعت تعصب آمیز «متوکل» یا اقدامات خصمانه او نتوانست تنزلی در ارکان آن وارد سازد . چنانکه تا قرن چهارم این مذهب یعنی اعتزال در نهایت اقتدار باقی بوده متکلمان ، مفسران و ادیبان نامی عالی مقامی پیدا شدند که کتب و تألیفات آنان هنوز در مجامع علمی ارزشی بسزا داشته و آخر از همه «ابوعلی جیائی» است که در سنه ۳۰۳ هـ در گذشته است و باید دانست که بعد از او امامی در اعتزال بدان پایه نیامده است. از میان ممالک اسلامی در اسپانیا فلسفه و عقلیات بعوام نهایت ناپسند میآمده است تا اینکه اگر شخصی بنام فلسفه منسوب میشد بمشکل میتوانست در بازار عبور کند . «حکیم ابن رشد» بدین جرم مجبور به جلاء وطن شده و تبعید گردید . در شام هم فلسفه و علوم عقلی هیچوقت رونق نداشت ، و بدین لحاظ پیشرفت نکردن اعتزال در این دو کشور محل تعجب نخواهد بود. حال هندوستان هم تقریباً همین بود که گفته شد و تا چندین قرن علوم عقلی قدم بآنجا ننهاد .

از زمان تیموریان پایه منطق و فلسفه نهاده شد ، لیکن آنوقت مذهب اعتزال خود ناپدید شده و از بین رفته بود ، وجهت و علت آن در سطور آینده خواهد آمد .

۱- ملل و نحل احمد بن مرتضی، در ذکر مأمون .

فرقه معتزله

در آغاز قرن چهارم «ابوالحسن اشعری» بروی کار آمد. وی شاگرد «ابوعلی جبائی» بوده است. این مرد مدتی معتزلی بوده و یک روز سربك مسئله مربوط باعتزال از «جبائی» کناره گرفته، سپس از اعتزال توبه کرده سنی و شافعی شد. فقها و محدثین که به منطق و فلسفه نا آشنا بودند و بدین واسطه از معتزلیان همیشه اجتناب و دوری میکردند وجود «ابوالحسن اشعری» را مغتنم شمرده دودستی باو چسبیدند و تألیفات و نوشتجاتش را که بررد مذهب اعتزال بود در تمام کشور انتشار دادند و چون در این کتابها بیشتر بقرآن و حدیث حواله داده شده بود لذا در میان توده عوام رواج پیدا کرده قدرت و نفوذ معتزله شروع بکاهش نمود. معذالك تا آخر قرن چهارم هیچ صوبه و استان بلکه ضلع و برگنه‌ای خالی از معتزلی نبوده است، چنانکه علامه «بشاری» که در سده مذکوره فوق بدوردنیا سفر کرده است نسبت بمعتزله در اماکن و مقامات ذیل چنین مینویسد:

عرب - تمام سکنه و باشندگان سواحل سروات و نیز حرمین خصوصاً عمان معتزلی میباشند.

عراق - اینجا هم معتزلی اند ولی غلبه با حنبلی‌ها و شیعیان است.

غور - در موضع عانته معتزلی اکثریت دارد.

مصر - در فسطاط نفوذ و اقتدار معتزله زیاد است.

خراسان - در دهات، زعفرانیه (زعفرانیه در حقیقت شاخه‌ای است از اعتزال) زیاد هستند.

فارس - معتزله و شیعه بکثرت وجود دارند.

کرمان - در سیرجان اکثر معتزله اند.

خوزستان - در آنجا معتزلی نسبت بتمام دنیا بیشتر میباشند.

«امام ابوالحسن اشعری» در سده ۳۳۰ هـ - ق در گذشت و مذهب او در عراق

(سنه ۳۸۰ هـ) شروع به ترقی نمود. در مائه پنجم چند تن از علمای بزرگ مثل «قاضی

ابوبکر باقلانی»، «ابن فورک»، «ابواسحق اسفرائینی»، «ابواسحق شیرازی» و

«امام غزالی» در تأیید و نصرت این مذهب کتب زیادی نوشته و به تفسیق و تکفیر معتزله

پرداختند، و چون آنوقت از سلطنت عباسیان جز نام چیزی باقی نمانده بود و بواسطه

سلجوقیه و غیره آزادی مذهبی یکباره از میان رفته در ترویج اصول اشعری و طریقه و مسلک او

کوشیدند که اعتزال را بجبر و عنف بکلی از میان بردارند و محو و نابودش سازند، این بود

هرگونه ظلم و جور بر معتزلیان روا میداشتند، و آنها جرئت نمیکردند که افکار و

خیالاتشان را ظاهر سازند.

«محمد بن احمد» که از دانشمندان بزرگ معتزلی است و در سال ۴۷۸ هـ - ق

در گذشته است مدت پنجاه سال خانه نشین بوده است. «زمخشری» صاحب تفسیر کشاف

اعتزال

چون معتزلی بود نتوانست در مرزوبوم خود بآرامش زیست کند ناچار بیکه مهاجرت نمود، چنانکه در یک جای کتاب تفسیر خود آنرا تذکر داده است.

زمانیکه «غزالی» در بغداد مدرس مدرسه نظامیه بود «محمد بن تومرت» از مراکش بآنجا آمده و در سلك تلامذه او قرار گرفته عقائد اشعری را از وی فرا گرفت. این مرد در مراجعت از بغداد تأسیس سلطنت نموده و بعد از مرگ او «عبد المؤمن بن علی» جانشین وی شده پادشاه تمامی مغرب و اندلس گردید. «محمد بن تومرت» عقائد اشعری را به «عبد المؤمن» احاله داده و او در سلطنت خود آنرا رواج داد و مخصوصاً حکم کرد که هر کس منکر آن شد مقتول شود. چنانکه در تمام مغرب و اسپانیا بعد از خونریزیهای سخت بغیر از مذهب اشعری از هیچ فرقه نام و نشانی هم نبوده است. (۱)

«سلطان صلاح الدین» فاتح بیت المقدس در کودکی پیش «قطب الدین مسعود» نیشابوری درس خوانده بود و او اشعری مذهب بوده است. «صلاح الدین» وقتیکه بحکومت رسید مذهب اشعری را بجبر و عنف در تمام محروسه حکمرانی خود جاری کرد.

در قرن هفتم مغولان و ترکان بغداد و دنبال بغداد نه تنها شهرهای دیگر بلکه تمام قوای عقلی و دماغی مسلمانان را نابود و تباه کرده، مدت ها آن ممالک بحال تباهی باقی ماند تا پس از مسلمان شدن ترکان دوباره شروع به نشو و نما نمود، لیکن تشریقات عقلانی سابق بالکل راه عدم پیش گرفته دیگر نتوانست عود کند. باید دانست که «ترك» در خصایص عقلانی ضعیف بلکه صفر بوده و از شمیر نسبت بقلم بیشتر کار می گرفته است و چون بعد از سده ششم در تمام دنیای اسلامی یعنی هند، خراسان، فارس، عراق، مصر، شام، آسیای صغیر، قسطنطنیه و غیره همه جا ترك و ترك نژاد بودند لذا مذهب دقیق و باریکی که نسبت به شمیر بیشتر بقلم مناصبت میداشته ممکن نبود دوباره زنده بشود.

۱- مقریزی صفحه ۳۵۸.

پایان

ابن رشد^(۱)

نام «محمد بن احمد بن محمد بن رشد» است، کنیت ابوالولید و لقب حفید میباشد. خاندان وی در اندلس بسیار معزز و گرامی بشمار میآمده است. جدش «محمد بن رشد» در سنه ۴۵۰ هـ مطابق با سنه ۱۰۵۸ م پیدا شده و تسلطش در علم فقه به پایه ای بود که قاضی القضاة قرطبه معین شده و مردم برای حل مسائل فقهی از راههای دور بنزد او میآمدند. «ابن - فران» که امام مسجد جامع قرطبه بود از فتاوی او مجموعه ای مرتب کرده بود که يك نسخه آن در يك خانقاه «سان فیکتور» اسپانیا بوده و حالیه در کتابخانه پاریس میباشد.

۱- جای تعجب است که در تواریخ و تذاکر اسلامی از حالات ابن رشد خیلی کم یافت میشود. «ابن ابی - اصیبه» از آن بطور مختصر تذکر داده و در نفع الطیب از آنهاهم مختصر تراست. ابن الآبار اندلسی نیز از اجمال کار گرفته است. تمام این کتابها اکنون جلوما قرار دارند. کتابهای ذهبی و انصاری را مانده ایم لیکن عبارات آنها را پروفیسور رینان نویسنده فاضل و محقق فرانسوی نقل کرده است و در آنهاهم تفصیلی که شایان ابن رشد باشد وجود ندارد. عالم مشارالیه در حالات خصوص ابن رشد کتاب قطوری بزبان فرانسه تألیف و منتشر کرده که حالات و سوانح عمری ابن رشد در آن بتفصیل ذکر شده اند. باید دانست که برای رینان موقع مهمی که حاصل بوده اینست که شاگردان یهودی ابن رشد در باره استاد خود آنچه نوشته بودند تمام در دسترس او بوده است. نویسنده مشارالیه در پیرامن فلسفه ابن رشد هم بتفصیل بحث کرده و بدینجهت ضخامت و حجم کتاب متجاوز از پانصد صفحه شده است. يك مورخ مسیحی در بیروت در کتاب آثار البلاد خود بمذکر آن تذکره ابن رشد را قدری مفصل نوشته است، پروفیسور انطون در حالات ابن رشد کتابی مستقل بزبان عربی تألیف کرده است که اخیراً در اسکندریه منتشر شده است. لیکن غرض اصلی این نویسنده جدال بایک عالم مسلمان (یعنی شیخ محمد عبده) بوده است. چنانکه اصل مقصد را از دست داده تمامی کتاب مشحون بمجادله و مشاطه است. در زبان هندوستانی (اردو) هم کتابهایی راجع به ابن رشد در این اواخر انتشار یافته اند.

ابن رشد

وی مقرب دربار سلطنت و اکثر در حل و عقد امور مملکت شرکت داشته است. در آن زمان حریف مقابل مسلمین «الفونس» بود که اکثر به اندلس حمله میکرده است و چون عیسویان اندلس با مساعدت و کمک میگردند کامیاب هم می شده است. «محمد بن رشد» در سنه ۱۱۲۶ ع بدینغرض بمراکش سفر کرد که از سلطان مراکش درخواست نماید که عیسائیان را از اندلس اخراج کند و آنها را در افریقیه سکنی دهد. سلطان این نظریه او را پسندیده و تصویب کرد و در نتیجه هزاران عیسوی از اندلس خارج شدند و آنها را در طرابلس غرب سکنی دادند. «محمد بن رشد» در سنه ۵۳۰ هـ - ق مطابق سنه ۱۱۲۶ ع درگذشت و «احمد» فرزند «محمد بن رشد» (ولادت ۱۰۹۴ ع) بر اثر لیاقت شخصی جای پدر را گرفت و قاضی قرطبه معین شد. او در سنه ۱۱۶۸ ع درگذشت و فرزندش بجای گذاشت که تألیفات او امروز بزرگترین یادگار علمی اسلام میباشد. باری «ابن رشد» در سنه ۵۳۰ هـ - ق مطابق سال ۱۱۲۶ میلادی یک ماه پیش از فوت جدش در شهرستان قرطبه بدنیا آمد. نظر باینکه علم خاندانی بوده است نزد والد خود شروع به تحصیل نمود. در آن زمان کتاب مشهوری در حدیث بنام «موطا» موجود بود که راوی اول آن «یحیی صهودی» ساکن اسپانیا بوده و بدینجهت آنچنان قبولی عام حاصل کرده بود که تالی قرآن بشمار میآمد. تعلیم «ابن رشد» اول از همه از آن کتاب شروع شده و او مخصوصاً آنرا از بر کرده به والد تحویل میداده است. وی علم حدیث را از یک عده از اساتید این فن مثل «ابو جعفر بن عبدالعزیز»، «ابو عبدالله رازی»، «حافظ ابوالقاسم بشکوال» و غیرهم فرا گرفته و فقه را پیش «حافظ ابو محمد بن رزق» تحصیل کرد. زبان و ادبیات عربی در برنامه تعلیمات اندلس اجباری بوده است و او آنرا با جدیت و شوق تمام تحصیل کرده به پایه ای که دیوان «ابو تمام» و «متنبی» را بگفته «ابوالقاسم طلیسان» مخصوصاً حفظ داشته است. پس از تکمیل این علوم به تحصیل طب پرداخت. استاد این فن در آن زمان «ابو جعفر بن هارون ترجالی» بوده است. مشارالیه ساکن اشبیلیه و از اصیل زادگان آنجا بشمار میآمد، وی در تألیفات «ارسطو» و دیگر حکمای متقدمین ماهر بوده و علاوه بر رشته های نظری در معالجات هم شهرتی بسزا داشته است، و از اینرو در دربار سلطان وقت یعنی «یوسف بن عبدالعزیز» مشغول خدمت بوده است. «ابن رشد» مدتی پیش «ابو جعفر» تحصیل علم طب کرده و گذشته از طب علوم دیگری هم از او فرا گرفت که شرح خواهد آمد.

حالت علمی اسپانیا و تحصیلات فلسفی ابن رشد

مورخین عرب بالاتفاق مینویسند که تحصیل فلسفه در اندلس بطور عموم غیر ممکن بوده است. و اگر این گفته صحیح باشد پیداشدن حکمایی مانند «ابن رشد»، «ابن طفیل» و

ابن رشد

« ابن باجه » در آن سرزمین برخلاف اسباب تاریخی مییابد و لذا این عقده را میخواستیم قبل از حل نمائیم .

حقیقت اینست که وضع و حالت زندگانی علمی مسلمین اسپانیا نسبت به شرق و ممالك مشرق زمین بالکل جداگانه بوده است . در ممالك مشرق علوم و فنون از عباسیان شروع شده و مرکز آن هم در بغداد بوده است . خمیرمایه حکومت عباسی اقوام ایرانی و عیسائی بودند و اقسام ادب و نوشتجات آنان تا آنوقت زنده و موجود بوده از مخالطت و آمیزش با آنها علوم و فنون اسلامی رنگ فلسفه بخود گرفت ، و هر چند محدثین و فقها تا مدتی از آن اجتناب نموده ، لیکن در آخر مذهب و فلسفه باهم مثل شیر و شکر آمیخت که امروز عقائد را از فلسفه جدا کردن بمشابه ناخن را از گوشت جدا کردن است . لیکن حالت اسپانیا بکلی خلاف آن بوده است . ترکیب حکومت اسلامی در آنجا بالکل عربی خالص یعنی سواى عرب شائیه قوم دیگری نبوده است . قبائل عرب بدان کثرت با آنجا رفته و سکنی گزیده بودند که اسپانیا جزوی از حجاز و نجد شده بود . از اقوام مفتوحه ادب و نوشتجات علمی یا هیچ موجود نبود و یا اگر بود بقدری ضعیف بوده است که نمیتوانست اثری بر ادبیات فاتح بخشد ، و از میان مذاهب در آنجا مذهبی که رواج داشت مذهب مالکی بود که مظهر ساختمان روحی و مغزی عرب بوده است و روی این عوامل و اسباب در آب و هوای آن سرزمین عربیت و در عربیت مذهب و در مذهب تصلب و تقشف ریشه کرده و در نتیجه عوام هر که را مشغول منطق و فلسفه میدید و یا را کافرو زندق خوانده و اگر رقره ای از فلسفه از زبانش در میآمد بدون اینکه از حکومت چاره آنرا بخواهند خود بحیات او خاتمه میدادند .

علامه « مقریزی » در نفع الطیب چنین مینویسد :

« كلما قيل فلان يقرأ الفلسفة اطلقت عليه العامة اسم زنديق فان زل في شبهة رجموه بالحجارة و حرقوه قبل ان يصل امره الى السلطان » معنی اینکه هر وقت گفته میشد فلان شخص به فلسفه اشتغال دارد توده ناس او را زندق و کافر خوانده و قبل از آنکه قضیه بسلطان ارجاع شود تا جلوگیری کند سنگسارش کرده یا در آتش انداخته میسوزانیدند .

با وصف این احوال چون با شرق روابط و مناسبات علمی برقرار بود ، یعنی از اسپانیا کسانی بقصد تحصیل علم بمشرق سفر میکردند و اشخاصی هم از ارباب دانش و فضل و کمال اینجا بامید قدردانی بمغرب میرفتند در مراکش و اسپانیا هم گاهگاهی از فلسفه بارقه ای بنظر میآمده است و اول از همه علائم و آثار این فتنه از قرن سوم هجری در آن نواحی ظهور پیدا میکند . « اسحق بن عمران » از طبیبان مشهور بغداد در زمانه « زیاده الله بن - تلب » به افریقه رفته و در همانجا سکونت اختیار میکند . علامه « ابن ابی اصیبه » در

شرح حال او مینویسد او اول کسی است که از دولت وی مردمان بلاد مغرب به فلسفه آشنا شدند. توضیح اینکه «ابن سلیمان» پیش «اسحق» به تحصیل علوم عقلی پرداخته در فنون فلسفه مرتبه کمال را حائز گردید و کتابهایی در الهیات نوشت که نام آن «بستان الحکمة» بوده است و نیز کتابی در منطق بنام «مدخل» از او موجود میباشد. لیکن هنوز این فتنه کاملاً خارج بوده است، یعنی حدود خصوص اسپانیا از این آشوب پاک و خبری از آن نبوده است تا آنکه زمانه خلیفه «المستنصر لدین الله» فرارسید که افدلس را از تمام علوم و فنون دنیا معذور ساخت. او در سنه ۳۵۰ هـ بر تخت نشست و با جدیت تمام بتربیت علوم و فنون پرداخته و نهایت اهتمام را در این باره مبذول میداشت. این خلیفه رسولان و نمایندگان بیخارج یعنی بهر يك از بلاد مشرق اعزام داشت که کتابهای نفیس و نایابی که در هر جا بدست میآیند برای کتابخانه سلطنتی تهیه کرده ارسال دارند. هنوز شباب علمی عباسیان بود معذک با وسعت نظر رقیبانه خلیفه «حکم» نتوانست بر ابری نماید و کوشش او مخصوصاً این بوده است که کتب نادری که در خاور زمین نوشته میشود قبلاً یعنی قبل از بغداد به اسپانیا فرستاده شود، چنانکه وقتی شهرت یافت علامه «ابوالفرج اصفهانی» کتاب «الآغانی» مینویسد نمایندگان «حکم» پیش از تمام شدن کتاب بر حسب دستوری که داشتند هزار اشرفی به نویسنده تقدیم کردند که اولین نسخه کتاب که حاضر شد برای کتابخانه سلطنتی محفوظ گذارده شود. مالیات اسپانیا در آن زمان از پنجاه میلیون متجاوز بود، ولی برای شدت علاقه فرهنگی و شوق علمی «حکم» کفایت نمینمود.

صاحب نفع الطیب چنین مینویسد «كان يستجلب المصنفات من الاقاليم والنواحي حتى ضاقت عنها خزائنه» یعنی از تمام ممالك و بلدان جلب کتب و رسائل مینمود تا این حد که خزانه شاهی نمیتوانست تحمل آنرا بنماید.

در وسعت کتابخانه و تعداد کتبی که «حکم» گرد آورده بود کافی است همینقدر گفته شود که هشتاد صفحه فهرست یعنی فهرست کتابخانه، اختصاص به اسامی دیوانهای عربی تنها داشته است. علامه «مقری» تعداد کتب را من حیث المجموع چهارصد هزار نوشته است. اهمیت این تعداد باز وقتی فزون مییابد که تصور شود این کتابها بیشتر منتخب و از نوادر کتب بوده اند، چه اینکه «حکم» خود نهایت درجه بصیر و ناقد فن بوده است. مورخین مینویسند کتابی شاذ و نادر بوده است که از مطالعه «حکم» نگذشته باشد و یا نسب مؤلف کتاب و سال وفات او را و نیز مطالب سودمند دیگری مربوط بکتاب پشت آن ننوشته باشد. (۱)

۱- تمامی این حالات در نفع الطیب و نیز در کتاب سوانح عمری ابن رشد تألیف پرفسور رینان فرانسوی درج است.

ابن رشد

در این کتابخانه اکثر کتب فلسفه از مشرق و ممالک شرقی خواسته و جمع آوری شده بود و همین کتابها عامل مهمی برای ترویج فلسفه گردیدند. (۱)

بعد از «حکم»، «هشام» جانشین وی گرچه مخالف و دشمن فلسفه در آمد، و تادمی بعد از او کسی از فلسفه سرپرستی نکرد، لیکن «حکم» گروهی از حکما و فلسفه دانان بوجود آورده بود که سلسله آن تازمانه اخیر باقی و برقرار بوده است. «احمد» و «عمر» دو برادر حقیقی درس ۳۳۰ هـ برای تحصیل علم عزیمت به بغداد نموده و درس ۳۵۱ هـ یکسال بعد از جلوس «حکم» از آنجا مراجعت کرده وارد اسپانیا شدند. «حکم» هر دوی آنها را جزء درباریان خاص خود نمود. فاضل شهید دیگر بنام «محمد بن عبدون الجیلی» نیز بدین قصد یعنی بقصد تحصیل علم درس ۳۴۷ هـ به ممالک مشرق سفر کرده و نزد «ابو سلیمان محمد بن ظاهر بن بهرام سیستانی» که در آن زمان در منطق یدی بسزاداشت تحصیل منطق نمود. او درس ۳۶۱ هـ به اندلس برگشت و «حکم» او را هم وارد خدمت نمود و بکار واداشت. در دربار «حکم» عده زیادی از فلسفه دانان دیگر هم وجود داشت که از میان آنها «احمد بن حکم بن حفصون» و «ابو بکر احمد بن جابر» شهرتی بسزا داشته اند. این اشخاص خود و شاگردان مستقیم و غیر مستقیم آنها خاندان مستقلی از حکما و فلاسفه قائم و برقرار کردند تا اینکه «ابو عبدالله الکتانی» (وفات سنه ۴۲۰ هـ - ق) وقتی که خواست به تکمیل علم منطق پردازد علاوه بر «محمد بن عبدون جیلی» جمع کثیری از فلسفه دانان و حکما مثل «عمر بن یونس»، «احمد بن حکم»، «ابو عبدالله محمد ابی راهیم الفاضلی»، «ابو عبدالله محمد بن مسعود»، «محمد بن میمون»، «ابو القاسم فید بن نجم»، «ابو الحارث اسقف»، «ابو مرین بجائی» و غیرهم موجود بودند و «ابو عبدالله» افتخار شاگردی همه آنها را حاصل کرده است.

یکی از وقایع خاص در این رشته که قابل ملاحظه است اینکه «حکم» علاوه بر مسلمانان از نصاری هم سرپرستی نموده و بیشتر عالمان یهود و نصاری را داخل خدمت کرده و آنان را به رتبه و مقامی رسانید که دیگر در علوم مذهبی دست نگر بغداد نبودند.

بگفته «ابن ابی اصیبه» یهودی اسپانیا تازمانه «حکم» در مسائل فقهی و رسوم مذهبی خود محتاج یهود بغداد بوده است و از همانجا دستور یافتوا میخواست است. لیکن وقتی که «حسدای بن اسحق» عالم زبردست یهود را «حکم» به دادن اعتبارات هنگفت زیاد بی نیاز کرد او از ممالک شرق باصرف زر خطیر تمام کتب و تواریک مذهبی را خواسته

۱- ابن ابی اصیبه در شرح حال ابو عبدالله الکتانی.

وازهما نوقت یهود اندلس از بغداد بی نیاز گردید . (۱)

«حکم» دائرة تعلیمات را نهایت درجه وسعت داده و در نتیجه مطالعه فلسفه و فراگرفتن علوم عقلی در میان یهود و نصاری و نیز میان مسلمین رواج پیدا نمود و یک فایده عمده آن این بود که بین این فرق باهم روابط و مناسبات علمی برقرار گردید . یهود و نصاری اول هم از شاگردی مسلمین عارنداشتند ولی آنوقت مسلمانان راهم از شاگردی اجانب یعنی غیرمسلمان هیچ ننگ و عار نبوده است .

شما در شرح احوال بسیاری از علمای مبرز اسلام میخوانید که در طب و فلسفه شاگرد عالمان مسیحی بوده اند، که علاوه بر توسعه معارف يك فائده بزرگ آن این بود که پناهگاه محفوظی برای فلسفه بدست آمد، چه اینکه هر وقت آشوبی که علیه تعلیم و تعلم فلسفه بیامیشت محدود به مسلمانان بوده است ، و گرنه کسی در این باب متعرض یهود و نصاری نمیشده است . و آن نتیجه ای که داد این بوده است که بعد از «حکم» وقتیکه فلسفه بی سرپرست ماند و آزادی تعلیم علوم عقلی و فلسفه از بین رفت ابدأ آن بر یهود و نصاری تأثیر نداشت . چه آنها از روی آزادی فرهنگی که داشتند بدون اینکه کسی متعرض آنها باشد بدستور مصروف تعلیم و تعلم فلسفه بودند .

بعد از «حکم» فلسفه تا چندین قرن از عنایات شاهانه محروم ماند تا اینکه سلطنت «موحدین» بروی کار آمد . این سلطنت بدست «محمد بن تومرت» که خود از اهل علم و شاگرد «امام غزالی» بود تأسیس یافت . مذهب خلافت اندلس تا آنوقت در اصول عقائد حنبلی یا مجسمی و در فقه مالکی بوده است ، و قتیکه سلطنت موحدین برقرار شد چون بانی سلطنت خود اشعری بود مذهب دربار و سلطنت هم اشعری قرار گرفت . و چون مذهب اشعری تا یک حد بواسطه «امام غزالی» صیغه عقلانی و معقولات داشته است چندان تعصبی با فلسفه در کار نبوده است . «عبد المؤمن» اول پادشاه سلسله مزبور بعلوم و فنون توجه نموده و «عبد الملک زهر» را که از دانشمندان بزرگ عصر خود بود جزء مقربین خاص قرارداد . بعد از «عبد المؤمن» «یوسف بن عبد المؤمن» که در سنه ۵۵۰ هـ ق بر تخت نشست دوران «مأمون الرشید» و «حکم» را بیاد میآورد . او خود از اهل فضل و دانش و در علوم عربیه کامل بوده است . صحیح بخاری را حفظ داشت و در فقه نیز مهارت داشته است . او بعد از فراغت از این علوم به فلسفه توجه نموده کتابهای فلسفه را از اماکن و جاهای دور خواسته و «ابن طفیل» را که در فلسفه با «ابن سینا» همسری مینمود ندیم

۱- طبقات الاطباء ترجمه حسدای بن اسحق.

ابن رشد

خاص مقرر نمود، و مأمورش کرد که صاحبان علم و هنر را از جوانب و اطراف طلبیده و به خدمات و کارهای علمی منصوب دارد. «ابن طفیل» ائمه فن و ارباب دانشی که جمع کرد از میان آنها یکی هم «ابن رشد» حکیم نامی بوده است. (۱)

از میان فوق و وقایعی که ذکر شد میتوان فهمید که در آن زمان، زمانه‌ای که «ابن رشد» نشو و نما یافته است مشرب و مذاق فلسفی در مملکت آغاز شده بوده است. علاوه بر آن عوامل و اسباب متعدد دیگری بوده که او را بطرف فلسفه ترغیب و تشویق نموده اند. اساتیدی که او پیش آنها تحصیل کرده بود بیشترشان بفلسفه هم آشنا بوده، از جمله «ابو جعفر بن هارون» که در خدمت او مدت‌ها استفاده کرده است در علوم عقلیه مهارت داشته است. «ابو بکر بن عربی» که استاد او در علم فقه و شاگرد «امام غزالی» بود از طریق آشنا بودن بعلم کلام به فلسفه آشنا بوده است.

بطوریکه معلوم میگردد در «ابن رشد» از همان اوان تحصیل شوق حکمت و فلسفه پیداشده بود. «ابن ابی اصیبعه» در شرح حال «ابن باجه» مینویسد که «ابن رشد» پیش او تلمذ کرده است. «ابن باجه» در سنه ۵۳۳ هـ - ق در گذشته است و «ابن رشد» در سنه ۵۲۰ هـ بدنیا آمده است، بنابراین «ابن رشد» در وفات «ابن باجه» سیزده ساله بوده است. از میان شیوخ فلسفه مربوطه به «ابن رشد» حالات «ابن باجه» بطور خاص قابل ذکر میباشد، چه بدینوسیله حیات علمی «ابن رشد» نیز بر ما روشن میگردد.

نام «ابن باجه» «محمد بن یحیی بن باجه» است، او در «سرقسطه» بدنیا آمده است و در همانجا تعلیم و تربیت یافته است. شهرتش در فضل و کمال از همان آغاز شباب به پایه‌ای بوده است که «ابو بکر بن ابراهیم صحرای» امیر سرقسطه او را وزیر خود تعیین نمود، لیکن شهرت «ابن باجه» هر قدر در تمایل و علاقه بفلسفه فزونی مییافت همانقدر مورد سوء ظن و بدگمانی عوام قرار میگرفت. در آن زمان امیران «بنو هود» در این صفت مشهور بودند که آنها تشویق و قدردانی از حکما و فلاسفه را بر رضایت و خوشنودی عوام مقدم میدانند. «ابو بکر» را با امیران «بنو هود» دعوی همسری بوده است، لذا او هم چند روزی از عوام پروا ننمود، لیکن نتیجه این شد که در قشون اغتشاش و انقلابی رویداده جمع کثیری از ترکان ترك ملازمت کرده رفتند، اینجا «ابن باجه» مجبور شده دربار را ترك گفته و به مراکش رفته خدمت و ملازمت دربار «ملثمین» را اختیار نماید. در اینجا از او قدردانی کامل بعمل آمده لیکن اجل مهلت نداد و در سنه ۵۳۳ هـ در گذشت. در «آثار

۱- رجوع شود به ابن خلکان در ذکر یوسف بن عبدالمؤمن.

ابن رشد

الادهار»، «امیر رکن الدین» از کتاب زبدة الفکره فی تاریخ الهجرة «بیرس» نقل کرده است که مردم او را روی کینه و حسد زهر داده کشتند، و این روایت صحیح باشد یا نه ولی اینقدر مسلم است که عوام دشمن جان او شده بودند، چنانکه علامه «ابن ابی اصیبعه» مینویسد: «بلی بمحن کثیره و شذاعات من العوام و قصدوا هلاکه مرات» یعنی بمصائب و آلام زیاد و نیز شذاعتی از عوام مبتلا شده و مکرر درصدد قتل او افتادند.

«ابن باجه» در علوم عقلی بدرجه ای کامل بود که ارسطوی اندلس نامیده میشد و در ممالک شرقی هم غیر از «فارابی» و «کندی» کسی همپایه او نبوده است. او علوم و فنون را ترقی و توسعه ای که داده است افسوس که اینجا جای تفصیل آن نیست ولی میتوان آنرا در این عناوین بطور اجمال بیان نمود:

- ۱- برچندین کتاب «ارسطو» شرح نوشته است.
- ۲- کتابهای مستقلی در شرحهای فلسفه نوشته است که تحقیقات و نظریات شخصی خود را در آنها درج کرده است و تفصیل آن در طبقات الاطباء مذکور وما خوانندگان را بآنجا حواله میدهم.
- ۳- برخلاف «امام غزالی» ثابت کرده است که علوم نظری برای ادراک حقایق کافی میباشد و هیچ ضرورت و حاجتی بعلوم کشفیه نیست.
- ۴- کتابی بسیار محققانه در موسیقی نوشته و آهنگ های چندی شخصاً ایجاد کرده است.

کاری که «ابن باجه» شروع کرده بود «ابن رشد» آنرا بانجام رسانید، و این بکلی قرین قیاس است که شاگرد به رهنمائی استاد قدم باین وادی پرخطر نهاده است و این منزل پرخطر را طی نموده است. (۱)

در اینموقع این واقعه را با کمال تأسف بایستی اظهار دارم که کتابخانه های اسلامی از تصانیف «ابن باجه» بکلی خالی است. البته در اروپا علائم و آثاری از آن هست. چنانکه رساله هائیکه او در منطق نوشته بود در کتابخانه اسکوریا ل اسپانیا محفوظ میباشد،

۱- شرح حال ابن باجه را ابن ابی اصیبعه نوشته است، ولی خیلی مختصر میباشد. در آثار الادهار به تفصیل ذکر شده است، لیکن مأخذ آن کتابهای مشرقی نیست بلکه از اروپا گرفته شده است. در نفع الطیب همینقدر نوشته است که او در فن موسیقی همدوش فارابی میباشد. در اسپانیا نغمه و آهنگی که مشهور است از ایجادات اوست.

ابن رشد

وبك رساله كه نامش الوداع است ترجمه آن كه يهوديان به زبان عبراني کرده بودند در كتابخانه ملي فرانسه موجود ميباشد . «حيوة المعتزل» كتاب مشهور او خود پيدانيست، ليكن «موسى» يهودى در شرح رساله «ابن يقظان» اكثر از او نقل کرده است .

منصب قضاء و ارتباط و بستگى بدربار

دربالا گذشت كه پدر بزرگ «ابن رشد» قاضى القضاة بوده است، وروى اين سابقه «ابن رشد» در آغاز شباب وارد خدمت قضاء گرديد . او اول قاضى اشبيليه معين شده ، سپس بعد از فوت «ابو محمد بن مغيث» قاضى قرطبه شغل قضاء آنجا باو محول گرديد . او بقدرى خوب از عهده انجام اين خدمت برآمد كه آوازه آن بدربار رسيد . آن ايام دوران سلطنت موحددين بود و «عبدالمؤمن» اول فرمانرواى سلسله مزبور بر سرير سلطنت جالس بوده است . (۱) او خود صاحب فضل بوده است و از فيض صحبت «محمد بن تومرت» شاگرد «امام غزالي» بر علم و اطلاعات بسي افزوده بود . وقتي كه از مراتب علمى و كفايت و ديانت «ابن رشد» اطلاع بهمرسانيد ويرا بدربار طلبيد و با حفظ شغل قضاء جزء نديمان خود قرارداد . در سنه ۵۴۷ هـ كه عمرش بالغ بر ۲۷ سال بود «قاضى القضاة» يعنى برباست عاليه كل قضات معين شد و از اندلس گرفته تا مراکش رباست كل قضاء اين مناطق وسيعه محول باو گرديد . او تمامى اين اماكن و مقامات را ميگشت و جريان امور محاكم و دوائر عدليه و دادرسى را تحقيق و بررسى مينمود .

او در تاليفات خود واقعاتى را كه در ايام تاليف پيش آمده اكثر بقيده سال و تاريخ ذكر کرده است و از ترتيب اين واقعات ميتوان معلوم داشت كه اودر چه سنه كجا و در كدام نقطه بوده است .

«عبدالمؤمن» در سنه ۵۵۶ هـ در گذشت و «يوسف» پسرش بجای او نشست . اين پادشاه داراى تحصيلات عالي و افكار بلند بوده است و «عبدالمؤمن» در تربيت و پرورش او در تبغ و قلم هردو كمال اهتمام را بعمل آورده بود (۲) و بر اثر آن «يوسف» از حريفهاى

۱- مطابق روايت ابن خلكان عبدالمؤمن در سنه ۵۴۱ هـ مراکش را قبضه نموده و در سنه ۵۴۲ هـ سلطنت ملثمين خاتمه يافته است . بنا بر اين آغاز سلطنت عبدالمؤمن از سال ۵۴۲ خواهد بود .

۲- ابن خلكان تذكرة يوسف بن عبدالمؤمن .

ابن رشد

خود در هر دو میدان برتر بنظر می‌آمد. عیسویان طلیطله را در آن زمان پایتخت قرارداد و بیشتر استان و بخش‌های اندلس را از قبضه مسلمانان در آورده بودند. «یوسف» بیشتر آن قسمت هارا بزور بازوی خود مسترد داشت، اما این مقاله جسای شرح و بیان آن نیست، بلکه از حالات علمی او فقط میتوان در اینجا صحبت داشت.

اگرچه او در رشته های علوم و فنون دست داشت، لیکن میلان خاص او بطرف عقلیات و فلسفه بوده است، و از اینرو «ابن طفیل» را که در علوم عقلیه همپایه «ابن سینا» شناخته میشد ندیم خاص قرارداد و ریاست دوائر علمی را واگذار باو نمود. «ابن طفیل» مطابق دستور و حکم او علما و دانشمندان هر رشته را از جاهای دور به پایتخت طلبید که از جمله یکی هم «ابن رشد» دانشمند نامی بوده است. (۱)

کیفیت ورود «ابن رشد» در دربار و شرحی که از خود او نقل شده است بدینقرار است: (۲)
«وقتیکه وارد دربار شدم «ابن طفیل» حاضر بوده است او مرا حضور امیر المؤمنین «یوسف» معرفی نمود. اصالت خانوادگی و لیاقت شخصی مرا با آب و تاب زیاد بیان کرد. «یوسف» بطرف من متوجه شده اول از نامم پرسید، و بعد راجع به عالم رأی حکما را ازمینخواست که چیست؟ یعنی در نزد ایشان عالم قدیم است یا حادث؟ من این سؤال را شنیدم ترسیدم و خواستم به لطائف الحیل آنرا از سر خود واکنم، چنانکه در جواب گفتم از فلسفه بی اطلاع هستم. «یوسف» چون دید بهتم زده است بطرف «ابن طفیل» متوجه شده و در این مسئله به بحث و سخن پرداخت. او آنچه از «افلاطون» و «ارسطو» و دیگر حکما در اینموضوع نوشته بودند همه را بیان نمود و بعد اعتراضات متکلمین اسلام را هم به رأی حکما یک یک ذکر کرد، من اینرا که دیدم خوفی که بر من طاری شده بود بکلی رفت ولی بر تعجبم افزود که یک پادشاه در علوم عقلیه مرتبه و مقامی داراست که در طبقه علما هم ندرتاً برای کسی حاصل میشود. او بعد از فراغت از تقریر دوباره بطرف من متوجه شد، و لسی من آنوقت خیالاتم را با کمال آزادی و سکون خاطر ظاهر ساخته و موضوع مورد نظر را بطوریکه بایست بیان نمودم. در مرخصی از دربار مورد الطاف شاهانه قرار گرفته عطایایم از جنس و نقد و نیز اسبی برای سواری بمن اعطا فرمود. »

در رشته فلسفه کارنامه بزرگ «ابن رشد» همانا شرح کتب «ارسطو» است، مسبب و مشوق اصلی این کارنامه هم «یوسف» بوده است. و این بیان خود «ابن رشد» است که

۱- ابن خلکان، تذکره یوسف بن عبدالمؤمن.

۲- کتاب پروفیسور رینان فرانسوی، تذکره ابن رشد.

ابن رشد

يك روز «ابن طفیل» مرابطیید و گفت امروز «امیر المؤمنین یوسف» از این، اظهار تأسف میکرد که فلسفه «ارسطو» نهایت دقیق است و مترجمان، خوب از عهده ترجمه بر نیامده اند، کاش شخص قابلی دست باینکار برده و فلسفه حکیم مشارالیه را بطوری ساده ادا میکرد که مردم از عهده فهم آن بر آیند. «ابن طفیل» بعد از این بیان به «ابن رشد» گفت گذشته از اینکه ع.ر.م و فاباین کار نمیکند خدمات «امیر المؤمنین» فرصتی برای من باقی نگذاشته است و تو میتوانی این بار را بردوش گرفته و از عهده انجام آن بر آئی. و این، بیان «ابن رشد» است که «من از همان روز وارد عمل شده و شروع بکار کردم.»

«یوسف» در سنه ۵۸۰ ه در گذشت و پسرش «یعقوب منصور» بر تخت نشست. این پادشاه دارای عزیم و اراده قوی بوده است و سلطنت موحسین در دوران او بذروه ارتقاء رسید. داستان وسعت فتوحات و جاه و جلالش گوا اینکه نهایت دلچسب میباشد، اما اینجا جای آن نیست بلکه توجه خوانندگان را به کارهای علمی او معطوف میداریم، از جمله این که به فقها امر کرد که نباید از مجتهد یا امام خاصی تقلید کنند بلکه از اجتهاد شخصی خود باید کار بگیرند، چنانکه در دادگاهها پابندی به فقه ائمه چهارگانه یکباره برداشته شد، و فیصله ای که میکردند بر آری که داده میشد تمام روی قرآن، حدیث، اجماع و قیاس بوده است. «ابن خلکان» در شرح احوال «منصور» و قتی که باینجا میرسد مینویسد که در زمانه ما علمائی که از مغرب آمده اند مثل «ابوالخطاب بن دحیه»، «ابوعرو»، «محبی الدین عربی» و غیرهم طریقه تمامی آنها همین بوده است، یعنی از کسی تقلید نمیکردند. باری «منصور» همچنان که از لحاظ علم پروری و انتظار غیر از این نبود از «ابن رشد» نهایت درجه قدردانی نمود و در سنه ۵۹۱ ه که برای قتال و جنگ با «الفونس» حرکت میکرد «ابن رشد» را بدر بار طلبید و از او بقدری تکریم و تجلیل نمود که اسباب تحیر تمام درباریان گردید.

در میان اعظم و ارکان دولت و وجوه دربار «عبدالواحد» داماد «منصور» و ندیم خاص او مقرب تراز همه بوده است، معذک در رتبه بندی دربار در مرتبه سوم واقع شده بود، برعکس «ابن رشد» که از او هم برتر و بالاتر بوده است. توضیح اینکه «منصور» او را طلبیده و پهلوی خودش جاداد و تاملدتی هم با او صحبت میداشت «ابن رشد» و قتی که از دربار بیرون آمد یاران و دوستانش با او تهنیت و تبریک گفتند، لیکن حکیم عاقبت بین بجای اظهار مسرت و خوشحالی ملول و افسرده بود و میگفت جای ملال و اندوه است نه مسرت و خوشی، چه تقرب و منزلتی بدین پایه دفعتاً نتایج بد خواهد داد. افسوس که همینطور واقع شد.

تباهی ابن رشد

از بین سلاطین اسلام «منصور» و معاصروی «صلاح‌الدین» فاتح بیت المقدس هردو در زمانه خود مایه فخر اسلام بودند، و از قضایای اتفاقیه هر دوی آنها را هم دانشمندی بدین پایه بدست آمده بود که تا با امروز مایه فخر اسلام شمرده میشوند که یکی «ابن رشد» میباشد و آندیکر «شیخ الاشراق». لیکن نیرنگهای زمانه را شما تماشا کنید که همان «صلاح‌الدین» که دامن انصافش از هر لکی پاک بوده است قاتل «شیخ الاشراق» است، و نیز همان «منصور» که نمونه عدل و انصاف بود بر باد دهنده «ابن رشد» میباشد.

تباهی و بربادی «ابن رشد» چون یکی از واقعات حیرت انگیز است لذا مورخان در تحقیق و بدست دادن علل و اسباب آن جد و جهد زیاد کرده عوامل و اسباب مختلفی برای آن ذکر کرده اند. بنا بر روایتی «ابن رشد» عادت داشت هنگامیکه با «منصور» در دربار در یک مسئله علمی بحث میکرد «منصور» را «برادر من» خطاب میکرد. و از این بالاتر در شرحیکه بر کتاب الحیوان «ارسطو» نوشته است در آنجا در ذکر «زرافه» نوشته است من این جانور را پیش پادشاه بربر یعنی «منصور» دیده‌ام و این طریقه معمولی خطاب نسبت به «منصور» گوئی توهین صریح و آشکار بوده است. (۱)

روایت مزبور از اینجا قرین قیاس و نزدیک بعقل معلوم میشود که «منصور» طبعاً شهرت طلب و فخر پسند بوده است. و قتیکه اروپا بیت المقدس را از چنگ مسلمانان خارج میساخت و افواج و دستجات مهاجمین از هرسوی اروپا برای این مقصد مثل سیل بطرف بیت المقدس روان بودند «صلاح‌الدین» قاصدی نزد «منصور» فرستاد که اینک وقت حمایت اسلام است. «منصور» برای هر نوع کمک و همراهی حاضر و برانده هم بوده است، لیکن صرفاً برای اینکه «صلاح‌الدین» او را در نامه خود بلقب «امیر المؤمنین» خطاب نکرده بود متغیر شده و آنرا رد کرد. (۲)

«صلاح‌الدین» قصوری که کرده فقط این بوده است که «منصور» را «امیر المؤمنین» تمام دنیا قبول نداشته است، لیکن «ابن رشد» تندی و جسارت یاروشن تر بگویم بیحرمتی که کرده اینست که «منصور» را بلقب پادشاه بربر فقط یاد کرده است. ملاحظه کنید چه اهانتی نسبت به «منصور» بالاتر از این ممکن بود باشد؟

۱- ابن ابی اصیبه، تذکره ابن رشد. ۲- ابن خلکان، تذکره یعقوب منصور.

ابن رشد

اکثر مورخان مینویسند که تعصب مذهبی «منصور» سبب بربادی «ابن رشد» بوده است، وظواهر حالات هم گواه همین امر میباشد، چه از روی ورقه قراجرم خطا یابزه «ابن رشد» الحاد و بیدینی بوده است.

حقیقت اینست که اساس و بنیاد سلطنت «موحدین» بر سطح مذهب قائم و برقرار شده بود. مؤسس و پایه گذار این سلسله «محمد بن تومرت» مدعی مهدویت و امامت بوده است، و روی همین اصل سلطنت را پایه گذاری کرده و مرکز سلطنت هم مراکش بوده که گوئی کعبه بدوهای صحرائشین بوده است. آری در آنجا از هر طرف آثار بدویت و عربیت ساده بنظر میآمده است و ارکان لشکری و کشوری مخصوصاً از اشخاص مذهبی بودند، قوت و اقتدار ملکی سلطنت فقط موقوف بر این بوده است که صبغه و رنگ جوش مذهبی ابقاء و قائم گزارد شده بود. عیسویان بر اکثر قسمت های اسپانیا هجوم و فشار آورده و در مقابل با آنها فقط با سلاح مذهب و نیروی جوش مذهبی صرف میشد از عهده برآمد. «منصور» که سومین تاجدار این سلسله بود از همین قوت کار گرفته و فتوحات عظیمی بر عیسویان حاصل کرده بود. نتیجه قهری و لازمی این حالات بوده است که دربار دردست محدثین و فقها بوده و افکار و خیالات آنها در تمام مملکت گسترش داشته است.

در جریان همین وقایع و حالات بوده است که «ابن رشد» به فلسفه توجه نموده ولی بدینسان که «ارسطو» را امام و پیشوای خود قرار داده تمامی کتب و مؤلفات او را تنقیه و مرتب ساخته و شروحی بر آنها نوشت، و از مسائل خیلی زیاد که برخلاف جمهور اسلام بودند مخصوصاً حمایت کرد، که از جمله یکی هم این بوده است که افلاک قدیم و ازلی هستند، خدا آنها را بوجود نیاورده است بلکه خدا صرفاً خالق حرکت آنها میباشد. حکیم مشارالیه اکتفا باین ننمود که کتابهای زیادی در فلسفه نوشته و در اشاعت و انتشار آنها جدیت و کوشش نماید بلکه علاوه بر آن اینرا هم دعوی کرد که تشریح صحیح عقائد اسلامی عیناً مطابق با مسائل و اقوال «ارسطو» میباشد. بالاتر از همه عقائد اشاعره را سخت مورد تعرض و حمله قرار داد و با زور و شور تمام ثابت نمود که آن عقائد با عقل و نقل هر دو مخالف میباشد. در اینجا این نکته را باید در نظر داشت که موحدین خود اشعری بودند و آنها این مذهب را مذهب سلطنت و شاهی قرار داده بودند. علاوه بر مراتب مذکوره فوق «ابن رشد» بر «تهافت الفلاسفه» امام غزالی رد نوشت و در اکثر جاهای این کتاب الفاظی گستاخانه در شان «امام» مشارالیه استعمال نمود، و حال آنکه «امام غزالی» پیر پیران موحدین بوده است. چه اینکه او استاد «محمد بن تومرت» بوده است و «محمد بن تومرت» امام «موحدین» مؤسس و پایه گذار سلطنت آنها بود.

ابن رشد

راستی بر «ابن رشد» بقدری رنگ فلسفه غالب آمده بود که بعضی اوقات الفاظی برخلاف عقائد عموم بی اختیار از زبانش خارج میشد. «انصاری» از «ابو محمد عبدالکبیر» نقل میکند که «یکدفعه منجمان پیشگوئی کردند که طوفان خیلی سخت و مهیبی در آنسال خواهد آمد که هزاران نفوس را هلاک خواهد نمود، و آن طوری مردم را ناراحت و تولید نگرانی کرد که سردابها و زیرزمینها ترتیب داده و وحشت و اضطراب سراسر کشور را فراگرفت تا اینکه خود سلطنت تحت تأثیر رفته مجمع بزرگی در دربار شد که تمام علما و فضلا حضور داشته از جمله یکی هم «ابن رشد» بوده است. در بازگشت از دربار، من به «ابن رشد» گفتم که اگر این پیشگوئی صحیح در آمد و وقوع پیدا کند هر آینه طوفان عظیم دیگری خواهد بود، چه بعد از قوم عاد هیچوقت چنین طوفانی شنیده نشده است. اینجا «ابن رشد» بی اختیار فریاد کرد و گفت بخدا قسم که وجود قوم عاد اصلاً ثابت نیست چه رسد به طوفان!! تمام مردم از این حرف سخت متحیر شدند.» تمام این افکار و سخنان «ابن رشد» اگر محدود بشخص او بود چندان جای حرف نبود یعنی آنقدر هیاهو و آشوب برپا نمیشد، لیکن اوقاضی القضاة بود، طیب بود و بالاخره فقیه بوده است. و اینها تمام از آنگونه ارتباطات بوده است که معتقدات و افکار و خیالات او قهراً در تمامی کشور نشر مییافتند. نتیجه این واقعات آن شد که سراسر کشور يك پارچه آتش شد. ملاحظه کنید چه موقعی مناسب تر از این بدست حاسدان او میآمده است؟ آنها مخصوصاً دامن باین آتش زده و آنرا مشتعل تر کردند، و نوبت بساینها رسید که اگر «منصور» قضیه را تعقیب و از «ابن رشد» علناً بازپرسی نمیکرد مردم یعنی رعایا نسبت باو ظنین و بدگمان میشدند. بالجمله «منصور» حکم داد که «ابن رشد» و شاگردان و پیروانش در يك مجمع عمومی حاضر شوند. چنانکه در مسجد جامع قرطبه مجمع عظیمی برپا شده و «ابن رشد» را باسم يك مجرم و بزهکار حاضر کردند. تمام فقها و علما در این مجمع شرکت داشته حاضر بودند، و از میان آنها اول از همه قاضی «ابو عبدالله بن مروان» شروع به نطق کرده گفت که در هر چیزی هم نفع و هم ضرر هردو هست، بنابراین فیصله نافع یا مضر بودن باعتبار غلبه نفع یا ضرر خواهد بود، یعنی اگر در آن چیز مقدار نفع بیشتر باشد باید گفت که نافع و اگر کم است پس مضر است. بعد از ناطق مذکور «ابو علی بن حجاج» که خطیب بود از جای برخاست و اعلام کرد که «ابن رشد» ملحد و بی دین شده است.

باوجود همه اینها لیکن باز بر اثر وسعت نظر و آزادی اسلامی «مثل محکمه تفتیش مذهبی» این فتوا داده نشد که مجرم را در آتش بسوزانند، بلکه صرفاً باین سیناست و

ابن رشد

کیفر اکتفا شد که ویراییک نقطه خارجی تبعید کنند. حاسدان و کینه توزان اینرا هم شهادت و گواهی داده بودند که از خاندان «ابن رشد» هیچ علامت و نشانی نیست، زیرا قبائلی که در اسپانیا سکونت اختیار کرده اند او را به هیچکدام ارتباط و انتساب خاندانی نیست، و اگر تعلق یا نسبت ورشته ای ثابت شود هر آینه آن بانخاندان بنی اسرائیل و یهود خواهد بود، یعنی اوصلا یهودی است و بنابراین فرارشد که «ابن رشد» را به محل لوسینا (۱) تبعید کنند، چه آن محل مخصوص بنی اسرائیل بوده و جز قوم یهود کسی در آنجا سکنی نداشته است.

چون غرض اصلی تسکین عوام و جلب خاطر آنها بوده است لذا اعلامیه ای که حاوی اجمالی از این واقعه و شرح گیر و دار ملاحظه بود بفرمان «منصور» در تمام مملکت انتشار یافت و چون عبارت عربی فرمان پراز حشو و زوائد و قوافی مکرر و بیفائده است ما از ترجمه لفظ بلفظ آن خود داری کرده و بذکر خلاصه مضمون آن میپردازیم: «در ایام قدیم یکدسته مردمی وجود داشته که پیرو باطل و اوهاام بوده اند و معذک عوام گرویده کمال عقلی ایشان شده بودند، دسته مزبور کتابهایی مطابق خیال خود تألیف کرده که از شریعت بقدری دور بوده است که مشرق از مغرب دور است. در زمانه ما بعضی از اشخاص از آن ملاحظه تبعیت نموده کتابهایی مطابق فکر و ذوق و سلیقه آنها نوشته و این کتب را بظاهر از آیات قرآن مجید آراسته اند، لیکن در معنی الحاد است و زندقه و ما چون بر این امر اطلاع یافتیم ویرا از دربار خارج کرده و امر کردیم تألیفاتش هر کجا بدست آمد در آتش بسوزانند.»

اغتشاش و بلوایی که در عوام برخاسته بود برای فرونشاندن آن این تدبیر کافی نبود، ناچار «منصور» محکمه خاصی برای این کار افتتاح نمود که تصانیف و کتب منطق و فلسفه از هر جا جمع آوری شده در آتش می سوزانیدند، چنانکه صدهزار کتاب طعمه آتش گردید. «منصور» تمام اینها را بکار بست اما او خود فلسفه دان و دوستدار فلسفه بوده است و بر بادی و تباهی فلسفه را قلباً نمیتوانست تحمل کرده تاب بیاورد، لذا این تدبیر بخاطرش رسید که «حفید ابو بکر بن زهر» را که فلسفه دان بزرگ و شیفته فلسفه بوده است رئیس محکمه تعیین نماید. علامه «ابن ابی اصیبعه» در اینباره مینویسد که غرض «منصور» از اینکار این بوده است که کتب منطق و فلسفه که پیش او جمع میشوند از اتلاف و بر باد و محفوظ مانند. «ابن زهر» بتمام کتاب فروشان ابلاغ کرد که

۱- لوسینا آبادی کوچکی بوده است در نزدیکی قرطبه که فقط یهودیان در آنجا سکنی داشتند.

ابن رشد

آنچه از کتب فلسفه نزد آنها موجود میباشد فوراً برای او بفرستند و کسانی هم که بتحصيل فلسفه اشتغال دارند تنبیه و مجازات شوند. حکم «ابن زهر» در حقیقت حکم «منصور» بوده است و از این رو بایستی حتماً بآن عمل شده باشد. لکن «ابن زهر» چه معامله و رفتاری با آن کتابها کرده است شما خود میتوانید آنرا قضاوت کنید: (۱)
قاصد رقیب بوده و من غافل از فریب

بیدرد مدعای خود اندر میانه ساخت

عموم مردم ملتفت این نکته نبودند، لیکن در اشبیلیه شخصی سکونت داشت که حاسد و دشمن «ابن زهر» بوده است، او صورت مجلسی ترتیب داد که «ابن زهر» از حامیان بزرگ فلسفه میباشد و هزاران کتاب در منزل او موجودند و این صورت مجلس را داد جمعی امضاء کرده و پیش «منصور» فرستاد. «منصور» آنرا خواند و حکم کرد صاحب عریضه را توقیف کنند. نامبرده گرفتارشده، و تصدیق کنندگان از خوف مخفی شدند. «منصور» به مردم اظهار داشت اگر تمام اهالی اندلس گواهی دهند ممکن نیست من نسبت به «ابن زهر» سوء ظن پیدا کنم. (۲)

«ابن رشد» و قتیکه تبعید و جلاء وطن شد يك عده از فضیای نامی هم مثل «ابو جعفر» ذهبی، «ابو عبدالله محمد بن ابی-راهیم»، «قاضی بجایه»، «ابوالربیع الکفیف» و «ابوالعباس» با او اخراج بلد شدند.

«ابن رشد» کارش بجائی رسیده بود که هر کجا میرفت ذلیل و خوار و مورد اهانت و استخفاف بوده است. او خود نقل میکند یکدفعه من با پسر «عبدالله» در مسجد قرطبه برای اداء نماز عصر رفته بودیم ولی نگذاشتند نماز کنیم و چند نفر او باش هنگامه ای بپا کرده مارا از مسجد بیرون کردند، و این بزرگترین صدمه ای بود که بمن رسید.
«تاج الدین» نقل میکند من وقتیکه به اندلس رفتم خواستم با «ابن رشد» دیدار کنم معلوم شد که مغضوب سلطان است و کسی را اجازه ملاقات نیست. طبقه عوام و توده ناس در مذلت و گرفتاری این دانشمند بزرگ اظهار مسرت نموده و شعرا و چکامه سرایان نظم های تهنیت آمیز سرودند

باید دانست که «منصور» آنچه بکار بسته بود يك حکمت عملی صرف بوده است که مقصود از آن فرو نشان دادن يك آشوب بوده است و انقلاب و آشوب که کاهش یافت «ابن رشد» را به دربار دعوت نمود. اینجا چند تن از اشخاص بنام برای اظهار حق و حقیقت یا محض خوشآمد «منصور» و جلب خاطر او شهادت دادند که تهمتی که به «ابن رشد» بسته شده بود بی اصل بوده است. غرض در سنه ۵۹۵ هـ - ق. قمر طالع «ابن رشد» از خسوف در آمده و «منصور» او را بمرآکش طلبید، ولی افسوس و هزاران افسوس !!

۱- ابن ابی اصیبعه در ذکر حنفیة ابو بکر بن زهر. ۲- ابن ابی اصیبعه.

وفات ابن رشد

حال وقت آن رسیده بود که «ابن رشد» داد علم و دانش خویش را داده مانند «ارسطو» روی تاج فضیلت اویز طره دولت به نظریا ید، لیکن اجل یرحم مهلت نداد، بمراکش که رسید مریض شده و در شب جمعه سنه ۵۹۵ هـ از دنیا رفت، و در جانیه محلی در خارج شهر مدفون گردید. اما بعد از یکماه مردم قبر را شکافته و جسد را به قرطبه برده در مقبره «ابن عباس» قبرستان خاندانی وی دفن کردند و پس از یکماه از این واقعه هم «منصور» درگذشت.

«ابن رشد» چند فرزند باقی گذاشت، يك پسر در طب مقامی بلند پیدا کرده و بقیه بطرف فقه متوجه شده بمناصب عالیّه قضا رسیدند.

اخلاق و عادات

اخلاق و عادات «ابن رشد» بکلی حکیمانه بوده است. بی نهایت شکسته نفس و متواضع بود. مدت مدیدی دارای منصب قضا و مقرب دربار سلطنت بوده است، لیکن از دولت و جاه برای شخص خودش مطلقاً فائده و تمتعی نبرد، بلکه آنچه بدست میآورد صرف وطن و هموطنان خویش مینمود و از تقرب بدربار هم نتیجه ای که میگرفت همانا خدمت بخلق و برآوردن حوائج مردم بوده است. (۱) پایه عفو و حلمش این بوده است که یکی باو در مجمع عام ناسزا گفت و سخت توهین نمود. بجای اینکه از مخالف انتقام بگیرد برعکس تشکر نمود که بدینوسیله برای آزمایش حلم و گذشت خویش موقع بدست آورده و در صله آن مبلغی نقد باو انعام داد، ولی مضافاً وی را نصیحت هم کرد که بادیگران اینطور رفتار نکنند که هر کس از اینقسم احسان قدردانی نخواهد نمود. نهایت دل رحم بود، مدت ها دارای مقام قضا و قاضی بوده است، لیکن هیچوقت کسی را سزای قتل و اعدام نداد و چنین موقعی که برای او پیش میآمد از مسند عدالت کناره میگرفت و دیگری را بجای خود میگذاشت.

به مطالعه و خواندن کتاب شوق مفرط داشت، طبق بیان «ابن الآبار» در تمامی عمر فقط

۱- رجوع شوده ابن الآبار.

ابن رشد

درد و موقع از این کار بازمانده است: یکی در لیلۀ زفاف و دیگری شبی که پدرش مرده بوده است. کریم النفس و بخشنده بود و در این صفت دوست و دشمن در نظرش یکسان بوده است و میگفت اگر تنها بدوستان بدهم این آنکاری است که دلم میخواست است. حقیقت احسان آنست که نسبت بمخالف و دشمن رعایت میشود.

شیفته وطن بوده است. کتابی که «افلاطون» در جمهوریت نوشته است از یونان در آنجا زیاد تعریف کرده مینویسد که مردم آنجا را نسبت بتمام مردم دنیا بعلوم عقلیه مناسبت خاصی است. «ابن رشد» در شرح این کتاب وطن خود اسپانیا را هم در ردیف یونان قرار داده است. «جالینوس» میگفته است یونان از حیث آب و هوا بر تمام روی زمین مزیت دارد. «ابن رشد» در کتاب الکلیات خلاف آنرا دعوی کرده مینویسد این فخر شایسته قرطبه است نه یونان. در دربار «منصور» یکوقت میان «ابن رشد» و «ابن زهر» این بحث در گرفت که بین قرطبه و اشبیلیه کدامیک را بر دیگری ترجیح است. «ابن زهر» وطن خود اشبیلیه را برتری میداده است. «ابن رشد» گفت در اشبیلیه هر وقت عالمی میمیرد و فروش کتابخانه اش ضرورت پیدا میکند ناچار کتابها را به قرطبه حمل میکنند، چه در آنجا یعنی اشبیلیه کسی از این چیزها سؤال نمیکند ولی در قرطبه يك مغنی و نوازنده که میمیرد آلات طرب او را به اشبیلیه برده بفروش میرسانند، از اینجا پایه فضیلت دوشهر معلوم میشود چیست؟

تألیفات

«ابن رشد» در علوم و فنون مختلف تسلط داشته کتابهای او در تمام رشته های علمی و فنی موجود میباشد، مطابق روایت «ابن الآبار» صفحات کل مؤلفات او بیست هزار میشود. علوم را که او بطور خاص توسعه و ترقی داده است فقه، طب و فلسفه میباشد. اینک کتابهای او را در هر يك از رشته های مذکور بترتیب مذکور میداریم:

فقه: او يك فقیه مبرز و مدتها بر مسند قضاء جالس بوده است و از این حیث کتابهایی در فقه تألیف کرده است که مورد قبول همگان و متداول بوده و ارکان فقه مالکی شمرده میشوند و آنها بشرح زیر میباشد:

۱- بدایة المجتهد و نهاية المقتصد - در این کتاب وجوه و دلائل هر مسئله ذکر شده و بقول «ابو جعفر ذهبی» و نیز مطابق شرحی که در نفع الطیب از «ابن سعید» نقل شده بهترین کتابی است که در فقه نوشته شده است.

این رشد

۲- **تحصیل** - اختلافات فقهی صحابه و تابعین و تبع تابعین تماماً در این کتاب نقل شده و خود در این میان داوری کرده و فیصله داده است .

۳- **مقدمات** - ما این کتاب را سراسر خوانده البته نسبت بسایر کتب فقهی روشن، مرتب و نزدیک بفهم است ، اما از دقت نظر فیلسوفانه در آن اثر و نشانی نیست .

اصول فقه - دو کتاب در این فن موجود است که یکی « منهاج الإدلة » کتابی است مستقل و آن دیگر « خلاصة المستصفي » خلاصه ای است از کتاب مستصفي که « غزالی » در سنین اخير عمر خود نوشته بود .

طب - در طب کتابهای « ابن رشد » خیلی زیاد است و چیزهای زیادی هم در این فن او اضافه کرده است . این کتابها دو گونه اند : یکی آنکه مستقلاً نوشته شده است که از آنجمله است « کتاب الکلیات » که بسیار جامع و محققانه است ، گذشته از آن رساله های کوچک کوچکی است مثل : « مقالة فی المزاج » و « مقالة فی نوائب الحمى » . قسم دیگر خلاصه یا شرح تصنیفات یونانیهاست و آن بشرح زیر است :

۱ - شرح کتاب « الاسطیسیات لجالینوس »

۲ - تلخیص کتاب « المزاج لجالینوس » .

۳ - تلخیص کتاب « القوی لجالینوس » .

۴ - تلخیص کتاب « العلل و الامراض لجالینوس » .

۵ - تلخیص کتاب « الحیات لجالینوس » .

۶ - تلخیص کتاب « الادویة الیفرده لجالینوس » ، و غیره و غیره .

فلسفه و کلام - بدطالعی علم را ملاحظه کنید چه اندازه است !! مردی که بزرگترین مفسر « ارسطو » بوده است و فلسفه او تا دو قرن در اروپا حکمرانی کرده ، اشتباهات « ابوعلی سینا » را اصلاح نموده است ، پایه يك علم کلام جدید را گذاشته و طلسم اشاعره را بکلی شکسته است و بالاخره برای افادات او بیست هزار صفحه در کار بوده (۱) امروز تألیفات او بطوری مفقودند که یکی چند صفحه درجایی بدست میآید شائقان علم و هنر خیال میکنند کیما بدست آمده است .

یکی از جهات آن تایک اندازه آنست که تألیفات او در زمان خودش بر یاد داده شدند ، و دیگر کتابهای اسپانیا کثیر در شرق اشاعت و انتشار یافته اند ، و اسپانیا خود تباه شده و بیش از همه وقتیکه عیسویان اسپانیا را قبضه کردند زیاد از همه خود آنها متوجه

۱- اشاره به کتب و رسائلی است که تألیف کرده . (مترجم)

ابن رشد

کارنامه های علمی مسلمانان شده همانطور که در سابق گفته شد محکمه تفتیش مذهبی هشتاد هزار کتاب زبان عربی را طعمه آتش ساخت که کتابهای «ابن رشد» جزو آنها بوده است.

مع الوصف چون کتابهای «ابن رشد» میان ارباب فن بقدری مورد توجه و حسن قبول قرار گرفته بودند که ممکن نبود همه آن یکباره برباد رفته و از بین بروند. باید دانست که ذخیره قابلی از این کتب در خانقاه «اسکوریال» بفاصله ۴۰ کیلومتر از مسادرید پایتخت اسپانیا موجود میباشند و در کتابخانه های اداری و فرانسه بسیاری از کتابهای حکیم مشارالیه بخط عبری موجود میباشد و این حال نسخه های اصل عربی است. بقیه کتابهاییکه به عبرانی و لاتینی ترجمه شده اند در آینده تفصیل آن خواهد آمد که از آن معلوم میشود که کارنامه های کامل «ابن رشد» در زبان لاتینی و عبرانی محفوظ میباشند، اما امروز در میان مسلمانان کیست که آشنا باین زبان ها باشد؟

کتابهای «ابن رشد» که از نظر ما گذشته اند بشرح زیر میباشد:

- ۱- فصل المقال
- ۲- مناهج الادلة
- ۳- تهافت
- ۴- کتاب مابعد الطبیعه ارسطو
- ۵- شرح کتاب القیاس ارسطو
- ۶- تلخیص کتاب شعر و خطابه ارسطو پروفیسور «شیخو» از چندین جای این کتاب استفاده کرده و در علم الادب جسته جسته شامل کرده.
- ۷- اودر فلسفه کتابهای مستقل خیلی کم نوشته است و اکثر کتابها شرح یا خلاصه کتابهای «ارسطو» و آن بشرح زیر است:
- ۱- جوامع کتب «ارسطو» در طبیعیات والهیات و آن مجموعه کتبی است که «ارسطو» در طبیعیات والهیات نوشته.
- ۲- یک کتاب لازم در علم منطق که ضمیمه جوامع است.
- ۳- تلخیص کتب ارسطو.
- ۴- تلخیص کتاب کون و فساد ارسطو.
- ۵- تلخیص مابعد الطبیعه ارسطو.
- ۶- تلخیص کتاب اخلاق ارسطو.
- ۷- تلخیص کتاب برهان ارسطو.
- ۸- شرح کتاب سماء و العالم ارسطو.
- ۹- تلخیص کتاب سماع طبیعی ارسطو.
- ۱۰- شرح کتاب النفس ارسطو.
- ۱۱- شرح کتاب قیاس ارسطو.

ابن رشد

کتابهای دیگری که بوده ما برای احتراز از تطویل انداختیم .
کتابهایی که ذکر کردیم خلاصه یا شرح کتب « ارسطو » و غیره میباشند و اما
تالیفات مستقل و آن بشرح زیر است :

۱ - رساله مقاله فی العقل : - در اینجا بحث سر اینست که عقل هیولانی یا آخرین
درجه که میرسد میتواند روحانیات محضه را درک کند یا نه ؟

۲ - رساله : - در اثبات اینست که عالم خلقت را آنطور که پیروان اسلام قبول دارند
با آنچه « ارسطو » گفته قریب بهمند .

۳ - رساله : - تصنیفات « ارسطو » و « فارابی » در منطق باهم موازنه و مقایسه
شده و اختلافی که در میانست نشان داده شده .

۴ - رساله : - در کیفیت تعلق عقل به انسان .

۵ - رساله : - انتقادات چندی بر مسائل الهیات شفا .

۶ - رساله : - در بیان حقیقت زمان .

۷ - رساله : - جواب اعتراضی که یکی بر استدلال « ارسطو » بر وجود ماده
اولی کرده بود .

۸ - رد بر این مسئله « ابن سینا » که موجودات سه قسمند : واجب بالذات ،
ممکن بالذات ، واجب بالغیر و ممکن مطلق .

۹ - رساله : - بیان اختلاف بین « فارابی » و « ارسطو » سر ترتیب برهان و حدود .

۱۰ - فصل المقال : - در علاقه بین شریعت و فلسفه .

۱۱ - مناهج الادلة : - در اثبات عقائد مهمه اسلام روی دلائل عقلی .

۱۲ - تهافت التهافت : - رد بر تهافت الفلاسفه « امام غزالی » است .

تالیفات و کتب « ابن رشد » هر قدر از نظر کثرت ، تنوع ، جده مضامین ، و
بالاخره تنقید و تحقیق حیرت انگیزند بیشتر این امر مایه تعجب و شگفت است که تمام
تالیفات در حال کثرت اشتغال و پریشانی خاطر صورت انجام گرفته است . این مرد قاضی القضاة
و رئیس کل دیوان عدالت است نواحی عمده اسپانیا و مراکش را بر حسب وظیفه ای که
داشته است بازدید و سرکشی میکرده است و در همین اوان یعنی حین اشتغال بکارهای خارج
به تصنیف و تألیف هم میپرداخته است . او خود در شرح « کتاب الحيوان » مینویسد که
آن در ماه صفر سنه ۵۶۵ هـ در اشبیلیه پایان یافته است و بعد پوزش خواسته است که اگر
سهو و خطائی در کتاب رخ داده باشد امید بخشایش است ، چه اولاً بواسطه مشاغل زیاد
دولتی عذیم الفرصة و دیگر کتابخانه در وطن و نبودن کتابهای مورد لزوم و حاجت

ابن رشد

در دسترس نداشتیم. در شرح کتاب الطبیفة هم نظیر آنرا نوشته است، یعنی معذرت خواسته است و نوشته است که آن در شهر رجب سنه ۵۶۵ هـ در اشبیلیه با تمام رسیده است. در «مجسطی» که آنرا اختصار کرده است مینویسد که من مهمترین واقعه متاثر را گرفته‌ام و خاتم بنگلی حال کنی است که خانه اش آتش گرفته میسوزد و سراسیمه باحال اضطراب فقط ائانه و اثبات ضروری و بهنادان را بیرون کشیده بطرفی میریزد. کتاب «الهیات» و کتاب «بیان» را در آغاز سنه ۵۷۰ هـ ق باهم شروع به نوشتن کرده است، در این میانه بیمار میشود بطوری که امید حیات نبوده است و این سبب شده است که کتاب «بیان» را کنار گذاشته و به اتمام و تکمیل کتاب «الهیات» پرداخته است. رساله ای که بر «جوهر الکنون» نوشته است آن در سنه ۵۷۴ هـ ق در مراکش خاتمه یافته است، لیکن در سنه ۵۷۵ هـ مجبور شده است به اشبیلیه برگردد. در اینجا او کتابی در فقه نوشته است، و در همین سال بواسطه وفات «ابن طفیل» «منصور» او را به مراکش طلبیده و طیب خاص خود انتخاب نموده است. این ایام و ذهبا، کثرت مشاغل و پریشانی خاطر نتوانسته اند او را از کار و شغلش بازدارند، و باید دانست که این اختصاص به «ابن رشد» ندارد بلکه در تمام دانشمندان بزرگ اسلامی این خصلت یافت میشود است که باد صرصر حوادث و انقلابات زمانه اوراق حواس آنها را نمیتوانسته پراکنده سازد. «شیخ الرئیس ابوعلی سینا»، «امام رازی»، «امام غزالی»، «شیخ شهاب الدین» مقتول و امثال آنها کارنامه هائی که دارند یا آثار و مفاخری که از آنها باقی مانده تمام از همین رقم میباشند، یعنی یادگار ایام بی سروسامانی و پریشانی خاطر آن دانشمندان است.

اشاعت فلسفه ابن رشد در اروپا (۱)

تألیفات «ابن رشد» بطریقی که در اروپا اشاعت و انتشار یافته و اثری که در اروپا

۱- ما تذکر اینرا در اینجا لازم میدانیم که مقاله حاضر بطور کلی از کتاب «سوانح ابن رشد» تألیف پروفیسور رتشان عالم شهیر فرانسه گرفته شده است، لیکن او این مضمون را بقدری بسط داده که چقدر ضد ضحکه را بر آورده است. و من با کمال تأسف می توانستم اینوقت به کتاب مزبور مراجعه کنم، بلکه «مبدیة الجامعة» یکی از نویسندگان فاضل مصر کتاب مزبور را در عربی خلاصه کرده انتشار داده است و من این مختصرا از آن کتاب گرفته‌ام. این امر بطور خاص قابل ملاحظه است که مسلمان گرچه ادعا دارد که علوم و فنون و آثار و یادگارهای اسلاف را محترم شمرده پرستش میکند، لیکن شما اینرا که می بینید سخت متحیر میشوید که از تألیفات ابن رشد هیچ نام و نشانی پیش مسلمانان نیست، برعکس در اروپا مدت های درازی کتب و تصنیفات او در دانشگاههای بزرگ جزء برنامه دروس بوده و صد ها اهل فن به نوشتن حواشی و شروح بر آن کتب اشتغال داشته اند. بالاخره از این نیز میتوان در اینمقاله ملتفت شد و کاملاً پی برد که اروپا فلسفه یونان و عربی را که امروز از نظر انداخته است فهمیده و بنکارا کرده است.

ابن رشد

از خود گذارده است يك داستان جالب توجه و دلچسپ و گیرنده است ، لیکن قبل از بیان آن مناسب میدانیم که مختصری راجع بابتداء اشاعت فلسفه عرب در اروپا بیان شود . اروپا در آن زمان که بامسلمین مشغول جنگ های صلیبی بود طرز فکرش نسبت به مسلمانان بس عجیب و غریب بوده است ، ولی وقتی که گذار اهل اروپا بممالك اسلامی افتاد مظاهر و مناظر شکفت انگیزی از ترقیات علمی و عملی از هر طرف بنظر آمد و اولین تأثیری که آن در اروپائیان بخشید همانا اعتراف به فضیلت علمی مسلمین بوده است . این عدم تعصب و روشنفکری اروپا الحق قابل رشک میباشد که از یکطرف سراختلافات مذهبی تشنه خون مسلمانان بوده لیکن از طرف دیگر بی هیچ تعصب و تکلفی شروع به ریزه خواری کنند .

اول از همه اسقف بزرگ طلیطله بنام « دریموند » حوزه ای در ۱۱۳۰ میلادی برقرار نمود که تصانیف فلسفی عرب بزبان لاتینی ترجمه شوند . ارکان مؤسسه مزبور آن دسته از عالمان یهود بودند که در زبان عرب و فلسفه عربی مهارت داشته و از میان آنها « یوحنا » ساکن اشبیلیه امتیازی بسزا داشته است . « گوندلسالفی » بریاست دارالترجمه معین شده ، در اینجا بسیاری از تصانیف و کتب « ابن سینا » ترجمه شده و چندی بعدهم « دی کریمون » و « الفردی مولائی » بعضی از کتابهای « فارابی » و « کندی » را ترجمه نمودند ، و در همین زمان بود که در جزیره « سیسیل » و « ناپل » هم ترجمه کتب عربی شروع شد .

این که گفته شد حالت ابتدائی بوده است ، لیکن زمانه اصلی اشاعت فلسفه عرب در حقیقت از « فردریک » دوم فرمانروای مشهور ژرمن شروع میشود . این پادشاه علم پرور در حقیقت « مأمون الرشید » اروپا بوده و مشرب و مذاقش فطرتاً فلسفی و علاقمند به فلسفه بوده است . چنانکه جامعه کلیسا و کشیشان هر قدر با افکار او مخالفت و ضدیت مینمودند تمایل او به فلسفه و علوم عقلی بیشتر میشده است ، و چون سرچشمه علوم و فنون در آن زمان عمومأ در دست مردم عرب بود او از یک عربی دان « سیسیلی » زبان عربی آموخته و بقدری شیفته رسم و رواج عرب بوده که مثل پادشاهان شرقی حرم و خواجه سرا مقرر داشت ، و فضلاء عربی دان را از جاهای دور جمع کرده تا اینکه که فضلاء و علمای بغداد با عبا و ردا زیب و زین دربار او بودند . « فردریک » از علوم و فنون و مراسم و آداب مسلمین علناً مداحی میکرده است و حال آنکه این امر بر تمام درباریان او بسی ناگوار میآمده است و با وصف این احوال در جریان جنگهای صلیبی وقتی که اروپا برای یارششم به بیت المقدس

ابن رشد

حملة وهجوم برد این پادشاه با افواج خود در این پیکار شریک بوده است، اما اینجاهم اواز مشاغل علمی برکنار نبود، چه عالمان مسلمان را در مجلس خویش دعوت مینمود و حل مسائل مشکله ریاضی را از آنها جویا میشد، حتی گاهی آن مسائل را نزد سالار سپاه مسلمین میفرستاد که حل نمایند. اگرچه با مسلمین سخت پیکار میکرد، لیکن حالت مذهبی وی این بود که در «هیكل مقدس» رفته برای زیارتگاه مقدس «حضرت عیسی» تبسم های نیشدار میکرده است که حتی يك روز جلو «اسقف اعظم» از اینگونه حرکات و کلمات تمسخرآمیز از او سرزده که «اسقف» مشارالیه همه را بقلم آورده وضبط نمود.

عیسائی عموماً او را بد میدانسته است و کشیشان مخصوصاً درهجو او نظم هائی نوشته بودند. «گریگوریس» پاپ نهم در يك نامه ای درباره او فتوا داده بود که این پادشاه مخصوصاً پادشاه فساد است، چه اینکه قائل است که تا وقتی که يك چیز از روی عقل و نظام طبیعی ثابت نشده است نباید آنرا قبول نمود.

جماعت عیسوی عموماً باو «دجال» لقب داده. اما او خود هیچ اعتناء باین حرفها نمیکرد و با فکر روشن و خیال آزاد امر میداد کتابهای عربی را ترجمه کنند. و آن زمانی بوده است که تلامذه یهودی «ابن رشد» از اسپانیا خارج شده و در مالک و بلاد مختلف پراکنده بودند. از این میان يك خاندان موسوم به «طیبون» از اسپانیا هجرت کرده به فرانسه آمده بود، از آنجمله «موسی بن طیبون» و «سمویل بن طیبون» بعض کتابهای «ابن رشد» را در عبرانی ترجمه کرده و آن اولین ترجمه تصنیفات «ابن رشد» بوده است. «فردریک» شهنشاه وقتیکه بترجمه کتب اسلامی همت گماشت این دسته از عالمان یهودی را بدربار خود طلبید و خدمت ترجمه را بعهده آنها گذاشت. «یهودابن سلمان» که از اهل طلیطله و از مقربان خاص دربار «فردریک» بود کتابی در سنه ۱۲۴۷ م بنام «طلب الحکمة» تألیف نمود و این کتاب تماماً مأخوذ از تصنیفات «ابن رشد» بوده است. يك عالم دیگر یهود بنام «یعقوب بن ابی مریم» که مقیم «ناپل» و داماد خاندان طیبون بود در سال ۱۲۳۲ م چندین کتاب «ابن رشد» را بامر «فردریک» ترجمه نمود، پس از آن «کالونیم» ساکن ادرل و متولد سنه ۱۲۸۷ م کتابهای «ابن رشد» را مخصوصاً بزبان عبرانی شروع بترجمه نمود. اینمرد زبان لاتینی نیز میدانست، چنانکه ترجمه «تهافه - التهافه» را بزبان لاتینی نموده که در سنه ۱۳۲۸ م صورت انجام پذیرفت.

غرض تا آغاز قرن چهاردهم تمام فلسفه «ابن رشد» در میان یهود اشاعت پیدا کرده و يك یهودی فاضل بنام «لاوی بن حرشون» که اهل اروپا او را بنام «لاون افریقی» خطاب میکردند فلسفه «ابن رشد» را بدانگونه شرح و تلخیص کرد که «ابن رشد»

ابن رشد

فلسفه «ارسطو» را شرح و تلخیص کرده بود. فاضل نامبرده قائل به قدم ماده و فکرش بکلی آزاد بوده است و نسبت به نبوت معتقد بود که آن نام یکی از قوای انسانی می باشد. این مرد مذهب یهود را خواست با فلسفه آمیزش داده و مذهب و فلسفه را با هم مطابقت دهد. آخرین دانشمند معروف از میان این حکمای یهودی «الیاس مدیچو» است که استاد دانشگاه پیدوا بوده است.

در قرن شانزدهم میلادی علمای مذهبی یهود هنگامیکه ملاحظه کردند فلسفه مذهب را بر باد میدهد با تمام قوا بمخالفت فلسفه برخاستند. چنانکه «میشنو» که از نظر مذهبی دارای لقب «رَبی» بود کتاب «تهافت الفلاسفه غزالی» را در سنه ۱۵۳۸ م انتشار داد که غرض از آن اظهار مخالفت و عناد با «ابن رشد» بوده است.

تا آنوقت آنچه از فلسفه «ابن رشد» شایع یا ترویج شده بود بیشتر در میان یهودیان بوده است و همانهارا مردم حامی و پیرو فلسفه «ابن رشد» خیال میکردند ولی در آن هنگام زمان آن رسیده بود که فلسفه «ابن رشد» در تمام اروپا رواج پیدا کند. اول از همه آنکس که این خدمت را در سنه ۱۲۳۰ م انجام داد «مایکل اسکات» بوده است. فاضل مشارالیه مقیم طلیطله و جزء درباریان «فردریک» پادشاه بود که ذکرش در بالا رفت.

بعد از «اسکات»، «هارسن» ساکن آلمان فلسفه «ابن رشد» را انتشار داده و این فاضل هم در دربار «فردریک» مرتبه و مقامی ارجمند داشته است و بعد از او توجه عموم بدانطرف معطوف شده تا اینکه که پیش از پایان قرن سیزدهم تمامی کتب «ابن رشد» در لاتین ترجمه شده بود.

مخالفت با فلسفه ابن رشد - نشر افکار و خیالات «ابن رشد» در اروپا یکدفعه آشوبی بپا کرده و تمام عیسویان مذهبی علیه آن قیام کردند، در سنه ۱۲۰۹ م مجمع بزرگی منعقد شده و آن برضالت و گمراهی پیروان «ابن رشد» فتوا داد.

در سنه ۱۲۱۵ م محکمه مذهبی عیسوی این فتوا را انفاذ کرد که تعلیم و تعلم فلسفه «ارسطو» و تصنیفات «بوعلی سینا» حرام است. در سنه ۱۲۳۱ م «گریگوریوس» پاپ نهم حکم داد که خواندن و آموختن فلسفه عرب بطور قطع ممنوع شود.

«گولیم دفرن» یکی از فضلاء شهر رد سختی بر فلسفه «ابن سینا» نوشت. بعد از «دفرن»، «پیرنی» که ناطقی زبردست بود کتابهای زیادی بر رد فلسفه عرب تدوین کرد، لیکن تعجب اینجاست که او مداح «ابن سینا» بوده و «ابن رشد» را بدینجهت بد میدانست که بنا «ابن سینا» مخالفت کرده بود.

از بین مخالفان «ابن رشد» «سن تامس» بیش از همه شهرت حاصل کرده بود.

ابن رشد

نامبرده در کلیسای مغربی خطیب و عالی بزرگ بشمار میآمده است. او فلسفه «ابن رشد» را نه فقط با دلایل مذهبی بلکه روی دلایل عقلی هم رد کرده و چون «ابن رشد» بزرگترین شارح «ارسطو» بشمار میآمده است او در مقابل «ابن رشد» دلایلی بکار برده است که مأخوذ از دلایل «ارسطو» میباشد و در پاداش این خدمت علمای مذهبی و کشیشان بقدری از او تقدیر نموده نوازش و احترام کردند که ویرا امام مقدس مذهبی قرار دادند و يك پیکر نگار مشهور در سنه ۱۳۴۰ م يك مرقع عالی و عمده ای ساخت که در کلیسای «کاترین مقدس» واقع در یزه (اتلی) آنرا نصب کرده بودند. صورت و شکل مرقع مزبور این بود که «ذات مقدس» فوق همه جلوه گراست، و فرشتگان از چهار طرف صف بسته اند. از «ذات مقدس» اشعه نور ساطع میباشد، و پائین آن... «حضرت موسی»، «پولوس» و انساجیل اربعه قرار گرفته و شعاعهای نور بر آنها میافتد، و پائین تر «تامس» مقدس ایستاده است و اشعه نور از آن حضرت «و غیره عبور کرده بر او میافتد، علاوه بر این اشعه سه شعاع دیگر از «ذات مقدس» مستقیماً بر «تامس» میافتد، و قدری پائین تر در دو جانب «افلاطون» و «ارسطو» ایستاده اند و در دست آنها دو کتاب است و يك سلسله نور از آن ساطع شده تا بالای سر «تامس» میرسد و در نور «ذات الهی» مخلوط میشود. «تامس» بر کرسی قرار گرفته و در دست او کتاب مقدس است که باز شده و در سر صفحه آن این عبارتست که زبانم گویای حق و حقیقت و لبانم منکر ضلالت و گمراهی اند. در چهار طرف کرسی «تامس» کشیشان مقدس از هر درجه قطار دیده میشوند که اشعه کتابهای «تامس» بر آنها میتابد و از میان شعاعها شعاعی بر «ابن رشد» افتاده است که جلو «تامس» بوضع بدی بر زمین افتاده است.

مسائلی از «ابن رشد» که او بر آنها رد نوشته بشرح پائین است:

- ۱ - ماده ازلی است و حقیقت آنرا نمیشود معلوم داشت.
- ۲ - اتصال سلسله کائنات به علت اولی بطریقی که «ابن رشد» بیان کرده بود.
- ۳ - توسط یعنی واسطه بودن عقل بین علت اولی و معلولات.
- ۴ - از عدم محض ممکن نیست چیزی بوجود آید.

«تامس» بر بطلان این مسائل دلیل آورده و میگوید که در اصل «ارسطو»

بغلط رفته بود.

بعد از مرگ «تامس» «ریمون مارتینی» کتابهایی در مخالفت فلسفه عرب نوشته لیکن او در این کتابها بیشتر از «امام غزالی» استفاده کرده و از کتابهای او کمک گرفته است. او میگفت که رد نوشتن بر فلسفه از زبان فلسفی یعنی «غزالی» بیشتر موزون میباشد.

ابن رشد

بعد از « ریمون » کتابهای زیادی در مخالفت فلسفه عرب و حمایت از « طامس » تألیف یافته و بقدری این مشرب و مذاق وسعت و بسط پیدا نمود که « دانت » شاعر مشهور ایتالیائی هم راجع به « ابن رشد » هجویه نوشت .

پس از آن « جیل دی روم » فلسفه عرب خصوصاً فلسفه « ابن رشد » را با حرارت و شوری مورد حمله و اعتراض قرارداد و بقدری در این کار شهرت و ناموری حاصل نمود که آن بغیر از « طامس » برای احدی حاصل نشده بود ، لیکن پیشرو همه در این صحنه « ریمون لول » بوده است . این مرد دو سال یعنی از سن ۱۳۱۰ م تا سن ۱۳۱۲ م از پاریس گرفته « ژنوا » ، « ناپل » ، و غیره و غیره را بدینغرض دوره میکرده است که مردم را بر مخالفت فلسفه عرب آماده و حاضر سازد و تا این حد پافشاری نمود که وقتی که در سن ۱۳۱۱ مجلسی در دیانا منعقد شد او در ضمن نامه ای به « پاپ » سه تقاضا از وی نمود : اولاً لشکر جراری برای برپادی مسلمین فراهم شود و دیگر دانشگاهائی برای تعلیم زبان عربی تأسیس گردد ، سوم بر ناحق و نامشروع بودن کتابهای « ابن رشد » فتوا داده شود .

حامیان ابن رشد - گرچه در مجامع و جماعات مذهبی اینهمه هیاهو و غوغا برپا بوده است ، لیکن جادوی فلسفه اینطور نبود که جمعی تحت تأثیر آن قرار نگیرند . در گروه مذهبی فرقه ای پیدا شد که با کمال استقامت و شهامت از فلسفه عرب حمایت مینمود و این فرقه را « فرانسیسکن » میگفتند . مردم آن با کمال آزادی و دلآوری در مقابل سطوت حکومت مقاومت و ایستادگی نموده کتابهایی در رد بر « طامس » نوشتند و آنها چون ابطال عقائد « طامس » را بر خود فرض و واجب میدانستند لذا ایشان را خواه ناخواه کمک گرفتن از فلسفه عرب لازم افتاد . « جان دی لارد شل » از برجستگان این فرقه علناً از « ابن سینا » طرفداری و اظهار عقیده و پیروی مینمود و خود را آشکارا از متابعان او بشمار میآورد . او نسبت به اخلاق و علم النفس آنچه نوشته است بیشتر از روی کتابهای « ابن سینا » نوشته شده است .

در این زمان تعلیم گاههای مذهبی فرانسه بدو فرقه تقسیم شده در « سوربون » معتقدات « طامس » تعلیم داده میشد ، لیکن در دانشگاه پاریس فلسفه « ابن رشد » تدریس میشده است . فرقه « د مینکین » حامی و طرفدار تعلیم گاه « سوربون » بوده و این دو فرقه متفق شده از پاپ چهارم « انکساندر » در عرض شش هفت سال چهل فرمان بدین مضمون صادر کردند که تحصیل و تدریس فلسفه عرب حرام است . در سن ۱۲۶۹ م مجلس مقدس مذهبی پاریس فرمانی باین مضمون صادر کرد : این جلسه به فاسدالعقیده بودن آن اشخاص فتوا میدهد که قائل با اعتقادات ذیل میباشند :

ابن رشد

- ۱- عالم ازلی است
 - ۲- در تمام انسانها عقلی که وجود دارد یکی است.
 - ۳- سلسله انسان بیک آدم معینی منتهی نمیشود .
 - ۴- نفس با جسم فنا میشود .
 - ۵- خدا عالم به جزئیات نیست .
 - ۶- خدا چیزهای فنا پذیر را نمیتواند ابدی کند .
- با همه این هنگامه ها فلسفه «ابن رشد» در اروپا یکنواخت انتشار مییافته تا اینجده که در قرن چهاردهم میلادی يك قسمت اعظم اروپا پیرو «ابن رشد» گردید ، چنانکه « لویی » یازدهم پادشاه مشهور فرانسه در سنه ۱۴۷۳ م وقتیکه خواست اداره تعلیمات را اصلاح کند به پروفیسورها و استادان امر کرد شروحی که از «ابن رشد» بر کتب وتصنیفات « ارسطو » است همانها را داخل نصاب تعلیمات کنند و بدین ترتیب نوبت باینجا رسید که فلسفه «ابن رشد» در تمام اروپا علانیه تدریس میشد و کسی را یارای مخالفت با آن نبوده است .
- دانشگاه پیدوا -** اگرچه فلسفه «ابن رشد» در تمام اروپا رواج داشته، لیکن مرکز اصلی و عمده این فلسفه دانشگاه پیدوا واقع در ایتالیا بوده است . در این دانشگاه اول کسیکه فلسفه «ابن رشد» را داخل نصاب نمود «پطرس دابانو» بود و در آن زمان در تمام طبقات علمی اروپا تا اینجده «ابن رشد» مورد تقدیر و عزت و احترام بود که بنام او مردم فخر مینمودند .
- در این دانشگاه اول از همه تدریس و تعلیم کتابهای طبی «ابن رشد» شروع شده و بعد فلسفه او متدرجاً رواج پیدا نمود ، و بسانی اول آن هم « پیتروابانو » بوده است . در آن زمان تقشف و تعصب اروپا بدین پایه بوده است که بعد از مردن او مخصوصاً « محکمه تفتیش مذهبی » ادعائنامه و قرار جرم صادر کرده و آن اینطور فیصل یافت که استخوانهای او را از قبر بیرون آرند و بسوزانند، چنانکه این حکم فیاضانه !! بعمل هم آمد، لیکن فلسفه «ابن رشد» روزانه پیش رفته و بر بسط و انتشار آن میافزود . دانشگاههای زیادی که تابع دانشگاه « پیدوا » بودند در تمامی آنها فلسفه مزبور رواج داشته است، واعضاء جوامع عالی فخر مینمودند که پیرو «ابن رشد» میباشند ، و با وجود این ، تعصب اروپا نیز کار خود را میکرد ، تا اینجده که در جماعت متعصبان شخصی مثل « پتر یارک » پیدا شد که نه مخالف «ابن رشد» تنها بلکه ضد و دشمن فلسفه عمومی عرب بوده است . لیکن جای تعجب است که همین « پتر یارک » اول کسی است که اروپا را برای فرا گرفتن علوم و فنون یونان آماده ساخت . این مرد به « ژان وانندی » دوست خود همیشه میگفت

ابن رشد

که « من منکر اطباء یونان نیستم، لیکن طبیبان عرب هیچ‌اند، من اشعار عرب را خوانده‌ام چیزی سهل و رکیک و زیان‌آور تر از شاعری آنها نمی‌تواند باشد. بعضی از طبیبان ما می‌گویند که اگر «بقراط» امروز زنده می‌بود و تصنیفات عرب در مقابل قراردادش اخدی چشمش را حتی بطرف او باز هم نمی‌کرد، افسوس، چقدر این حرف لغو و بیهوده است! آیا بعد از «ریماستنس» خطیبی مثل «سیسرون» پیدا نشد؟ آیا بعد از «هومر» شاعری مثل «ورژل» نیامد؟ یا بعد از «هیرودوت» «سالتس» در تاریخ نویسی شهرت عام حاصل نمود؟ پس چگونه اینرا میتوان قبول کرد که بعد از عرب‌ها دیگر همسری برای آنها نخواهد بود. وقتیکه ما مردم ایتالیا در بسیاری از مسائل و امور ایتالیا را بر تمام دنیا تفوق و ترجیح می‌دهیم چقدر جای تأسف است که شما عرب راهنوز از تمام دنیا در فضیلت و علم برتر و بالاتر میدانید. »

یکبار شخصی بدین «پتريارك» رفت. وی در طی بیانات سندی از کلام «پولوس» آورد. آن شخص گفت شما مختارید هر که را می‌خواهید استاد خود سازید، لیکن برای ما فقط «ابن‌رشد» کافی می‌باشد. «پتريارك» خواست جواب گوید شخص مذکور گفت من شما را منع نمی‌کنم، شما یکنفر عیسوی تمام کمالید، اما مرا از این خرافات معاف دارید، «پولوس» پیغمبر که نامش را باین عظمت می‌برید در مقابل «ابن‌رشد» حقیقت و عنوانش چیست؟ «پتريارك» از خشم زیاد نتوانست تحمل و خود داری کند و وی را از پیش خود راند.

بعد از «پتريارك» «جانندن» در دانشگاه پیدوا قائم مقام او شد. اما او حامی فلسفه «ابن‌رشد» بود، و اروپا او را سلطان الفلاسفه لقب داد. «جانندن» که رفت «پولوس» بجای او نشست. غرض قرن پانزدهم خاتمه مییافت که در تمام دانشگاه‌های پیدوا و پولونیا هر جا صدای «ابن‌رشد» بگوش می‌خورد. لیکن کوکب اقبال و عظمت «ابن‌رشد» ربه حسیض نهاد. یکنفر بنام «بومبانا» پیدا شد که فلسفه «ابن‌رشد» را مورد تعرض و حمله قرارداد.

«ابن‌رشد» قائل بود که روح بعد از فنای جسم هم باقی می‌ماند و از این لحاظ ابدی می‌باشد، «بومبانا» با آن مخالفت کرده گفت که روح و جسم هر دو فنا می‌شوند، و البته چون نوع انسان همیشه قائم خواهد ماند بدین لحاظ انسان را غیر فانی می‌توان گفت. در میان مفسرین فلسفه عرب نامی تراز همه شخصی بنام «اسکندر افردوسی» گذشته است و «ابن‌رشد» در موارد عدیده از او اسم برده و باو مخصوصاً استناد می‌کند. مذهب او این بود که روح فانی است. «بومبانا» را در مخالفت با «ابن‌رشد» از اینجا جرئت پیدا شد

ابن رشد

که خود معتقد علیه «ابن رشد» منکر بقاء روح بوده است .
باری مخالفت «بومبانا» دو فرقه بوجود آورد : یکی مخالف «ابن رشد» و آن دیگر موافق . و این امر حیرت آور و قابل شنیدن است که «لاون» پاپ دهم به «نیفوس» يك عالم فلسفی حکم داد که بررد «بومبانا» چیز بنویسد . بظاها از اینجا روشنفکری «پاپ» ثابت میگردد ، ولی راز اصلی آن اینست که در تصنیفات «ابن رشد» با فلسفه جنبه مذهبی هم ملحوظ بوده است ، برخلاف «بومبانا» و غیره خیالاتی که شروع باظهار آن کرده بودند سراسر ضد مذهب بوده است و اساس مذهب را یکباره منهدم میکرد . آری آن سنگ بنیاد فلسفه الحاد و ملحدانه ای بوده است که عمارت آن امروز در اروپا به پایان رسیده و تکمیل شده است . غرض «نیفوس» و «اشیلنی» کتابهای چندی بررد «بومبانا» نوشتند و در تمام مجالس درس ایتالیا این مباحث با غلغله و شور اشاعت و انتشار یافت .

جمعیت «بومبانا» اسکندریین و جمعیت «ابن رشد» رشیدیین نامیده میشدند و چون تحریک مزبور برخلاف مذهب بوده است لذا در سنه ۱۵۱۲ میلادی کنفرانسی منعقد شد که مقرر داشت هر کس منکر بقای روح باشد مرتد است ، و این نیز فیصل یافت که مردمانی که این خیالات را انتشار میدهند برای آنها ورقه قرار جرم صادر شود و در دادگاه مورد تعقیب قرار گیرند .

در قرن شانزدهم میلادی کلیسا علناً شروع به حمایت از «ابن رشد» نمود و از هر طرف تصانیف و تراجم «ابن رشد» را خواستار شد ، لیکن چون عظمت «ابن رشد» صرفاً روی این بود که شارح کلمات «ارسطو» است لذا مردم از همان زمان بطرف تصنیفات اصلی «ارسطو» توجه نمودند و این خیال پیدا شد که مسائل اصلی «ارسطو» به قالب لاتینی و عربی درآمده معانی اولیه خود را اذ دست داده و از اعتبار بکلی افتاده است . غرض در آنوقت يك جمعیت تازه ونوی پیدا شد و نامش بهمین عنوان «فرقه جدید» مشهور گردید . در چهارم آوریل سنه ۱۵۹۷ م پروفیسور «تامس» در دانشگاه پیدوا کتاب اصل یونانی «ارسطو» را جلیو گذارده درس داد و این واقعه بقدری عظیم شمرده شد که شعرا در این روز نظم ها سرودند . نتیجه این نهضت جدید آن شد که «ابن رشد» یا قائم مقام «ارسطو» دانسته میشد ، یا آنکه او را حریف مقابل «ارسطو» خیال میکردند . چنانکه فرقه جدید خود را یونانی و پیروان «ابن رشد» خود را «رشدی» میگفتند . مراجعه به کتابهای اصلی یونانی انقلاب دیگری پدید آورد و آن اینست که تا آنوقت جز فلسفه «ارسطو» نامی هم از فلسفه دیگر نبود ، لیکن از آن زمان فرقه دیگری بر روی کار

ابن رشد

آمد که پیرو « افلاطون » بوده است . در « پیدوا » ، « بندقیه » و قسمت های شمالی ایتالیا فلسفه اصلی « ارسطو » تعلیم داده میشد ، و در « فلورانس » فلسفه « افلاطون » رافرا میگرفتند . غرض اثر فلسفه « ابن رشد » پس از چندی بکلی از بین رفته و آخر از همه شخصی که پیرو « ابن رشد » بود « قیصر کریموسنی » بوده است که در سنه ۱۶۳۱ م درگذشت.

بر بادی اصلی « ابن رشد » ، نه تنها « ابن رشد » ، بلکه علی العموم انهدام و بر بادی اصلی فلسفه یونانی و قدیم بدست « بیکن » صورت گرفت که تصنیفاتش در سنه ۱۵۹۷ م اشاعت و انتشار یافت . اساس فلسفه قدیم بر قیاسات و موهومات بوده است ، « بیکن » ثابت کرد که این طریقه بکلی بی پا و بوج است و بنیاد عمارت علمی را بر سطح تجربیات و مشاهدات استوار ساخت ، (۱) و آن نتیجه ای که داد اینست که امروز انسان بر تمام عالم کائنات استیلا یافته و همه را قبضه کرده است ، و اسرار مخفی و رازهای پوشیده ای که از قدرت باقیمانده بود از روی آنها هم میخواهند یکباره پرده بردارند .

۱- چنانچه ابن رشد با همان درجه از علم و دانش خود امروز در قید حیات بود برای تکمیل نواقص علمی خویش البته راه باختر را در پیش میگرفت و با علمای بزرگ آن سرزمین در هر رشته ارتباط علمی پیدا میکرد . (مترجم)

پایان

کتابخانه های

اسلامی

شرحی که در اینجا بنظر خوانندگان میرسد تاریخ نهایت اجمالی کتابخانه های قدیم اسلامی است. اگرچه در این جای انکار نیست که تألیف و تصنیف و مرتب و محفوظ داشتن ذخائر علمی شعار قومی مسلمان در سالف ایام بوده است و بدین جهت است که در دوران مسلمین بدان کثرت در هر جا کتابخانه و دارالعلم وجود داشته که شاید نتوان در تاریخ دنیا نظیر آنرا پیدا کرد، با اینوصف جای تعجب است که راجع به حالات کتابخانه ها تا به امروز کتابی و حتی يك مقاله هم نوشته نشده است. در کتابهای جغرافی آنجا که از حالات يك بلد و شهری صحبت میشود از هر قبیل ابنیه و عمارات سخن میرود، لکن از کتابخانه حتی نام هم نیست، و همین خیال است که اینجانب را برای نوشتن این مقاله آماده کرده است. اگرچه خودم تصدیق دارم که از لحاظ عنوان باید این مقاله مفصل و دراز باشد لیکن واقعاتی را که قدما اصلا مورد توجه قرار نداده و از نظر انداخته اند بمشکل میتوان از آن حالات اجمالی بدست آورد ولذا باید خوانندگان ما بهمینقدر اکتفا کنند.

اگرچه از عنوان فوق بظاهر چنین استنباط میشود که این مقاله اختصاص بکتابخانه تنها خواهد داشت، ولی باید دانست که دومی مسئله مهم و برجسته ای هم که از دیرباز در ممالک راقیه تحت نظر میباشند و نویسندگان شهر و بزرگ راجع بآنها از روی تعصب باشتباه رفته اند در اینجا فیصل خواهد یافت، و این دومی مسئله بقرار زیر است:

- ۱ - مسلمانها با آثار و یادگارهای غیر قوم و ملل بیگانه چگونه رفتار کردند؟
- ۲ - حالات تاریخی که مسلمانان راجع باقوام دیگر نوشته اند تا کجا و چه اندازه قابل اعتبار است؟

اگرچه در اسلام زمانه جمع آوری کتب و ایجاد کتابخانه از عهد خلفای اموی شروع میشود، ولی برای تحقیق این امر که خزانه ای که در عهد دولت بنی امیه جمع و فراهم شده است

کتابخانه‌های اسلامی

سرمایه آن از کجابدست آمده برمالا لازم است که بعقب برگشته و بزمانه‌های پیش رجوع نمایم. اگرچه علم انساب و شعر و شاعری در عرب از زمان‌های خیلی قدیم اشاعت داشته است، ولی نوشتن یعنی علم خط و کتابت مطلقاً رائج نبوده است و اول کسیکه این سرمایه را بنیاد نهاد سه نفر از قبیله «طی» بودند که عبارتند از: «مرامر»، «سلم» و «عامر». اشخاص مذکور باهم جمع شده و شکل و وضع حروف را بنانهادند و حروف هجابه‌ترتیبی که در زبان سریانی بوده است مقرر گردید. مردم حیره از همین اشخاص کتابت آموخته و یکی از همان شاگردان اهل حیره که نامش «بشر بن الولید» و رئیس دومة الجندل بود برای کاری بیکه رفت و در آنجا با «ابوسفیان» ملاقات نمود. «ابوسفیان» از «بشر» درخواست کرد که باو این فن را بیاموزد، چنانکه نامبرده و نیز «ابوقیس بن عبدمناف» هر دو نزد او تلمذ نمودند و چون این دو نفر از راه کسب و تجارت به طائف آمد و شد می‌کردند در طائف هم فن کتابت رواج یافت. «بشر» در حدود مصر و شام هم بسیاری را تعلیم داده و رفته رفته در اکثر قبائل فن کتابت و نوشتن اشاعت پیدا نمود تا جائیکه در ظهور اسلام در یک قبیله قریش تنها هفده تن صاحب کلام موجود بوده که از این میان «علی بن ابیطالب»، «عمر بن خطاب»، «عثمان بن عفان» و «ابوعبیده بن الجراح» بودند. در میان زنان نیز این فن رواج پیدا نمود، چنانکه در خانواده «عمر بن خطاب» «شفا بنت عبدالله» و «حفصه» خواندن و نوشتن بلد بودند. در مدینه هم پیش از اسلام کتابت و تحریر رواج داشته است که موجد آن قوم یهود بوده است. (۱)

فائده عمده‌ای که از کتابت حاصل شد آن بود که تصویر اصلی و شالوده مدنیت و معاشرت و اجتماع عرب که تا آنوقت بر روایات زبانی قرارداد داشت حال قلمبند و نوشته شده و وسیله بزرگی برای حفاظت و نگاهداری آن استخراج گردید، چنانکه هفت قصیده مشهور بنام «معلقات» با آب زر نوشته شده و بر کعبه آویزان گردید. از آغاز اسلام یعنی دوره جناب رسالت تا زمان وفات وی سرمایه تحریری که بوجود آمد همانا سوره‌های متفرقه قرآن مجید و نامه‌های مبارک و معاهدات صلح حدیبیه و غیرهم و نیز قصائد شعرا بوده و بعد از آنحضرت اگرچه دامنه کتابت و تحریر بسی وسعت پیدا نمود، لیکن تازمانه «معاویه» سرمایه‌ای که بوجود آمد متعلق بمذهب و زبان و فرهنگ بوده است. «معاویه» وقتی که در دمشق بر تخت نشست یک طیب عیسوی موسوم به «ابن آثال» در دربار معرفی شده و مورد نوازش و تقدیر قرار گرفت. اینمرد کتابهایی برای استفاده «معاویه» بزبان عربی ترجمه نمود و این اولین اضافه‌ای بوده که بر سرمایه

۱- آنچه تا اینجا ذکر شد در خانمه کتاب فتوح البلدان بلاذری مسطور است.

کتابخانه‌های اسلامی

زبان عربی شده است. اگرچه سرمایه تحریری عرب از آن به بعد یکنواخت توسعه پیدا کرده و پیش رفته است، اما اینرا معلوم داشتن که این تحریرات را کی و چه کسی بصورت یک کتابخانه در آورده است و این فخر اولیت را کدام شخص برای خود حاصل نموده باید گفت مشکل است.

مورخان ما باین مطالب اهمیت نمیدهند و آنرا مهم نمی‌شمارند تا عنوانی جداگانه برای آن طرح کنند، البته گاهی در یک تذکره ضمنی ذکر می‌آید که میتوان نشانی کمی از آن بدست آورد. علامه «ابن ابی اصیبعه» در طبقات الاطباء در شرح حال حکیم «ماسرجویه» نوشته است که «عمر بن عبدالعزیز» یک کتاب «ماسرجویه» را که او از زبان سریانی به عربی ترجمه کرده بود در «خزانة الکتب» یعنی کتابخانه یافت و آنرا از کتابخانه بیرون آورده داد منتشر ساختند. از این نص صریح و نیز از دیگر قرائن معلوم میگردد که طریقه کتابخانه پیش از آن عهد برقرار شده بود و غالباً اول کسیکه آنرا بنیاد نهاده است «خالد بن یزید بن معاویه» بوده است.

مورخ «ابن خلدون» از اینکه در زمانه ابتدائی اسلام چنین ذوق و سلیقه‌ای پیدا شده باشد دچار تعجب شده و آنرا انکار نموده جزء افسانه می‌شمارد، لیکن علامه «ابن الندیم» در اینباره می‌نویسد که «خالد» نوه «معاویه» بلقب حکیم خوانده میشد، او خود فاضل و دوستدار علم بوده است، بخيال صنعت یعنی کیمیا اقتاده فیلسوفان یونانی را که در مصر می‌زیستند و عربی را فصیح تکلم میکردند گرد آورده دستور داد کتابهایی که در آن صنعت بزبان یونانی و قبطی بودند به عربی ترجمه کنند.

همین مورخ در جای دیگر می‌نویسد که کتابهای طب، نجوم و کیمیا برای «خالد» در عربی ترجمه شد. «خالد» خود نویسنده هم بوده است و از میان تألیفات او کتابهایی که تا زمانه مورخ «ابن الندیم» موجود بوده و از نظر خود مورخ نامبرده گذشته اند عبارتند از کتاب الحرازة، کتاب الصحیفة الکبیر، کتاب الصحیفة الصغیر.

بعد از ثبوت این دو مطلب که اولاً در دولت امویه پیش از «عمر بن عبدالعزیز» کتابخانه تأسیس شده بود، و دیگر اول کسیکه در خاندان امیه کتب و تصانیف قدیمه را جستجو و تلاش کرده «خالد بن یزید» بوده است، این قیاس قریب به یقین میرسد که اول کسیکه کتابخانه بنا نهاده است همین «خالد» بوده است. بعد از «خالد» دایره تصنیف و تألیف نهایت بسط و توسعه پیدا نمود. راجع باشعار عرب، لغت، انساب، ایام العرب، غزوات، سیر، تفسیر، حدیث، فقه، کلام و غیرهم سرمایه عمده‌ای پیدا شد. خلیفه «منصور» دستور داد هزاران کتاب زبانهای اجنبی را در عربی ترجمه کنند،

کتابخانه‌های اسلامی

تا اینکه خلیفه «هارون» دارالعلم عظیم شگفت آوری بنیاد نهاد که نامش «بیت الحکمة» بوده است.

این مؤسسه بزرگ نامی منقسم بدو قسمت بوده است: یکی برای خصوص کتابخانه و آندیکر برای ترجمه زبانهای غیر. در کتابخانه علاوه بر زبان عربی در زبان هندی، فارسی، یونانی و قبطی خزانه ای از کتب بی شمار فراهم و مهیا شده بودند. «یحیی بن خالد» برمکی که وزیر اعظم «هارون الرشید» و در حقیقت چشم و چراغ خلافت عباسیه بود نمایندگان به هندوستان اعزام داشته باندیت ها و حکمای نامی بزرگی را به بغداد دعوت نموده و توسط آنان سرمایه علمی زیادی وارد بغداد گردید. از تصانیف فارسی نیز بکثرت فراهم آمده، چه اینکه خاندان برامکه فیاضی الاصل و شیفته زبان و علوم خود بوده اند و به همین واسطه رئیس کتابخانه یکنفر از خاندان فیاض بوده است. «هارون» در سلیقه و ذوق تهیه و فراهم کردن کتب و تدوین آن نهایت فسحت نظری و بی تعصبی از خود نشان داده و در ثبوت آن همی نقد بس که «علان شعوبی» را در بیت الحکمة یکبار ترجمه و کتابت انتخاب نمود، و حال آنکه این شخص دائماً مشغول هجو گوئی عرب بوده و مخصوصاً در ذمائم و عیوب هر یک از قبائل عرب کتابی جداگانه نوشته بوده است.

«مأمون» در خلافت خود این کتابخانه را توسعه و ترقی شایانی داده بسیاری از علماء و دانشمندان ایرانی را به مدیریت و ریاست آن تعیین نمود که از اینمیان اکثراً مثل «سهل بن هرون»، «سعید بن هرون» و غیره شعوبی (۱) بودند که عرب را بنظر حقارت دیده و از آنها علناً بدگوئی کرده عیوبشان را فاش میکردند. خوانندگان نباید از این امر خیال کنند که در «مأمون» حمیت قومی وجود نداشته است، ولی اشکال سر این بود که کارشناس کتب و تصنیفات فارسی بیشتر همین شعوبی ها بودند و لذا جز تعیین آنها چاره ای نبوده است، به علاوه «مأمون» را تعلق خاصی هم به ایران بوده است، چه او از طرف مادر فارسی الاصل بود و «فضل بن سهل» که وزیر اعظم و بانی خلافت او بود فارسی بوده است. اکثر درباریان او هم از نژاد فارسی و ایرانی بودند. در ابتدای خلافت که در مرو بسر میبرد اثر فارسی یعنی فرهنگ و زبان تا اینکه بر او غالب آمده بود که تصنیفات خصوص فارسی را مد نظر نگاهداشته و نه تنها در وضع لباس و طریق انتظام، بلکه در خیالات هم از ایرانیان تقلید میکرد، تا اینکه ترک «اردشیر» را دستور العمل قرار داده بود، و از این لحاظ جای تعجب نیست که او بطرف تصانیف فارسی بیشتر توجه کرده، ولی در بدست

۱- شعوبی فرقه ای بود عجمی که عرب را تحقیر و نکوهش میکرد و پرده درازی از آنها را بر خود فرض میدانسته است (مترجم).

کتابخانه‌های اسلامی

آوردن تألیفات و کتابهای دیگرالسنه و زبان هاهم باعلاقه وشوق بذل مساعی نموده و مخصوصاً درجمع آوری کتب یونانی وترجمه آنها کوششهای حیرت انگیزی که نموده است ما آنرا درجای دیگر به تفصیل نوشته ایم.

«مأمون» دراین کتابخانه عظیم مواد وسرمایه زیادی هم از زمانه اعراب جاهلیت جمع آوری کرده بود. علاوه برقصائد واشعار عصرجاهلیت خطوط و نامه ها، اسناد و عهد نامه هاتاجائیکه ممکن بود بدست آورد بانهایت کوشش فراهم کرده بود. در کتابخانه یک رقه قرصه بخط «هاشم بن عبدمناف» موجود بود که روی پوستی نوشته شده والفاظش این بوده است:

«حق عبدالمطلب بن هاشم من اهل مکه علی فلان بن فلان الحمیری من اهل وزل صنعا علیه الف درهم فضة کیلا بالاحدیة ومتی دعاه بهااجابه شهدالله والملکان» (۱)
«ابن ابی الحریش» یکنفرجلدساز مشهور در کتابخانه مأمور جلد سازی بوده است. وسعت کتابخانه مأمونی و کثرت کتب را از اینجامیتوان اندازه گرفت که باوجود بر بادی وتباهی هائیکه اکثر بر بغداد وارد آمده و از انقراض زمانه دایمآخزانه علمی وی بر باد میرفته است معذلک از باقیمانده های آن کتب زیادی تا قرن هفتم موجود بودند که خوشبختانه بدست «ابن ابی- اصیبعه» آمده اند. علامه مذکور در ترجمه «حنین بن اسحق» از این کتب ذکر کرده ونوشته است که روی آنها تحریراتی بخط خود «حنین» بوده است وطغرای «مأمون» درست شده بود. شوق جمع آوری کتب از دوران «مأمون» در تمام بغداد شیوع داشته واکثرو زراء وعلماء کتابخانه های عالی بزرگ تأسیس ودر تهیه و گرد آوردن کتب بیدریغ پول صرف میکردند. «فتح بن خاقان» وزیر «متوکل بالله» کتابخانه معظمی تأسیس نمود که «علی بن یحیی منجم» مدیر آن بوده است ودر آن زمان عموماً بی نظیر گمان میرفت. «محمد بن عبدالمکک زیات» وزیر «وانق بالله» برای نقل و کتابت وترجمه کتب ماهی در حدود یکصد هزار ریال صرف مینمود. «ابن الندیم» در کتاب الفهرست مینویسد که علامه «واقدی» وقتی که در گذشت ششصد قمطر کتاب باقی گذارد که هر قمطر بار دو آدمی بوده است، وحال آنکه پیش از مرگ خود قسمتی از کتابهارا بدو هزار اشرفی فروخته بوده. این شوق وشور روزانه در تزیاید بوده تا اینکه در صد چهارم در تمام ممالک اسلامی در هر بلدی بکثرت کتابخانه معد و آماده بوده واینک ما بعضی از کتابخانه های نادر ومشهور را قدری مفصل ذکر میکنیم.

در آن زمان بزرگترین کتابخانه کتابخانه اسپانیا بود که «حکم مستنصر» تأسیس نمود «ابن خلدون» و صاحب نفح الطیب شرحی که در اینباره نوشته اند در حقیقت

۱- کتاب الفهرست علامه ابن الندیم چاپ مصر صفحه ۸.

کتابخانه‌های اسلامی

حیرت انگیز است. «حکم» از خاندان اموی که در اسپانیا حکومت میکرد يك خلیفه مشهور و دارای سلطنتی وسیع و منظم و نیز عالمی با فسحت نظر بوده است و تا این حد شائق بجمع آوری کتب بوده است که عوائد و خراج مملکت کفایت مصارف آنرا نمی نمود. هزاران سوداگر و گماشتگان او در نواحی اسپانیا، شام، مصر، بغداد، فارس و خراسان مأمور بودند کتابهای نادر و عمده قدیم و جدید بدست بیاورند. علامه «ابوالفرج اصفهانی» و قتیبه کتاب آغانی را تمام کرد مخصوصاً یکی را مأمور کرده فرستاد که کتاب مزبور را قبل از آنکه در تمام ممالک یعنی ممالک شرق اشاعت و انتشار یابد وارد کتابخانه او در غرب گرداند. چنانکه در حدود چهل هزار ریال امروز کتاب مزبور خریداری شده اول از همه داخل کتابخانه «حکم» گردید. باید دانست که کتاب قاضی «ابوبکر ابهری» هم به همین طریق بدست آورده شد. مینویسند که این کتابخانه مشتمل بر چهارصد هزار کتاب بوده است. «ابن خلدون» مورخ مشهور و «ابن الآبار» تصریح کرده اند که فهرستی که از دواوین و مجموعه هائیکه فقط از قصائد و اشعار تهیه شده بود در هشتصد صفحه بوده است.

«حکم» با علاقه مفرطش در بدست آوردن کتابهای نایاب باصلاح و آرایش و تزئین آنها نیز علاقمند بوده و بندهای غرض او خوشنویس، مصحح، صحاف و جلدساز متخصص و نامور از همه جا جمع کرده و بآنها تنخواه و حقوق گزاف میداده است. گرچه این کتابخانه خود حیرت انگیز بوده، لیکن وسعت نظر بانی کتابخانه بیش از آن تعجب انگیز میباشد. مطابق بیان مورخان اکثر کتابها از نظروى گذشته و بر آنها حواشی مفید الحاق کرده بود و نیز در شروع هر کتاب نام و نسب مؤلف، مولد و درگذشت او را مینوشته است و فوائد و نکاتی بدینسان شگفت انگیز درج میکرد که نظیر آن در جای دیگر بدست نیامده است. «حکم» در سال ۳۳۶ هـ - ق درگذشت.

در قسمت دیگر دنیای اسلامی که در دست خلفای عباسی بوده است بر اثر ضعف دولت عباسیان ملوک الطوائفی شده و در هر جا پرچم استقلال برافراشته بود، در بخارا خاندان سامانی حکومت میکرد، در گرگان «قابوس و شمگیر» فرمانروا بوده، نواحی شام زیر سلطه «بنو حمدان» قرار گرفته، شیراز پایتخت «آل بویه» بوده است، و در مصر فاطمیان حکومت میکردند ولی این يك اتفاق عجیب بوده است که تمامی آنان از اهل فضل و از صاحبان علم و هنر نهایت قدردانی مینمودند و مخصوصاً هر کدام کتابخانه بزرگی تأسیس و کتب بیشماری گرد آورده بودند. «نوح بن منصور» که از پادشاهان باسطوت و جبروت سامانی است کتابخانه ای قائم کرده بود که در آن زمان از بسیاری جهات بی نظیر محسوب میشد. «ابن خلکان» مینویسد که در آن کتابخانه عظیم النظیر کتابهای دره - ر علم و فن

کتابخانه‌های اسلامی

وجود داشته و مخصوصاً کتب زیادی از این رقم موجود بوده که در هیچ جا غیر از آن کتابخانه اثر و نشانی از آن‌ها بدست نمی‌آمده است. «شیخ ابوعلی سینا» در شرح حال خود می‌نویسد من کتابهایی که در فلسفه و غیره در آنجا دیدم در هیچ جایی ندیده بودم و دیگران هم نباید دیده باشند. راجع بشکل و صورت کتابخانه حکیم مشارالیه می‌نویسد که آن مکانی است بسیار بزرگ و مشتمل بر حجرات و اطاقهای زیاد، و در هر اطاق صندوقهای متعددی است انباشته از کتب و برای هر رشته از فنون اطاقی جدا گانه است. (۱)

«عضدالدوله» دارای سلطنتی نهایت وسیع بوده است و ممالک و بلادی بیش از دیگران در خیطه تصرف داشت. از فارس گرفته تا جزیره و موصل زیر حکمرانی او بود و در خود بغداد خطبه بنام او خوانده میشد. این مرد علاوه بر لیاقت و شایستگی در اداره حکومت شاعر بزرگی هم بود و در علوم و فنون دست داشت. کتابخانه عظیمی بدین التزام تأسیس نمود که از بدو اسلام تا زمان خودش تألیفاتی که شده بود تمام جمع و میباشوند و جای بسی تأسف است که جز علامه «بشاری» مورخی از این کتابخانه ذکر ننموده. علامه نامبرده هم عنایتی که مبذول داشته از اینجهت است که کتابخانه در یک قسمت از عمارتی بوده که نسبت بآن علامه مشارالیه می‌نویسد «من در تمام ممالک اسلامی نظیر آنرا ندیده‌ام و گویی آن نمونه فردوسی برین ساخته شده است».

باری او در آنجا که کاخ شاهی «عضدالدوله» را در شیراز ذکر کرده است نوشته است که این کتابخانه عظیم هم در همان عمارت بوده است، و صورت آن يك نمای خیلی دراز است که از هر طرف دارای حجرات و اطاقهای متعددی است و در آنها قفسه‌های زیادی بچشم می‌خورند که وصل بدیوار میباشند. پهنای این قفسه‌ها سه گز و درازی باندازه قد آدمی و چوب آنها عموماً منقش و مذهب میباشند. برای هر يك از رشته‌های علوم و فنون اطاقی است جدا گانه و فهرست آن نیز علیحده میباشند. در این کتابخانه جز اشخاص محترم کسی نمیتواند وارد شود.

«سیف‌الدوله» صاحب سیف و قلم هر دو بوده است. این مرد بقدری شیفته و دلدادۀ علم و ادب بود که بگفته «امام ثعالبی» گویندگان و صاحبان فضل و کمالاتی که در دربار او جمع بودند بجز خلفای عباسی در هیچ درباری جمع نبوده. حکیم «ابونصر فارابی» فیلسوف شهرونامی و وظیفه‌خوار دربار او بوده است. چون میلان «سیف‌الدوله» بطرف فن ادب بوده است لذا در کتابخانه خود بیشتر در فنون ادب کتابهایی جمع کرده و آن باندازه ای بوده است که شاید نظیر آن در هیچ جا دیده نشده است.

۱- ابن خلکان، تذکره شیخ ابوعلی سینا.

کتابخانه‌های اسلامی

«مخند بن‌هاشم» و برادرش هر دو که در فنون ادب مقامی بس بلند و ارجمند داشتند مدیر و افسر این کتابخانه بودند.

اگرچه کتابخانه‌هایی که در فوق ذکر شدند هر یک دارالعلم بزرگی بشمار می‌آمده لیکن سرتاج تمام آنها و حریف مقابل کتابخانه اسپانیا همانا کتابخانه فاطمیان مصر بوده است که در توصیف آن علامه «مقریزی» در کتاب الخطط والآثار قدری بتفصیل نوشته است. کتابخانه مذکور واقع در یک قسمت از کاخ سلطنتی و مشتمل بر چهل کتابخانه مستقل و جدا از هم بوده که از اینمیان در یک کتابخانه از علوم قدیمه تنها یعنی فلسفه و غیره هیجده هزار کتاب بوده است.

از میان مورخان بعضی‌ها دعوی کرده‌اند که در تمام دنیای اسلامی کتابخانه‌ای همدوش و همانند آن نبوده است، و در این امر که تعداد مجموعی کتب چه بوده است اقوال مورخان مختلف می‌باشد. «ابن الطویر» دوست هزار نوشته است، «ابن ابی‌واصل» یکصد و سی هزار و «ابن ابی‌طی» و غیره ششصد و یک هزار ذکر کرده‌اند. این اختلاف باید از اینجا ناشی شده باشد که «ابن ابی‌طی» و غیره نسخه‌های مختلف یک کتاب را علیحده و جداگانه بشمار آورده‌اند، چه یکی از خصائص کتابخانه نامبرده این بود که از یک کتاب نسخه‌های مختلفی موجود بود که هر یک به خصوصیات متمایز بوده است. چنانکه یکبار در دربار خلیفه «العزیز بالله» از کتاب العین ذکر می‌آید. رئیس کتابخانه بامر خلیفه ۳۰ نسخه از کتاب مذکور را از کتابخانه در آورده تقدیم داشت که یکی از آنها بدست خود مصنف یعنی «خلیل بن احمد بصری» موجد نحو نوشته شده بود.

اکثر کتابها مطلا و مذهب بوده و جلدها عموماً زرین بودند. آثار و یادگارهای قدیم را که از قلم خوش‌نویسان قدیم مانند «ابن مقله» و «ابن النواب» در آمده بودند جمع‌آوری کرده و در صندوق‌ها بسانهای دقت و احتیاط انباشته و محفوظ گذارده بودند. کره ساخت دست «بطلمیوس» که ۲۲۵۰ سال بر آن گذشته بود در این کتابخانه موجود بوده است. کره دیگری هم بود (۱) که «ابوالحسن صوفی» برای «عضدالدوله» ساخته بود که در حدود پنجاه هزار سکه آنروز خریداری شده بود.

۱- در کاخ شاهی اسپانیا چیزی از بقایای کتب زمانه مسلمانان تا اینوقت موجودند و متجاوز از یکصد سال شده که پروفیسور «کاسیری» فهرستی از آن در زبان لاتین نوشته و این فهرست در دو جلد ضخیم و در آن چندین موضع بانام کتب عبارات اصلی کتاب هم درج می‌باشد. من ذکر کره «بطلمیوس» را از یک حواله عربی بآن فهرست نوشته‌ام.

کتابخانه‌های اسلامی

شوق تأسیس و برقراری کتابخانه محدود بسلاطین و والیان ملک نبوده است، بلکه بیشتر ارباب علم و امیران و افسران جزء داشتن کتابخانه را لازمه عزت و شرافت میدانستند. «ابونصر سهل بن مرزبان» یکی از امیران نام‌آور نیشابور تمام دارایی خود را صرف جمع‌آوری کتب نمود. او در تلاش کتاب‌اکثر به بغداد سفر کرده و کتابهای نادر و نفیس را در آن حدود بدست می‌آورد. (۱)

«صاحب بن عباد» را وقتی که «نوح بن منصور» برای وزارت به بخارا طلبید او عذر آورد و نوشت که برای من در حمل ائانه و لوازم ضروری بسیار مشکل و زحمت است، چه برای حمل يك کتابخانه تنها چهارصد شتر لازم خواهد بود. (۲)

در همان زمان «محمد بن حسین بغدادی» کتابخانه‌ای تأسیس کرده بود که از جهت کتابهای نفیس و نایاب عموماً بی‌نظیر دانسته میشد. علامه «ابن الندیم» با وجود وسعت نظر اعتراف میکند که چنین کتابخانه‌ای در هیچ‌کجا ندیده است. حالات این خزانه علمی خیلی کم معلوم می‌باشد، و علتش گذشته از بی‌پروائی مورخان و تذکره‌نویسان اینرا هم باید در نظر داشت که خود «محمد بن حسین» بانی کتابخانه آنرا در پرده خفا و گمنامی گذارده و حتی از بردن نام آن احتیاط می‌کرده است. در حقیقت یادگارهای علمی نایابی که در آن کتابخانه موجود بودند این احتیاط و بغل بیجا هم نبوده است. علامه «ابن الندیم» نوشته است من با «محمد بن حسین» در بنباره با اشکال زیاد تماس گرفته و موضوع را بمیان آوردم، و او وقتی که از من اطمینان حاصل کرد یکروز گونی بزرگی آورد که در آن از قصائد و اشعار قدیم عرب و نیز خطوط و تحریرات و دستاویزات زیاد انباشته بوده. تحریرات و نوشته‌های مزبور روی پوست و کاغذهای چینی، تهامی، مصری و خراسانی بوده و من که آنها را قدردی بهم زدم دیدم برائتر قدمت و کهنگی زیاد هیئت و شکل آنها تبدیل یافته و جاهائی هم رنگ کلمات و حروف بکلی پریده و از میان رفته‌اند. به امضای عالمان و دانشمندان مجموعه‌هائی بود و از جمله قرآنی بوده است بخط «خالد بن ابی‌الهیاح» که در صحیف حضرت «علی بن ابیطالب» بسر میکرد. تحریرات و نوشتجات عدیده‌ای بخط امام «علی بن ابیطالب» و امام «حسن» و امام «حسین» بوده و نیز خطوط و نامه‌هائی که حضرت رسول بنام سلاطین و رؤسای قبائل نوشته بود عیناً موجود بودند. کتابهائی بودند در نحو و لغت بخط «اصمعی»، «ابن‌الاعرابی»، «سیبویه»، «فراء»، «کسایی» و غیرهم و همچنین رساله‌هائی بوده در حدیث که «سفیان بن عثیمه»،

۱- تیمه‌الدهر، تذکره سهل بن مرزبان . ۲- تیمه‌الدهر تذکره صاحب بن عباد .

کتابخانه‌های اسلامی

« ثوری » ، « زاغی » و همانندشان بدست خود نوشته بودند . (۱) این بیان علامه « ابن الندیم » است که « از برکت این کتابخانه بر من معلوم شد که فن تجاوز ایجادات ابوالاسود دؤلی است . » او باز مینویسد که رساله‌ای در چهار ورق دیدم که روی کاغذ چینی نوشته شده بوده و در شروع آن این الفاظ بوده است :

« فیها کلام فی الفاعل والمفعول من ابی الاسود الدؤلی بخط یحیی بن عمر » زیرا این تحریر امضاء چند تن از علمای قدیم بوده است .

« ابو جعفر احمد بن عباس » کتابخانه‌ای تأسیس نمود که دارای چهار صد هزار کتاب بوده است . (۲) شوق و شغف و اهتمامی که مسلمانان را در تلاش و جستجوی کتابهای قدیم بوده است واقعاً حیرت انگیز است . در آنزمان این روایت از قدیم در زبانها بوده است که پیش از اسلام در بین ایرانیان زمانیکه علوم و فنون در ترقی بود این فکر پیدا شد که باید کتابها را طوری حفاظت کرد که مدت زیاد و طولانی بجا مانده و ضایع نشوند . بدینغرض آنها تمام کتب علمی را بر پوست درختی که در فارسی خدنگ گویند و نهایت صلب و محکم میباشد مینوشتند و وقتی که اینقسم سرمایه قابل و عمده‌ای جمع شده در کهندژ یکی از اضلاع اصفهان بملاحظه اعتدال هوا کتابخانه بزرگی بنا کرده و تمام آن کتب را در همانجا گذاردند . اگرچه بر اثر انقراض زمانه تا دوران اسلام نام و نشانی از این کتابخانه باقی نمانده ، لیکن چون این روایت عموماً مشهور بوده است اکثر شائقین خصوصاً سران و افسران کشور همواره در تلاش و فحص و جستجوی آن میبودند . چنانکه در اوقات مختلف مواد کمی هم از آن بدست آمد . « ابو معشر فلکی » نوشته است که خیلی پیش از زمانه ما اتفاق افتاد قسمتی از این عمارت و ساختمان فرو ریخته کتابهای نهایت قدیم زیادی از میان آن بیرون آمده که در زبان فارسی قدیم بودند چنانکه مردمی که آشنا بآن زبان بودند آن کتابها را خوانده و از آن آگاهی حاصل نمودند . « ابن الندیم » نوشته است که در سال ۳۵۰ هـ - ق از یک قسمت دیگر همین بنا کتب زیادی بیرون آمده ولی کسی آنها را نخواند . « ابن الندیم » بعد از نقل این روایت مینویسد آنچه من بچشم خود دیده‌ام اینست که « ابن العمید » در سال ۳۴۰ هـ - ق کتابهای زیادی به بغداد حمل کرد که در شهر پناه اصفهان میان جعبه ها و صندوقها گذارده شده بودند و این کتب بزبان یونانی بود ، و چون بر پوست نوشته شده بود عفونت پیدا کرده ناچار

۱- کتاب الفهرست صفحه ۴۱ .

۲- نفع الطیب ، چاپ مصر ، جلد دوم صفحه ۴۰۸ .

کتابخانه‌های اسلامی

آنها را مدتی در آفتاب گذاردند. «یوحنا» و غیره که زبان یونانی میدانستند آن کتابها را خوانده و از مطالب آنها مطلع شدند. (۱)

در فارس، عراق و شام با اشتیاق و اهتمامی که هزاران کتابخانه تأسیس یافته بوده اسپانیا از آنها بیشتر سعی صدر و دست باز نشان داده، چه این در قریطبه يك دستور عمومی شده بود که هر امیری کتابخانه مستقل و جداگانه‌ای از خود داشته باشد و صاحب هر کتابخانه با تمام قوا میکوشید که در کتابخانه اش کتب نایابی موجود باشند که هیچ کجا یافت نشوند و این طریقه لازمه امارت شناخته میشد، و امیران در تأسیس و برقراری کتابخانه برای افتخار بر همه دیگر سبقت و پیشی میگرفتند و حتی آنهایی هم که اهل علم و سواد نبودند محض تظاهر و خود نمایی ناچار باینکار بودند. مورخ «مقری» در تاریخ اسپانیا در آنجا که این موضوع را ذکر کرده حکایتی نقل میکند که آن بشرح زیر است:

در آن زمان «حضری» یک نفر از اهل علم که از مدتی در تلاش و جستجوی کتابی بوده است که بدست نیامد، اتفاقاً آن کتاب را در جایی دید که بمعرض حراج گذاشته شده است. فاضل نامبرده خواست کتاب را ابتیاع کند، ولی یکی دیگر را دید که مرتباً بر قیمت کتاب در حراج میافزاید تا آنجا که قیمت و بها از ظرفیت و خورند کتاب خارج شده و میزانش خیلی بالا رفته است. تعجب کرد و خیال کرد باید این مرد بصیر در کتاب و شناسنده و قدردان آن باشد، ولی وقتی که در مقام تحقیق برآمد و از او پرسید جواب داد من عامی و بی سوادم، اما چون این کتاب در کتابخانه من نیست حاضرم به قیمتی شده است آنرا خریداری کنم.

نوبت قدردانی از کتب در آن زمان باینجا رسیده بود که در نزد «ابوعلی قالی» (متوفی سنه ۳۷۹ هـ) نسخه «جمهره العرب» بخط خود مصنف موجود بوده است که در سیصد مثقال طلا میخریدند ولی اوراقی نشد کتاب را از خود جدا کند.

اگرچه در تمام ممالک اسلامی هر جا بکثرت کتابخانه موجود بوده لیکن تاسده سوم بلکه تا آغاز سده چهارم از کتابخانه عمومی خبری نیست و کتابخانه هائیکه در فوق ذکر شدند تمام کتابخانه های خصوصی و شخصی بوده و غالباً آنکس که اول از همه روی قاعده و طریقه صحیح بنیاد کتابخانه عمومی نهاده است «سابور بن اردشیر» یکی از امیران بوده است که در سال ۳۸۲ هـ - ق دانشکده‌ای در بغداد تأسیس و کتابهای زیادی برای مطالعه عموم وقف آنجا کرد. پس از آن در سنه ۳۹۵ هـ «الحاکم بامر الله» از خاندان فاطمی که فرمانروای مصر بود کتابخانه عمومی معظمی تأسیس کرد.

کتابخانه‌های اسلامی

این کتابخانه که مورخان و تذکره نویسان آنرا همیشه بنام دارالعلم یاد کرده‌اند باشکوه و جلال زیاد افتتاح گردید و جماعتی از قراء و ادبا و نیز منجمان و طبیبان در جشن افتتاح حضور به‌م‌رسانیدند. محل کتابخانه را به بهترین طرز آئین بسته و سرتمام گذرگاهها و دروازه‌ها پرده‌های نفیس و پرتکلف آویزان کرده بودند. برای مطالعه کتب و نقل و کتابت اجازه عمومی بوده‌است. برای این منظور کاغذ و دوات و قلم همیشه از طرف کتابخانه بطور اوفی حاضر و مهیا می‌بود. به بسیاری از فقیهان، پزشکان، علمای منطق و ریاضی دانان مبلغی ماهیانه داده میشد که مرتباً در کتابخانه حاضر شده معلومات خود را توسعه و ترقی دهند، چنانکه یکبار در سنه ۴۰۳ هـ. ق بزرگان مذکوره فوق را «حاکم بامرالله» برای مناظره طلبیده تاملاتی رشته بحث و کلام ادامه داشته‌است و بعدهریک را بعطایا خلعت‌های فاخر نوازش فرمود. در سال چهارصد هجری «حاکم» مستغلات زیادی برای مصارف دائمی آنجا وقف کرد. از آن زمان طریقه کتابخانه عمومی اشاعه یافته در تمام ممالک اسلامی رواج پیدا نمود، و هزاران کتابخانه عمومی قائم و برقرار گردیدند. یک سبب کثرت کتابخانه این نیز بوده‌است که قریب به آن زمان بنیاد مدارس و دانشگاهان نهاده شده و باهر آموزشگاهی بودن یک کتابخانه لازم شمرده میشد.

«نظام‌الملک» که نظامیه بغداد را تأسیس کرد حکم عام داده بود که در تمام ممالک اسلامی هر کجا عالم معتبر و ممتازی است برای او یک مدرسه و بامدرسه یک کتابخانه تعمیر و دایر کنند. (۱) چنانکه در زمانه او هزاران مدرسه و کتابخانه برقرار گردیدند. این طریقه عموماً شیوع یافته و رواج پیدا نمود، و آن گذشته از مدارس و آموزشگاهها در مساجد هم باب گردید، و از بقیه همین آثار است که امروز در قسطنطنیه و دیگر بلاد مساجد معتبر و مشهوری که هستند باهریک کتابخانه‌ای هم ضرور موجود میباشد.

بعد از بیان اجمالی تاریخ کتابخانه ما توجه خود را بطرف سئوالات مندرجه در آغاز مقاله معطوف می‌داریم که ازمیان آنها مهمترین سؤال اینست که مسلمین با آثار و یادگارهای علمی غیر قوم چگونه سلوک کردند؟ یا وضع و رفتاری که از خود در اینباره نشان داده‌اند چه بوده‌است؟ علامه «زخاؤ» که از علمای عصر حاضر آلمان است و کسی است که بر کتاب الهند «ابوریحان بیرونی» دیباچه بسیار محققانه نوشته‌است، مخصوصاً در دیباچه کتاب الهند مینویسد که «مسلمین هیچوقت بسخنان و گفتارهای قدیم رغبت و توجه و التفات نداشتند و از اینرو نسبت باقوام قدیم آنچه که میگویند یا نقل میکنند قریب بافسانه میباشد.»

۱- رجوع به زبدة النصرة تاریخ آل سلجوق چاپ اروپا صفحه ۵۷.

کتابخانه‌های اسلامی

علامه مشارالیه در زبان عربی مهارت کامل دارد و نیز معلومات و اطلاعاتش در باره مسلمانین بعد کمال است و لذا نمی‌شود حدس زد که او منکر این توجه و اهتمامی باشد که مسلمین بطرف علوم و تصنیفات یونان مبذول داشته‌اند، و بنابراین اعتراض او غالباً باید نسبت به بابل و فارس و هند بوده باشد.

ما برای حل این سؤال تاریخ علمی فارس یا ایران را با نهایت اختصار بیان می‌نمائیم: روی مذاکره و منابع علمی موجوده تا آنجا که میتوان معلوم داشت در فارس ظهور وسائل و اسباب تمدن و علوم و فنون در زمان «جمشید» بوده است و کتابهای هم در جغرافی و هیئت و هندسه در آن زمان نوشته شده‌اند. «ضحاک» سلطنت «جمشید» را بر باد داد، لیکن به ذخائر علمی زبانی نرسانید، بلکه شهر جدیدی بنام «مشری» بنا کرده و حکم داد مطابق تعداد بسروج دوازده محل ساخته تمامی کتب علمی را در آن محل‌ها جمع کردند. از آن زمان تا زمان «اسکندر» انقلابات خونین زیادی وقوع یافته و تباهی و بر باد رفتن این ذخائر علمی نیز در آن انقلابات ناگزیر بوده است، ولی چون تمدن و تهذیب در ترقی بود از سرمایه علمی آنچه که ازین میرفت سرمایه جدیدی بجای آن می‌آمد تا آنکه نوبت به «اسکندر» یونانی رسید. اگرچه کارنامه‌های شگفت انگیز این جهانگیر بزرگ عیوب او را بطور کلی مستور داشته معذک ممکن نیست این امر از نظر مورخان پوشیده ماند که تمام خزانه‌های علمی ایران را شخص او بر باد داد، و همان او بوده است که امر کرد کتابهای علمی را سوزانیده و کتیبه‌ها و اقامت تاریخی که بر احجار کنده شده بودند معدوم ساخته بر باد دهند. البته اینقدر شد که حکم داد قبل از سوزانیدن کتابها تا جائیکه ممکن بوده است آنها را در زبان یونانی ترجمه کرده و با اسکندریه فرستند. بعد از «اسکندر» تاملتی در ایران ملوک الطوائفی و خودسری جریان داشته توجهی به علوم و فنون نبوده است. تا آنکه دوره ساسانیان شروع گردید و «اردشیر بابک» حکومتهای جزء را از میان برداشته سلطنت وسیع‌ای قائم و برقرار ساخت. بعد از او پسرش «شاپور» و بعد از «شاپور» «نوشیروان» عادل علوم و فنون را بیش از پیش توسعه و ترقی دادند.

از شرحیکه تا اینجا گفته آمد ظاهر میشود که وقتی قدم اسلام به ایران رسید ذخائر علمی که در آنجا موجود بود متعلق بمصر ساسانیان بوده است و ما میتوانیم ادعا کنیم که مسلمین تا آنجا که در قوه آنها بود آن ذخائر را با اهتمام زیاد محفوظ داشتند.

در آغاز فتوحات و هنگامه آشوب و انقلابات و واژگون شدن سلطنت اگر سرمایه‌ای بر باد رفته باشد آن امریست قهری و ما ذمه دار آن نیستیم و با همه اینها این نکته را هم باید در نظر داشت که مسلمین در دوران فتوحات یعنی تا آغاز خلافت عباسی حتی بخمال

کتابخانه‌های اسلامی

جمع آوری و تدوین و ترتیب علوم و فنون خودشان هم نبودند و بالاینوصف چگونه میتوان از آنها انتظار یا توقع داشت که بزبان و علوم و فنون دیگران توجه نمایند و با قدر و قیمتی بگذارند. باید دانست که ابتدای کارنامه علمی در اسلام روی قاعده و نظم و ترتیب در عهد «منصور» خلیفه عباسی بوده است. آری در همین دوران است که در تفسیر، حدیث و فقه کتابهای اساسی تدوین یافته و در عین حال مصروف دست آوردن آثار و یادگارهای اقوام دیگر بوده‌اند. از جمله قدیم‌ترین تاریخ مفصل ایران را بنام «سکیکین» که در نزد پارسیان مقدس شمرده میشد بامر «منصور» ترجمه کردند.

جمع کثیری در میان مسلمین گذشته‌اند که شغلشان منحصر بترجمه کتب فارسی بوده است که از میان آنها چند رجل نامی را که علامه «ابن الندیم» در کتاب «الفهرست» ذکر کرده بدینقرارند: «فضل بن نوبخت»، «عبدالله بن مقفع»، «موسی بن خالد»، «یوسف بن خالد»، «علی بن زیاد»، «حسن بن سهل»، «احمد بن یحیی البلاذری»، «جبله بن سالم»، «اسحق بن یزید»، «محمد بن جهم البرمکی»، «هشام بن القاسم»، «موسی بن عیسی الکسروی»، «زادویه اصفهانی»، «محمد بن بهرام»، «بهرام بن مردان شاه» و «عمر بن الفرخان».

از میان علوم و فنون فارسی شاید کتابی نمانده باشد که آنرا مهیا نکرده باشند، و باین اکتفا نکرده بلکه تراجم آنها هم اشاعت و انتشار داده شدند، چنانکه در فن تاریخ «رستم و اسفندیار نامه»، «بهرام نامه»، «شهرزاد با پرویز»، «کارنامه نوشیروان»، «تاج نامه»، «دارا و بت زرین»، «خدایی نامه»، «بهرام و نرسی»، «نامه نوشیروان» و غیره هم و در فن اخلاق «فرخ زاد»، «کتاب مؤبد مؤبدان»، «الحکم والآداب»، «مجموعه اردشیر»، «نامه بداهود بن فرخ زاد»، و نیز در فن نظام و سپهگری «چوگان و گوی»، «کتاب بهرام گور» و در فن تیراندازی مفصل تراجمه کتابی است که در آن تدابیر فتح و گشودن قلاع است. «قواعد جنگ» اصول و آئین جاسوسی و دیده بانی و حمله و یورش که تحت انضباط آمده و در عهد «اردشیر» برای استفاده اوتصنیف شده بوده است و همچنین در فن طب، بیطار، منطق و فلسفه و غیره هم کتاب های زیادی ترجمه شدند. علاوه بر کتاب خطوط و فرامین و توقیعات پادشاهان ایران را بدست آورده و ترجمه کردند. چنانکه فرامین و نامه های «اردشیر»، «مؤبد مؤبدان» و «نوشیروان» ذکرشان بتفصیل در «الفهرست» بعمل آمده است. رمان و قصه، گو که چندان مرغوب و مطبوع مسلمین نبوده معذک نسبت بآنها بی‌پروائی ننموده کتابهایی که در اینخصوص بر بی ترجمه شده‌اند بشرح ذیل میباشند:

کتابخانه‌های اسلامی

«هزارداستان»، «یوسفاس»، «افسانه روزبه»، «شغال و خرس»، «سگ-زمانه»، «شاه زنان»، «نمودنامه» و غیره و غیره.

«الف لیله» که مقبول تر از آن مجموعه داستانی تا با امروز در دنیا نیامده است و در تمام زبانهای اروپایی ترجمه شده است مخصوصاً ترجمه داستان فارسی بنام «هزارافسانه» بوده است که برای دختر «بهمن» تصنیف شده بود. (۱) و این نهایت درستی و امانت داری مسلمین است که حتی نام کتاب را تغییر ندادند و ترجمه لفظی را بهمان نام قدیم «الف لیله» کردند، لیکن چون آنها بعضی قصه‌ها اضافه کرده و مخصوصاً طرزیان را رونق داده لذا لفظ «لیله» را بر آن اضافه نموده «الف لیله و لیله» نام نهادند.

تمام کتب بانیان مذهب ایران در کتابخانه‌های اسلامی موجود بوده است، هرچند اکثر آن کتابها با عقائد اسلامی مخالفت داشته است، معیناً از لحاظ مزید تحقیقات، همه را ترجمه کردند. «مانی» که در زمانه «شاپور بن اردشیر» دعوی پیغمبری کرده بود، هفت کتاب او که در عربی ترجمه شده موجود میباشند، به علاوه بیست و شش رساله پیروان او نیز بزبان عربی نقل شدند.

علوم و فنون هند هم توجهی که بعمل آمد کم نبوده است، جمع شدن علماء و دانشمندان هند در دربار در زمان خلیفه «منصور» شروع شده تا آنجا که خاندان برامکه يك طیب هندو را رئیس بیمارستان مشهور خود تعیین نمود. از دولت این علماء و دانشمندان و نیز توسط مسلمانانی که برای تحقیقات علمی بهند سفر کرده بودند اکثر کتابهای عمده سانسکریت در کتابخانه‌های بغداد جمع شده و از میان آنها کتابهای ذیل:

«پاکهر»، «رابر»، «سکبه»، «واهر»، «امکر»، «رنگل»، «جهر»، «امدی»، «کپل» و غیرهم به عربی ترجمه شدند. البته کتابهایی که از سانسکریت در هریک از رشته‌های علوم و فنون مهیا شده شماره آنها بیش از اینهاست ولی محض رعایت اختصار در اینجا بهمینقدر اکتفا شد.

با در نظر گرفتن شرحیکه تا اینجا ذکر شد قول بعضی از مورخان اروپا که مسلمین بطرف تاریخ و واقعات اجانب و اقوام بیگانه توجه ننمودند میشود فهمید که تا چه اندازه قابل اعتبار است. البته يك معترض میتواند بگوید که اگر گزارشهایی که داده شد صحیحند پس چرا از این کتابها امروز نشانی نیست؟ جواب این سؤال داستانی است پر درد و غم انگیز!

سبب عمده تباهی و برآدی کتابخانه‌ها تجربه شدن حکومت اسلامی و روی کار

۱- راجع به الف لیله بکتاب الفهرست صفحه ۳۰۴ و نیز به مروج الذهب ذکرهای کل قدیم رجوع شود.

کتابخانه‌های اسلامی

آمدن حکومت‌های نو و محو شدن آنها بوده است. سلطنت هائیکه بر اثر ضعف دولت عباسی برقرار میشدند ذخیره‌های علمی بیشماری پدید آورده، لیکن وقتی که روبانحطاط نهاده راه عدم پیش می‌گرفتند تمامی آنها را با خود می‌بردند. کتابخانه مشهور و بی نظیر مصر بامعوم شدن دولت فاطمیه برباد رفته و این‌جای تعجب و افسوس است که «صلاح‌الدین» فاتح بیت المقدس که بجای فاطمیان پادشاه مصر گردید خود او کتابخانه را برباد داد. بسیاری از کتابها در نتیجه عدم مراقبت و بی احتیاطی از بین رفته و آنچه که باقی مانده بود بتوسط یکنفر دلال موسوم به «ابن‌صورة» تا چندین سال بسانهایت بی‌قدری بفروش میرفته است. «قاضی عبدالرحیم» و «وزیر» صلاح‌الدین «حتی المقدور در حفاظت کتابها بذل مساعی نموده، چنانکه در قاهره مدرسه‌ای که بنامود یکصد هزار کتاب وقف آنجا کرد که اکثر بلکه تقریباً تمام از همین کتابخانه برباد رفته بوده است. با همه این تباهی‌ها نیز از سرمایه‌های علمی مقدار زیادی باقی مانده بود، لیکن هجوم تاتار آنرا بکلی نیست و نابود کرد. بعضی از مورخان تا اینجند مبالغه کرده‌اند که تاتاریان کتابخانه‌های بغداد را منهدم کرده و تمامی کتب را در آب ریختند که آب دجله سیاه گردید، ولی در این شکی نیست که در این رستاخیز نام و نشان کتب زیادی از بین رفت.

سیل هجوم تاتار منحصراً به بغداد نبوده است. بلکه ترکستان، ماوراءالنهر، خراسان، بلاد جبل، فارس، عراق، جزیره و شام از تمامی این نقاط عبور کرده و در هر جا که رسید تمامی آثار و یادگارهای علمی آنجا را نابود ساخت.

«کتبی» در شرح حال «محقق طوسی» مینویسد که «هولاکو» رصد خانه‌ای در مراغه با اشاره محقق مشارالیه بنا نمود که يك کتابخانه بزرگی هم در آن مشتمل بر چهار صد هزار کتاب از کتب غارت شده بغداد، شام و جزیره موجود بوده. ملاحظه کنید اگر تعداد کتابهایی که از غارت و اتلاف محفوظ مانده این باشد معلوم نیست که شماره کتب غارت شده چه خواهد بود. !!

این بود حال این ممالک که گفته شد، و اما در اسپانیا باید دانست که با وجود انقلابات و تحول و تغییر سلطنت ذخیره زیادی موجود بوده است، لیکن تمام آن پیشکش عیسویان گردید که در نابود کردن آن شهرت و نامی حاصل کردند که شاید نتوان برای آن در تاریخ نظیری پیدا کرد. خود مورخان اروپا آنرا علناً اعتراف میکنند و طبق بیان آنها ثابت است که صدها هزار کتاب در این رستاخیز بقصد و عمد برباد داده شد.

اگرچه در ممالک اسلامی با همه انقلابات خصوصاً در قسطنطنیه و مصر کتابخانه‌های بزرگی امروز موجود لیکن جای بسی افسوس است که تصنیفات ارزنده و تحقیقی قدما اکثر

کتابخانه‌های اسلامی

نابینا و آنچه در دسترس و موجودند از کتابهای زمانه اخیر با آن نوع از تصنیفات قدیمند که بیشتر متیوان جزء کتابهای عام بشمار آورده و این يك قاعده کلی است کتابهاییکه مطابق مذاق عمومی اند و رواجشان بیشتر و در همه ممالك و بلاد اشاعت و انتشار پیدا میکنند و از تباهی و بربادی شهر خاص یا سلطنت زیان و صدمه چندانی بآنها نمیرسد چه نسخه های زیادی از آنها در هر جا موجود و ممکن نیست همه آنها از بین رفته نابود شوند.

اگرچه مسلمین در علوم قدیمه و فلسفه حائز درجه کمال بوده ولی باید دانست که آن عمومیت نداشته است بلکه محدود در دائره خاصی بوده است. در اسپانیا در عین آن زمان که فلسفه بذروه کمال بود در توده و پیش عوام ممکن نبود نام فلسفه برده شود، و بدین سبب نسخه های کتب فلسفی و حکمت زیاد رائج و متداول نبودند که نتیجه قهری آن این بوده است که با انهدام و زوال يك دارالعلم یا دانشکده این نوع کتب بکلی ناپدید گردیدند. حتی کتابهای ترجمه شده اقوام دیگر بهمین جهت اکثر از بین رفتند، نه اینکه موقوف بر فلسفه و علوم قدیمه باشد بلکه رشته های علوم می که موافق مذاق و سلیقه عامه نبودند و از نظر دقت مضامین قبولی عام نداشتند اکثر برباد رفته نیست و نابود شدند، و حال آنکه همین کتب لب لباب و زبده و عصارة علم و فن بشمار میآمدند.

نگارنده در قسطنطنیه و مصر کتابهای متعددی دیدم که برای مسلمانان مایه فخر و مباهات بوده و در تمام دنیا نسخه آنها زیاده از یکی دوتا موجود نمی باشند، چنانچه خدا نخواسته این نسخه ها معدوم شوند نام و نشانی از آن کتابها باقی نمیماند، وقتی که از یکی از مردم قسطنطنیه پرسیدم چرا این کتابها را چاپ نمیکنند گفتند خریدار ندارد و مردم طالب اینرقم کتابها که جنبه تحقیق دارند نیستند. در هندوستان هم کتابهای نادر و علمی و تحقیقی همین حال را دارند، یعنی به کتابهای ارزنده و تحقیقی ابدأ علاقه ندارند، تو گوئی ذوق علمی و علاقه به تتبع و تحقیق یکباره از مسلمانان سلب شده است.

پایان

فلسفه یونان

و اسلام

یکی از مهمترین مسائل تاریخ علمی طرح این سؤال است که آیا مسلمین در دوران خود بر فلسفه و سیانس چیزی اضافه کرده و یا تیرمیم و اصلاحی در آن معبول داشته‌اند یا خیر؟ خاورشناسان اروپا در این باب دودسته‌اند: بعضی بر آن معترف و بعضی متکر میباشند، لیکن تا آنجا که بر ما معلوم است و میدانیم اشخاصیکه طرفدار مسلمانانند آنها نیز این مسئله را نه بطور اجتهاد بلکه تقلیداً فیصل داده‌اند.

بین طرفداران اسلام «پروفسور لوبون»، «پروفسور مونک»، «دوزی»، «دوک»، «پروفسور سیدیو» (همه اینها فرانسوی هستند) «گبن»، «دریر» و «مکد و نالد» زیاده‌از همه نامور میباشند، و از میان آنها بجز «سیدیو» و «مونک» بقیه بزبان عربی بکلی نا آشنا هستند. ما کتابهای «سیدیو» و «مونک» را سراسر خوانده‌ایم، از آنها بطور روشن ثابت میشود که علم و اطلاعی که ایشان از فلسفه عربی داشته‌اند نهایت سطحی بوده است. «گبن»، «دریر» و غیره اصلاً زبان عربی بلد نبودند و از اینرو تحسین ایشان تحسین نابلد و ناشناس است. این حال دوستان ما است که گفتیم و اما حالت آنها یکمکه مخالفند از ایتهم عجیب تراست. آنها مدعی هستند که مسلمین جز تقلید کور کورانه از «ارسطو» کاری نکرده‌اند. یکی از همین افراد صراحتاً مینویسد که مسلمانان گاریچی «ارسطو» بوده است.

«پروفسور ریثان» کنفرانسی تحت این عنوان داده بود که «اسلام و غلم هیچگاه باهم جمع نمیشوند». لطف امر در اینجا است که از میان آنها یکی راهم از تصنیفات نادر فلسفی مسلمین علم و اطلاع نبوده است. بنا بر این ما تصمیم داریم که این مسئله را در اینجا تحت

فلسفه یونان

دقت نظر آورده و تحقیقاً آنرا فیصل دهیم، لیکن چون این امر بطور عموم مشهور است و حتی کتابهای موجوده مسلمین هم شاهد و گواهند که در میان مسلمین جز مقلدین و پیروان «ارسطو» فرقه دیگری وجود نداشته است لذا در این شماره خطای ابن نظریه را بطور کلی ثابت کرده و بعد در مقاله دیگر این سلسله بتفصیل نشان میدهم که مسلمین بر فلسفه یونان اضافه ای که کرده و یا ترمیم و اصلاحی که نموده اند چه و کدامند ؟

حقیقت اینست که در میان مسلمین فلسفه از راه حکومت و سلطنت آمده ، باین معنی که خلفای عباسی روی علاقه و شوق خویش کتابهای یونانی را ترجمه کردند و مسلمانان هم آنها را فرا گرفته بعد در فلسفه شروع به تألیف و تصنیف نمودند ، لیکن این جماعت هم جماعت محدودی بوده که بدر بار خلافت بستگی داشته اند و گر نه توده ناس و فرقه مذهبی راهیچ علاقه و دلبستگی به فلسفه نبوده است . چهار صد سال بعد که « امام غزالی » فلسفه و منطق را جزء برنامه تعلیم قرار داده از آنوقت این فن رواج عمومی یافت . لیکن واقعیت و علم و اطلاعی که « غزالی » از فلسفه حاصل کرده بود صرفاً از کتابهای « ابوعلی سینا » و « فارابی » بوده است ، چنانکه « ابن رشد » در تهافت التهافت اینرا موضع بموضع تصریح کرده است و خود تألیفات « غزالی » شاهد بر آنست .

در میان مسلمین ابتدا دو فرقه پیدا شده که یکی مقلد صرف « ارسطو » بوده و آن دیگر تقلید از حکمای دیگر مینموده و یا بنوبه خویش دارای فلسفه خاص بخود بوده است . « فارابی » و « ابوعلی سینا » در عداد دسته اول بودند ، ایشان را به « ارسطو » آن حسن عقیدت حاصل بود که « ابوعلی سینا » در یک موضع منطق شفا (نسخه قدیم و صحیح منطق شفا نزد ماست) نوشته است با وجودیکه از زمان « ارسطو » سالیان دراز گذشته است معذک تا با امروز ممکن نشد بر مسائل و تحقیقات او اضافه ای بشود .

« ابونصر فارابی » رساله ای نوشته است و در آن ثابت کرده که « افلاطون » و « ارسطو » در مسائلی که بظاهر مخالف باهم اند در حقیقت مخالف یکدیگر نیستند . نام این رساله « الجمع بین الرائین » است ، و آن در اروپا چاپ شده است . او در این رساله در یک موضع چنین مینویسد « وکان هذان الحکیمان مبدعان للفلسفه و منشیان لا وایلها و اصولها و علیهما المعول فی قلیلها و کثیرها » یعنی همین دو حکیمند که موجد فلسفه و بانی قواعد و اصول آن میباشند و در قلیل و کثیر فلسفه فقط بر ایشان اتکاء و اعتماد می شود .

چون تصانیف و کتب فلسفه در ابتدا بطور عموم شایع و متداول نبوده و ممکن هم نبود چنین باشد لذا آن بکتابخانه های خاص محدود مانده و بزرگترین نوع این کتابخانه ها کتابخانه دولت ساسانی است که « ابوعلی سینا » خوشه چین آن بوده است . کتابخانه مزبور

در زمان «ابن سینا» آتش گرفت و سوخت و تمام تصانیف و کتب آن برباد رفت؛ ولی پس از بربادی آن، حکیم نامی ماذهر شاعره ورشته ای از فلسفه کتابهای بکثرت تالیف نموده منتشر ساخت و باید دانست که برای اشاعت و حسن قبول این کتب عوامل و اسباب مختلفی جمع و فراهم بوده: اولاً کتب و تصانیف قدماً تهریباً معدوم شده بودند؛ ثانیاً «بوعلی سینا» در سلطنت های عیدیه دارای منصب وزارت و مرتبه و مقامی بس بلند و فاخر و عالی بوده است. غرض این کتب بعد از «بوعلی سینا» در تمام اقطار جهان اشاعت و انتشار یافته و «غزالی» و فقیه که توجه به فلسفه نمود از همین سرمایه بدست او آمده، و نتیجه آن بطور لزوم این شد که امام مشارالیه و فقیه که فلسفه را جزء برنامه تعلیمات قرار داد همین فلسفه بوده است که حکیم نامی ما مرتب کرده بود؛ تا بعد از مرگ او هم که «ابوعلی سینا» در فهم مطالب «ارسطو» بملط رفته و یا اشتباه کرده بود آنها هم عیناً باقی مانده و در آخر «ابن رشد» پرده از روی این دار یعنی اغلاط و اشتباهات برداشت لیکن صدای «ابن رشد» در این هزاره خانه صدای طوطی بوده است.

بازی در تمام حلقه های درس اسلامی همین فلسفه شایع و منتشر گردید. «امام رازی» این فلسفه را سخت و بوضع بدی مورد تعرض و حمله قرار داده چیزی از آن باقی نگذاشت. پس از انتقال «امام»، «محقق طوسی» با تمام قوا از این فلسفه حمایت نمود. محقق مشارالیه بغداد را بدست تاتارها تباه کرده و آن تنها جایی بود که علاوه بر فلسفه «ارسطو» از دیگر شاخه های فلسفه هم ذخیره ای در آنجا یافت میشد، و لذا با تبااهی آن تمامی این منابع و مواد برباد رفت و آنچه که باقی ماند همان خیالات و افکار «ارسطو» بوده است که بواسطه «ابن سینا» در تمام مملکت اشاعت و انتشار یافته بودند.

باید دانست که شاخه های از فلسفه و تعلیم آن که تا آنوقت برقرار بودند بواسطه «محقق طوسی» بوده است. «قطب الدین شیرازی» و «رازی» و «دشاکرد» «محقق طوسی» پیشرفتی بسزا نموده تالیفاتشان در تمامی مملکت منتشر گردیدند: «خواج» در دربار «هولاکو» منصب وزارت داشت و شاگردش «قطب الدین» شیرازی هم بسلطنت خاصی بدربار داشته است، و از این روای یافتن تالیفات آنها قهری و امری لازم بوده است. علامه «سید شریف» که رشته تعلیم و تعلم را در زمانه بعد و ستم و بسط داد شاگرد «قطب الدین» شیرازی است. خلاصه رشته تعلیم و آموزش فلسفه که امروز جز آن ندارد همان فلسفه «ارسطو» میباشد که بواسطه «ابن سینا» اشاعت یافته است.

در آخر سده ششم فلسفه در استانبول رواج پیدا کرد ولی آن، زمانی است که جز فلسفه «ارسطو» باقی شاخه های فلسفه تمام از بین رفته و نابود شده بودند و اینکه گفته شد

و اسلام

حالت فلسفه بوده اما علم کلام که امروز موجود است باید دانست که آن صدای بازگشت «امام غزالی» و «امام رازی» میباشد، لیکن در علم کلام فلسفه‌ای را که این دو مرد بزرگ مخاطب قرار داده بودند همان فلسفه «ارسطو» بوده است و بنابراین از سده پنجم تا کنون مسائلی که از فلسفه از حیث قبول یارد در دائرة علمی منتشر و شایعند صرفاً مسائل فلسفه «ارسطو» میباشد.

اروپا که فلسفه را از مسلمین فراگرفت باید دانست که آن از طریق مجامع علمی و درسگاههای اسپانیا بوده است که پیشوای آن «ابن رشد» و «ابن طفیل» و غیره بوده اند که مقلد و پیرو فلسفه خاص «ارسطو» بشمار میرفتند. بنابراین اروپائیان که به کتب و تألیفات فلسفی مسلمانها دست یافتند جای تردید نیست که آن همان فلسفه «ارسطو» بوده است. در اینصورت این گفته اروپا که مسلمین چیزی بر فلسفه «ارسطو» نیفزودند از لحاظ حالات موجوده بیجا هم نیست، لیکن آن دلیل بر این نمیشود که مسلمانان صرفاً فلسفه «ارسطو» را فراگرفته و چیزی بر آن اضافه نکردند. امروزه علم کلام اشاعره در تمام اطراف و اکناف جهان منتشر و شایع است، اما روی این امر نمیتوان قضاوت کرد که جز علم کلام اشاعره علم کلامی در میان مسلمین نبوده است. علم کلام معتزله که تا چهارصد سال بسا شور و ولوله غریبی اشاعت و انتشار داشت و اسامی هزاران تصنیف و تألیف آن در کشف الظنون و دیگر کتابهای معتبر و مهم مسطور میباشد چه کسی میتواند وجود آنرا انکار نماید؟

امروز در فن بلاغت کتابهاییکه موجودند هر کس آنها را میخواند چنین میندارد که سرمایه علم بلاغت مسلمین فقط همینها بوده و بس، لیکن آیات تصنیفات قدما را میتوان انکار نمود؟ آیا بعد از دیدن دلائل «الاعجاز» و «اسرار البلاغة» که این ایام اتفاقاً از گوشه گمنامی بیرون آمده اند هیچکس میتواند در این تردید کند که کتابهای موجوده فن بلاغت در مقابل تصنیفات قدما هیچند؟

حقیقت اینست که از ابتدا گروهی در میان مسلمانان پیدا شدند که مخالف فلسفه «ارسطو» بودند. این جماعت در ابتدا گمنام بود ولی در سده چهارم بنای ترقی و پیشرفت را نهاد، و آن روزانه جلورفته تا آنکه شاخه جداگانه‌ای برقرار گردید و تفصیل این اجمال آنست که «یحیی نحوی» اول از همه کتابی بررد «ارسطو» نوشت. مشارالیه بطریق (قائم مذهبی) اسکندریه بوده است و زمانه «عمر» را درک نمود و در طبقات الاطباء نوشته است که «عمرو عاص» و قتیکه اسکندریه را فتح کرد «یحیی» بخدمت او رسید و «عمرو» مقدمش را گرامی شمرد.

«شهرزوری» در تاریخ الحكماء که نسخه خطی آن در اختیار نگارنده است مینویسد

که او عمر طولانی کرد تا اینکه که «خالد بن یزید» نوّه «معاویه» پیش او تحصیل طب نمود. «شهرزوری» اینرا هم نوشته است که سبب رد نوشتن بر «ارسطو» این بوده است که او کتابهای زیادی در فلسفه نوشت و عیسویان متعصب سخت از او ناراضی و رنجیده شدند و در صدد اذیت و آزار او برآمدند، و اینمرد برای ترضیه خاطر و خوشنود کردن آنها ردی بر «افلاطون» و «ارسطو» نوشت که در صله آن عیسویان با وهزار اشرفی انعام دادند. این واقعه صحیح باشد یا نه ولی اینقدر مسلم است که «یحیی» کتاب مستقلی بر رد «ارسطو» نوشته، چنانکه در طبقات الاطباء و فهرست ابن الندیم هر دو ذکر آن آمده است، و در فهرست ابن الندیم اینرا هم تصریح کرده است که کتاب مذکور در چهار مقاله است، و نیز «شهرزوری» اینرا که بنظر عجیب میآید ذکر کرده است که کتاب تهافت الفلاسفة «امام غزالی» مأخوذ از همین کتاب میباشد. عبارت «شهرزوری» اینست: «یحیی النحوی الدیلمی الملقب بالطریق کان من القدماء نصرانیاً فیلسوفاً و قال ابوعلی (ای ابن سینا) فی حقه هو الممهور علی النصارى لانه صنف کتباً رد فیها علی افلاطون و ارسطو حین همت النصارى بقتله و اکثر ما اورده الغزالی فی التهافت من تلك الکتاب.» (۱)

«یحیی» گرچه مسلمان نبود، لیکن چون در دوران اسلام بوده و مصنفاتش بکثرت در میان مسلمانان انتشار داشته حکمای اسلام او را در شمار حکمای اسلام آورده اند، همچنانکه «حنین بن اسحق» و «ثابت بن قره» در ردیف حکمای اسلام بشمار آمده اند. چنانکه «شهرزوری» در تاریخ الحکماء و «شهرستانی» در کتاب ملل و نحل از او به همین عنوان ذکر کرده اند. بعد از «یحیی» «نظام» معتزلی معاصر «مأمون» کتابی بر رد «ارسطو» نوشت. در ملل و نحل «احمد بن یحیی زیدی» نوشته است که یکدفعه «جعفر برمکی» پیش «نظام» ذکر کرد که «ارسطو» کرد، «نظام» گفت من ردی بر کتاب او نوشته ام، «جعفر» گفت تو کتاب او را حتی نمیتوانی درست قرائت کنی چگونه میتوانی رد بنویسی؟ «نظام» کتاب «ارسطو» را از حفظ شروع کرد بخواندن و در ضمن مسائل آنرا رد میکرد که «جعفر» در شگفت ماند. تقریباً در همان اوان «ابوعلی جبائی» ردی بر کتاب کون و فساد «ارسطو» نوشت. «ابوعلی» از مشاهیر معتزلی و نام کامل او «محمد بن عبدالوهاب» میباشد. در «ابن خلکان» و غیره شرح حال او بتفصیل ذکر شده است و مطابق شرحی که در ملل و نحل «احمد بن یحیی زیدی» مسطور است تصنیفات او

۱- تعجب است که شهرزوری ترجمه همین یحیی را در دو موضع نوشته است که در یکجا او را اسکندرانی و جای دیگر دیلمی نامیده است و از سیاق عبارت چنین بر میآید که آنها دوشخصند ولی با آنکه تأملی معلوم میشود که هر دو یکی اند و شهرزوری بآشتباه افتاده.

واسلام

بالغ بر یکصد و پنجاه هزار ورق می باشد . تاریخ وفاتش ۳۰۲ هجری است .
در سده سوم «حسین بن موسی» نوبختی که در فلسفه و کلام یبوی بسزاداشت و زیر
نگرانی و اهتمام او «ثابت بن قریه» و غیره کتابهای یونانی را ترجمه میکردند «کتاب
الآراء والبدایات» نوشت که در آنجا مسائل مهمه منطق «ارسطو» را رد کرده است،
چنانکه علامه «ابن تیمیه» در «الرد علی المنطق» مینویسد «انی رأیت هذا الفصل اولاً
فی کلام النوبختی فانه یعدان ذکر طریقه ارسطو فی المنطق قال وقد اعترض قوم من
متکلمی اهل الإسلام علی اوضاع المنطق هذه الخ.» از این عبارت این نیز ظاهر میشود که
این اعتراضات خود از ایجادات «حسن نوبختی» نیست بلکه او از متکلمین اخذ کرده است.
«ابن تیمیه» قسمتی از این کتاب «حسن نوبختی» را هم نقل کرده است و مادیست طور آتی از آن
استفاده خواهم نمود. بعد از «نوبختی» «ابوبکر باقلانی» که استاد استاد «امام غزالی» است
کتابی بنام «دقائق» تألیف کرده است که در آن بر فلسفه رد نوشته و ثابت کرده است که منطق
متکلمین اسلامی را بر منطق یونانی ترجیح است. چنانکه «ابن تیمیه» در «الرد علی المنطق»
مینویسد «و کذا لک القاضي ابوبکر بن الطیب فی کتاب الدقائق الذی رد فیہ علی الفلاسفة
والمنجمین و رجع فیہ منطق المتکلمین من العرب علی منطق الیونان».

یعنی همینطور «قاضی ابوبکر» در کتاب دقایق که در آن فلاسفه و منجمین را رد کرده
است منطق متکلمین عرب را ثابت میکند که بر منطق یونانیان مزیت دارد.

علامه «شهرستانی» (محمد بن عبدالکریم) متولد سنه ۴۷۹ هـ که از متکلمین
مشهور گذشته است و کتاب ملل و نحل او در زبان فرانسه ترجمه شده و با اصل بطبع
رسیده است کتابی بررد «برقلس» و «ارسطو» نوشته است، چنانکه در ملل و نحل
آنجا که ذکر «برقلس» آمده است چنین مینویسد: «وقد افردت لها کتاباً و اوردت فیہ
شبهات ارسطاطالیس و هذه تقریرات ابوعلی بن سینا و نقضتها علی قوانین منطقیه.»
یعنی من کتابی جداگانه بر آن نوشته ام و شبهات «ارسطاطالیس» و تقریرات «ابن سینا» را
در آن نقل کرده و بر طبق قواعد منطقی آنرا نقض و رد کرده ام.

در سده ششم مذاق عمومی بر آن شد که نویسندگان کتابهای زیادی در مخالفت
فلسفه یونان بنویسند. از میان آنها سه تن رتبه و مقامی بس بلند و ارجمند داشته که عبارتند از
«ابو البرکات بغدادی»، «شیخ الاشراق» و «امام رازی».

نام «ابو البرکات» «هبة الدین» و لقب «اوحد الزمان» است. در دربار خلیفه «مستنجد بالله»
داری شغل و مقام بوده است. «ابن ابی اصیبعه» حیاتش را در طبقات الاطباء بتفصیل
نوشته است. کتاب المعتبر او در فلسفه کتابی است نهایت عمده و مشهور و در «شمس بازغة»

فلسفه یونان

در بحث « خلاه » ذکر آن آمده است . در این کتاب او در اکثر مسائل خیالات و نظریات « ارسطو » را غلط و بی با ثابت کرده است ، چنانکه علامه « ابن تیمیه » مینویسد : « ابوالبرکات وامثاله قدردوا علی ارسطو ماشاء الله » در مسئله علم آنچه که « ارسطو » نوشته بود « ابوالبرکات » رساله خاصی بر رد آن نوشته است ، چنانکه علامه مشارالیه مینویسد « وللهنالم تفتن ابوالبرکات لفساد قول ارسطو افرد مقالة فی العلم وتکلم علی بعض ما قاله فی الیعتبروا انتصف منه بعض الانتصاف » .

یعنی وقتیکه بر « ابوالبرکات » بی با بودن گفته « ارسطو » معلوم گردید رساله ای در مسئله علم نوشت که در آن از « ارسطو » انتقام گرفته است .

« شیخ شهاب الدین » مقتول متوفی سنه ۵۵۶ هـ - ق طریقه خاصی در فلسفه قائم کرده و نام آنرا فلسفه اشراق نهاده است . چنانکه در کتاب حکمة الاشراق خود مسائل اختصاصی این فلسفه را بیان کرده و در ضمن مسائل « ارسطو » و غیره راهم رد میکنند .

« شیخ الاشراق » در دیگر تصنیفات خود نیز با « ارسطو » و دیگر مشائین مخالفت کرده است ، چنانکه « شهرزوری » در تاریخ الحکماء چنین مینویسد « لاسیما فی الکتاب المعروف بالمشارع والمطارحات فانه استوفی فیہ بحوث المتقدمین والمتأخرین ونقض فیہ اصول مذهب المشائین » . معنی آنکه خصوصاً در کتاب مشارع و مطارحات تمام مباحث قدماء و متأخرین را استقصاء کرده و اصول حکمای مشائین را نقض و بی با ثابت کرده است . « امام رازی » کاری که با فلسفه کرده و آنطور که آبروی ویرا بخاک ریخته است مشهور عام است و نیازی بشرح ندارد .

در آخر علامه « تیمیه » باقیمانده حیثیت و آبروی فلسفه را یکباره برباد داد . او کتابهای قطور متعددی بر رد منطق و فلسفه نوشت ، و مخصوصاً رد بر منطق که در چند صد صفحه است و هم اکنون که به تحریر این سطور مشغولم نزد من قرار دارد . قدر قیمتی که فلسفه « ارسطو » در نزد علامه مشارالیه دارد میتوان آنرا از بیان ذیل معلوم داشت :

« در این مارا نزاعی نیست که بیشتر گفته های متکلمین غلط و باطل است ، لیکن اگر اذحق و انصاف نگذریم و کلام « ارسطو » معلم اول و امثال او در الهیات با آن متکلمین مقایسه شود که نزد مسلمین بدترین متکلمین اند مثل جهیمه و معتزله بخوبی ظاهر میشود که « ارسطو » و غیره نسبت بآن متکلمین جاهل ترند . اکنون کلام « ارسطو » و متکلمین هر دو موجود است ، « ارسطو » در الهیات طریقه اش اینست که بنیاد کلام را بر مقدمانی استوار میکند که بظاهر جالب و فریبنده است ولی لغو و بیباست و اگر مقام مقتضی بود عین عبارت او را نقل میکردیم الخ . »

واسلام

يك گفتار عجيب و حيرت انگيز اينست كه « بوعلی سینا » كه از پيروان درجه اول « ارسطو » بشمار مي آيد در ديباچه منطق شفاچنين ميگويد « ولي كتاب غير هذين الكتابين (يعنى كتاب شفا و لواحق) اوردت فيه الفلسفة على ماهي بالطبع وعلى ما يوجبها الرأى - الصريح الذى لا يراعى فيه جانب الشر كاء فى الصناعة وهو كتابى فى الفلسفة الشرقية ومن اراد الحق الذى لا مجمعة فيه فعليه بطلب ذلك الكتاب. » يعنى من كتاب ديگرى غير از شفا و لواحق دارم كه در آن فلسفه را روى اصل حقيقت و بر حسب اقتضاى رأى خاص (يعنى با نظر خویش) نوشته ام و در آن رعايت جانب شر كاء فن هيچ نشده است و آنكس كه طالب حق و حقيقت محضه است بايد بآن كتاب مراجعه كند .

شيخ در اين موضوع اينرا هم تصريح كرده است كه او آنچه در شفا نوشته است فلسفه « ارسطو » است . افسوس كه اين كتاب شيخ (يعنى فلسفه مشرقيه) كه در آن او فلسفه خاص خود را نوشته است امروز مفقود و ناپديد است . « شهرزورى » در تاريخ الحكماء نوشته است كه نسخه اين كتاب در كتابخانه « سلطان مسعود » پسر « سلطان محمود » بوده ليكن دريك غزوه و حادثه خونين از بين رفته است و بادر نظر گرفتن شرحي كه تا اينجا گفته آمد كنى ميتواند بگويد كه مسلمين جزاينكه از فلسفه « ارسطو » تقليد كنند كار ديگرى نكرده اند .

پايان

فلسفه یونان و اسلام

اغالیط و اشتباهات منطق یونانی

نسبت باین امر اتفاق عام است که فن منطق را اول از همه « ارسطو » تدوین کرده و بنا بر این حکیم مشارالیه واضح فن مزبور و موجود آن شناخته شده است و این امر نیز مسلم عندالکل است که قواعدیکه « ارسطو » برای منطق مقرر کرده است نه کسی تا با امروز توانسته است غلط یا اشتباه آنرا ثابت کند و نه چیزی بر آن اضافه نماید . البته اروپا مدعی است که « بیکن » شاخه نئی در منطق ایجاد کرده است که آن بقلب منطق عملی یا استقرائی ملقب میباشد ، و اینکه منطق مزبور شاخه نو و تازه منطق است یانه مادر آینده از آن بحث خواهیم کرد . در اینجا صرفاً باین موضوع میپردازیم که اروپا گذشته از شاخه مذکوره بر این امر نیز اعتراف دارد که تا با امروز کسی نتوانسته بر منطق « ارسطو » اضافه ای کند و یاد در آن ترمیم و اصلاحی بعمل آورد . لیکن حقیقت اینست که حکمای اسلام در این فن نه تنهادست به ترمیم و اصلاحات زده اند بلکه اغالیط و اشتباهات بسیاری از مسائل راهم به ثبوت رسانیده اند .

پیش از شروع بمطلب بیان این ضروری است که اجزاء منطق « ارسطو » چه بوده و ترتیب آن از چه قرار است . باید دانست که « ارسطو » منطق را به هشت قسمت تقسیم کرده است که آن بشرح زیر است :

عبارتست از مقولات عشر یعنی کم و کیف و غیره .	قاطیقوریاس
مشمول است بر مباحث زیر :	باری مینیاس
کلمه ، فعل ، حرف ، کلی متواطی ، مشکک ، قضیه حملیه	
و شرطیه ، جهات ، قضایا ، تناقض ، عکس .	

اغالیط و اشتباهات منطق یونانی

انالوطیقای اول	در آن بحث از قیاس و استقراء و تمثیل است .
انالوطیقای ثانی	از اقسام قضایا یعنی مشهودات و متواترات و غیرهم در آن بحث میشود
سوفسطیقا	یعنی مغالطه
طوبیقا	عبارت است از جدل
ریطوریکا	قواعد و اصول خطابه یعنی وعظ و سخنرانی، کنفرانس
بوطیقا	درس و غیرهم یعنی شعر و شاعری

از میان این کتب قاطیقوریاس در اصل زبان یونانی با ترجمه عربی در اروپا چاپ شده است. ترجمه باوینی میثیاس و انالوطیقا که «این زشد» مرتب کرده است از نظر ما گذشته است و آن در منطقیات شفا (حصة هشتم منطق) «شیخ» بهمان ترتیب که «ارسطو» تصنیف کرده بود نوشته است: «فرفوریوش» مصری (پتافریش) مباحث کلیات نخست را اضافه کرده است و نام آن ایساغوجی است. حکمای اسلام ترجمیم و اضافه ای که کرده اند بشرح پائین است:

یکم - خطابه، شعر و شاعری و نیز جدل در حقیقت از اجزاء منطق نبودند و لذا این مباحث ثلاثه را از منطق خارج کردند: «ابن سینا» چون در منطق شفا یکباره از «ارسطو» متابعت کرده است لذا این اجزاء به تفصیل در آنجا موجود نمیشدند، لیکن خود شیخ در عینون الحکمه خطابه و شعر را گویی بکلی از بین برده است یعنی از منطق خارج ساخته است؛ و متاخرین این مباحث را بکلی ترك گفتند.

در اینجا اینرا بطور تأسف باید اظهار داریم که هر چند ذکر این چیزها در منطق در حقیقت دخل در معقولات بوده است، لیکن از خارج کردن آنها نتیجه این شد که این مباحث ظریفه سراسر فنا شدند، درصدها و هزاران کتب اسلامی يك کتاب هم نیست که در آن از ماهیت و حقیقت خطابه و شعر محققانه یعنی روی اصول علمی و فلسفی بحث شده باشد، و فلسفه دانان از این مباحث بکلی دست برداشته و آنرا نادیده انگاشتند؛ البته علمای ادب بآن توجه کردند اما آنها از کجا و چگونه میتوانند استنباط نکات علمی و فلسفی بدین آزند. نتیجه این شد که در کتب ادبیه مثل «کتاب العمدة» و غیره بحث هایی که در این مسائل شده بالکل غامیانه است.

دوم - مقولات عنصریاهم بمتنطق در حقیقت تعلق نپوده است، چنانکه حکمای اسلام

اغایط و اشتباهات منطق یونانی

آنرا هم از منطق خارج کرده اند. «امام رازی» در شرح عیون الحکمة که نسخه خطی آن اکنون نزد ما است راجع بمقولات عشرچنین مینویسد «اعلم ان الحق ان هذا الباب لا تعلق له بالمنطق البتة وانما هو احد ابواب العلم الالهی» یعنی راستش را بخواهید مقولات عشر را هم ارتباطی به منطق نیست بلکه آن یکی از بابهای علم الهی است.

سیم - بحث عکس نقیض در منطق «ارسطو» هیچ نبود و حکمای اسلام آنرا اضافه کردند.

چهارم - «ارسطو» برای قیاس هر قدر احکام نوشته تمام متعلق به حملیات بوده است و متعرض شرطیات مطلقاً نشده است، و این بحث از ایجادات خود «بوعلی سینا» است چنانکه «امام رازی» در شرح عیون الحکمة مینویسد «فان المعلم الاول ما تکلم فی هذه القیاسات الشرطية وما اقام لها وزنا والشیخ زعم ان المعلم الاول كان افرد لها کتابا الا انه ضاع وما نقل الى العربية ثم زعم الشیخ انه تکفل باستخراجها» معنی آنکه «ارسطو» از قیاسات شرطیه هیچ بحث نکرده و ارجی بآن ننهاده است و از همینجا شیخ بر آن رفته است که مباحث شرطیات از ایجادات خاص اومیباشد.

پنجم - تغییرات عمده ای که حکمای اسلام در منطق داده و گوئی از اینراه صورت این فن را عوض کردند اینست که منطق را در دو بخش جداگانه قرار دادند: تصورات و تصدیقات. پیش از آن تصورات قسمتی جداگانه نبوده است. مباحث «معرف» و «حد» را «ارسطو» بدین تقریب در ذیل برهان آورده بود که صحیح بودن آن یعنی برهان موقوف بر صحت مقدمات است و صحت مقدمات هم موقوف است بر دانستن حد و حقیقت موضوع و محمول، مثلا وقتی دعوی میکنیم که عالم حادث است و دلیل برای آن میآوریم که «عالم متغیر است و هر آنچه متغیر است حادث است» صحت این مقدمات موقوف بر آنست که حد و حقیقت عالم دانسته شود تا که معلوم گردد که تغییر جزء ذاتیات عالم است یا از خواص آن، و همچنین معلوم داشتن حقیقت تغیر لازم و ضروری است تا که این به ثبوت پیوندد که برای تغیر، حدوث ضروری است. «ارسطو» در آن بدین نظر بحث کرده است که معرف وحد اطلاق به چه میشوند، و آنها چگونه تشکیل یافته از چه چیزها مرکب میباشند؟ لیکن با همه اینها بحث معرف را او از متعلقات تصدیقات بخصوص قرار داده است. و آن نزد حکمای اسلام خلط مبحث بوده است، نظر آنان این بوده است که چون این مسلم است که علم برد و قسم است تصویر یعنی ادراک ساده یک چیز، و تصدیق یعنی ادراک مرکب یک چیز، و این نیز مسلم است که برای حاصل شدن این دو، طرق مختلف میباشند: تصورات و تصورات حاصل میشود و تصدیق از تصدیقات، پس لازم و ضرور است که منطق دو بخش قرار داده شود: یکی

فلسفه یونان و اسلام

تصورات که در آن طریقه ادراک تصورات بیان شده و آن دیگر تصدیقات که از طریقه ادراک تصدیقات در آن بحث شود. مسائل تصورات وقتی که مستقل و علیحده کرده شد مباحث نهایت مبسوط و دقیق پیدا شده، چنانکه در منطق رائج امروز بخش تصورات مخصوصاً بسیار مهم و عالیشان تصور میشود. حکمای اسلام اگرچه تغییرات دیگری هم که شماره اش زیاد است داده ولی قسمت عمده همین بوده است که ذکر شد و ما در اینجا بهمینقدر اکتفا مینمائیم. باید دانست که آن فقط بیان تغییرات و اضافات و اصلاحات بوده است ولی در قسمت آینده این مقاله نشان خواهیم داد که حکمای اسلام چه اعتراضاتی بر منطق یونانی کرده اند، و مسائلی را که تا امروز در تمام دنیا مسلم دانسته شده بچطور و چگونه غلط یا غیر ضروری ثابت کرده اند.

اشتباهات و غلط های منطق یونانی

منطقیون برای ادراک معلومات دو طریق مختلف قرار داده اند که عبارتست از «معرف» و «حجة»، وجهتش را هم آنها اینطور ذکر کرده اند که علم دو قسم است: تصور و تصدیق، و اینها چون دو قسم مختلف علم اند طریقه ادراکشان نیز مختلف میباشد و آن معرف است و حجة. لیکن باید غور کرد چیز را که ما معرف میگوئیم تصورات یا تصدیق؟ و پیش از مبادرت به جواب باید دید معرف چگونه حاصل میشود؟ یعنی حقیقت يك شیئی را چگونه معلوم میداریم؟ و آن طریقه اش اینست که اول فحص و جستجو میکنیم که در آن شیئی چه چیزها یافت میشوند و بعد ملاحظه و رسیدگی میکنیم که در آن ها چه چیزها اند که در اشیاء دیگر هم مشترک وجود داشته و چه چیزها هستند که خاص آن شیئی میباشد. پس از آن در مقام تحقیق برمیآئیم که آن چیزها جزء ذاتیات آن شیئی اند یا از عوارض و اوصاف خارجی؟ و در نتیجه اقسام ذیل پیدا میشوند:-

ذاتی - یعنی چیزهایی که داخل در اصل حقیقت يك شیئی میباشد.

عرضی - چیزهایی که خارج از ماهیت و ذاتند.

فصل - عبارت است از ذاتی خاص به شیئی.

جنس - آن ذاتی است که در دیگر چیزها هم مشترك است.

عرض عام - عرضی است که در دیگران هم مشترك بوده.

خاصه - عرضی است که اختصاص بشیئی داشته باشد.

وقتیکه تمام ذاتیات و عرضیات يك شیئی بدین نحو معلوم و مشخص گردیدند آنوقت همه را بهم ترکیب میدهیم و همین مرکب است که معرف آن شیئی میباشد. حال غور کنید که در حصول معرف از چه مقدماتی میباشد کار گرفت که شرحش اینست:

اغالیط و اشتباهات منطقی یونانی

- ۱- در آن شیئی فلان و فلان چیز وجود دارد .
 - ۲- فلان و فلان چیز ذاتی آن شیئی و فلان عرضی میباشد .
 - ۳- در ذاتیات فلان چیز فصل است و فلان خاصه و آن دیگر عرض عام میباشد .
- تمامی این مقدمات چنانکه ملاحظه میکنید قضایا و تصدیقات هستند . بنا بر این معرف دراصل از تصدیقات حاصل میشود نه از تصورات .
- در اینجا شاید گفته شود که معرف گوا از تصدیقات حاصل میشود، لیکن خود تصور است، ولی آن صحیح نیست. اولاً این مسئله از مسائل مسلمة منطق است که علمیکه از ترتیب قضایا حاصل میشود تصدیق میباشد نه تصور، و این ثابت شد که علم راجعه به معرف از ترتیب قضایا حاصل میشود . ممکن است گفته شود که معرف گوا اینکه از قضایا حاصل میشود و گو که آن خود نیز در مرحله ابتدائی قضیه و تصدیق میباشد، لیکن ما به آن تصور ساده نام معرف میگذاریم که بعد از این قضیه حاصل می شود. مثلاً وقتی که حقیقت و ماهیت انسان را میخواهیم معلوم داریم پس از ترتیب مقدمات میگوئیم که حقیقت انسان حیوان ناطق است، تا اینجا آن يك جمله و قضیه است، ولی بعد همانطور که میتوانیم انسان را تصور ساده کنیم همینطور حیوان ناطق تصور ساده میباشد و همین نامش معرف است، لیکن اگر بنا بر این بتوان معرف را تصور گفت حجة و تصدیق راهم میباشد تصور نامید . چه اینکه مثلاً بعد از ترتیب مقدمات علم حاصل می کنیم که عالم حادث است، اینجا میتوان گفت که آن هر چند تا اینجا قضیه است، لیکن پس از آن این قضیه يك تصور ساده میگردد، یعنی تصور حدوث عالم، آنوقت خیال تصور عالم در ذهن ما نه از حیث قضیه و تصدیق بلکه مرکبات اضافی چطور تصور میشوند تصور حدوث عالم هم همینطور است .
- حقیقت اینست که اگر در ادراک معرف این حیث ملحوظ نباشد که آن حد و حقیقت فلان شیئی است معرف نیست بلکه معرف میباشد و بنا بر این از معرف ادراکی که حاصل میشود بصورت قضیه و تصدیق میباشد، چنانچه بخواهیم آنرا بدینصورت بصورت تصور بیاوریم پس هر قضیه راهم میتوان بصورت تصور در آورد، مثلاً خدا یکی است، عالم حادث است، انسان ناطق است، تمامی این قضایا را میتوان بدینصورت بیان کرد که « وحدانیت خدا، حدوث عالم، نطق انسان » و در اینصورت همه آنها تصور میگردند .
- مذهب « امام رازی » آنست که تصورات، نظری نمیشوند و باید دانست که آن نیز مبنی بر همین است چه اینکه برای نظرو فکر ضرور است که از ترتیب مقدمات کار گرفته شود، در اینصورت تصور بحال تصور باقی نمی ماند بلکه تصدیق میگردد .
- ما این حیث را همینجا گذارده میرویم معرف را از حیث دیگر زیر نظر میگیریم .

فلسفه یونان و اسلام

در باب معرف وحد علمای منطق موشکافها و نکته آفرینی هائی که کرده اند از این بیان اکثر باصطلاح کوه کنندن و کاه بر آوردن است. به بینید از دوازده قرن تا بامروز برای معرف وحد تام گوئی مثالی جز حیوان ناطق پیدا نشده است و بر این مثال قرنهای گذشته است از این جهت جرئت نکردند آنرا یا ترک کنند که مثال دیگری که تعریف معرف بر آن بااطمینان کامل صدق کند نصیب نشده است. لیکن درست غور کنید که این مثال دوهزار ساله هم صحیح است یا نه؟ حد تام انسان حیوان ناطق نشان داده می شود، حیوان را جنس قریب و ناطق را فصل قریب میگویند، لیکن اینجا سئوالی که هست آنست که معنی ناطق چیست؟ منطقین آنرا دریابنده معقولات تعبیر میکنند، اکنون میپرسیم که در ماهیت و حقیقت ناطق، حیوانیت داخل هست یا نه؟ اگر نیست در ملائکه و عقول مجرده هم نطق یافت میشود، چه بر ترو بالاتر از آنها کی میتواند دریابنده معقولات باشد، و در اینصورت ناطق نه فصل بلکه جنس خواهد بود، زیرا آن ذاتی که در دیگران هم مشترك باشد جنس است نه فصل، و اگر در حقیقت ناطق، حیوانیت داخل است، میگوئیم اولاً داخل کردن حیوان در معرف بی فائده است، ثانیاً چگونه میتوان اینرا ثابت کرد که در حیوانات ادراك معقولات نیست، معنی ادراك معقولات از جزئیات ب کلیات بی بردن است، و این قوه در اکثر حیوانات کم و بیش یافت میشود. برای محفوظ ماندن از این اعتراض قدماى ارباب منطق قید دیگری اضافه کرده اند، و آن عبارتست از «ناطق مائت» و چون برای عقول مجرده پیش آنان فنا نیست لذا داخل در این تعریف نمی شوند. لیکن قیامت که آدمی دوباره پدیدار میشود پس نباید او انسان باشد، چه بموجب اعتقادات مسلمة بعد از زندگی دوم دیگر فنائی نیست. اشتباه اصلی ارباب منطق در این باب آنست که در قید معرف جنس قریب و فصل را لازم دانسته اند، متکلمین اسلام همینقدر برای معرف کافی دانسته اند که بیان اوصافی از يك چیز بعمل آید که هر يك جدا گانه در دیگران هم یافت شده لیکن مجموع آنها سواى آن چیز در چیز دیگری یافت نشود. برخلاف آن اهل منطق برای حد تام امور ذیل را لازم دانسته اند:

- ۱- تمام ذاتیات يك شیئی ذکر شود که در آن و دیگر چیزها مشترك بوده باشند.
 - ۲- ذکر ذاتیاتی بعمل آید که بغیر از آن شیئی در چیز دیگری یافت نشوند.
- ولی باید دانست که تمیز ذاتی و عرضی نهایت درجه مشکل میباشد، و حتی خود «بوعلى سینا» هم باین اعتراف دارد، راستش را بخواهید مشکل نه بلکه غیر ممکن میباشد، دیگر اینکه تمامی ذاتیات را کی میتواند احاطه کند؟ از روی تحقیقات جدیده چیزهائی را که بسیط خیال میکردند مرکب ثابت شده است و برای مرکبات هم هر قدر اجزاء که بیش قرار

اغالیط و اشتباهات منطق یونانی

یافته بود از آن خیلی زیادتر استخراج کرده اند . غرض در حد تام قید جنس قریب، و جنس قریب را اینطور تعریف کردن که مجموعه تمام اجزاء مشترک بوده باشد حد تمام را « عنقا » ساختن است !!

ذاتی و عرضی

چون اکثر مسائل تصورات مبنی بر تفریق ذاتی و عرضی است لذا اول از همه بساید غور کرد که این تفریق صحیح است یا نه ؟ از ذاتی تعریفی که کرده اند اینست که آن داخل در نفس حقیقت شیئی باشد و تصور تام شیئی بدون تصور آن صورت نگیرد . مثلاً در انسان اوصاف مختلفه یافت می شود ، حرکت میکند ، راه می رود ، می خورد ، می آشامد ، می خندد و می گیرد . بعضی از این اوصاف طور است که در دیگر حیوانات یافت شده لیکن اگر از همه آنها قطع نظر شود باز هم وجود انسان باقی میماند برخلاف اگر از حیوانیت و گویائی بخواهیم قطع نظر کنیم نتوانیم کرد ، چه اگر آن نباشد انسان هم نخواهد بود . علیهذا حرکت و مشی و غیره از اعراض و حیوانیت و نطق از ذاتیات میباشند و بنا بر این تعریف ذاتی این میشود که وجود ماهیت بدون آن صورت نگیرد ، یا تصور تام ماهیت بی آن ممکن نباشد ، و بر آن اعتراضی که هست اینکه در این صورت دور لازم میآید، مثلاً حقیقت چیزی را بخواهیم دریافت کنیم طریقه اش اینست که ذاتیات آنرا دریافت کنیم و دریافت ذاتیات هم طریقی است که به بینیم چه چیزها در آن شیئی یافت میشوند که در نفس حقیقت داخل بوده وجود و تصور شیئی بدون آنها صورت نپذیرد ، لیکن حقیقت آن شیئی که هنوز بر ما معلوم نشده است چگونه میتوانیم بدانیم که در نفس حقیقت او چه چیزها داخل یا خارج می باشند . و اگر آن بر ما معلوم میبود دریافت کردن حقیقت آن شیئی ضرورتی برای ما نداشت .

خلاصه برای علم به ماهیت، علم به ذاتی ضرور است و برای علم به ذاتی علم به ماهیت ضروری چه تا وقتی که ماهیت تعیین و مشخص نشده است چگونه این فیصل خواهد یافت که فلان چیز در ماهیت آن داخل و فلان چیز خارج است ، علیهذا اشیائی که در حقیقت آنها اختلاف است یعنی یک نفر راجع بآن چیزی میگوید و آن یکی چیز دیگر در ذاتیات آنها هم اختلاف خواهد بود، یعنی هر کس بیانی میکند غیر از بیان دیگری ، و از این ثابت میشود که نسبت به یک چیز تا وقتی که این مطلب حل و فصل نشده است که حقیقت کامله آن چیست اینهم ممکن نیست فیصل یابد که ذاتیات آن چه و کدامند .

قیاس

منطقیون بر آنند که قیاس از دو قضیه یا بیشتر تشکیل می‌یابد، یعنی صرفاً از يك قضیه استدلال تحقق پیدا نمی‌کند. ایرادی که بر آن وارد است اینکه در اکثر دلائل فقط يك قضیه ذکر می‌شود. مثلاً می‌گوئیم حالا روز است، چه اینکه آفتاب حالا در آمده است چنانکه ملاحظه می‌شود استدلال از يك مقدمه فقط صورت گرفته است. علمای منطق در اینجا می‌گویند کبری محذوف است، چه اصل استدلال بدین نحو است: آفتاب در آمده است و هر وقت آفتاب در آمد روز است. لیکن چون کبری بدیهی و سهل الحصول است آنرا ذکر نمی‌کنند و بر صغرای تنها اکتفا می‌نمایند.

برای تحقیق این مسئله باید از مقدمات زیر کار گرفت:

۱- خود منطقیون اینرا تصدیق دارند که در بیشتر موارد از حس کردن لازم تصور ملزوم لازم می‌آید، مثلاً وقتی که دودی را از جایی می‌بینیم فوراً این خیال پیدا می‌شود که در آنجا آتش است، در اینصورت ممکن است بوسیله علم این قیاس منطقی باشد که در آنجا دود است و هر جا که دود باشد آنجا آتش است، ولی این مقدمات هیچ در ذهن ما خطور نمی‌کند، بلکه بعضی دیدن دود دفعه خیال آتش در دل پدید می‌آید و بترتیب مقدمات ضرورت نمی‌افتد.

۲- این امر مسلم است که علم راجعه با اکثر قضایا موقوف بردانستن مقدمات بدوی زیاد می‌باشد. مثلاً وقتی که می‌گوئیم که عالم متغیر است و هر چه متغیر است حادث است، ما چنین خیال می‌کنیم که برای علم بحدوث عالم علم باین دو مقدمه کافی می‌باشد، لیکن باید دانست که اینجا مقدمات زیاد دیگری هستند که بدون دانستن آنها علم بحدوث عالم حاصل نمی‌شود. مثل اینکه هر چیز برای عام ثابت شد ضرور است که برای خاص هم ثابت باشد، چه اگر این مسئله برای ما معلوم نباشد نمیتوانیم از قیاس نتیجه پیدا کنیم، لیکن با وجود این وقتی که بحدوث عالم اینطور استدلال می‌شود که عالم متغیر است و هر چه متغیر است حادث است، صرفاً این دو مقدمه را کافی خیال می‌کنیم و هیچ گفته نمی‌شود که مقدمه دیگری هم هست که محذوف است. وجهت آن اینست که هر چند این مقدمه در حقیقت در خیال ما موجود و موقوف علیه این استدلال هم هست اما چون هنگام استدلال مدنظر ما نیست و ما در آن حین یعنی حین استدلال متوجه این نیستیم که داریم از آن کار می‌گیریم لذا برای استدلال صرفاً همان دو مقدمه کافی دانسته می‌شود. و از آن ثابت می‌شود که در استدلال، این امر فقط ملحوظ می‌باشد که کدام يك از مقدمات که مدنظر ما بوده

اغالیط و اشتباهات منطق یونانی

و بقیه که ذهن مارا بطرف آن التفاتی بالذات نیست، گویانکه در ذهن موجودند و اساساً بكمك همانها استدلال می کنیم، جزء استدلال محسوب نمی شوند. حال چون این مسلم است که از تصور لازم فقط تصور ملزوم حاصل میشود و ضرورتی بترتیب دیگر مقدمات نیست میتوانیم اینجا بگوئیم که در بسیاری از موارد برای استدلال صرفاً يك قضیه کافی میباشد، مثلاً اگر بخواهیم بر طلوع آفتاب استدلال کنیم همینقدر کافی است که بگوئیم روز پدید آمده است، در اینصورت بصرف صغری اکتفا شده است و حاجتی به کبری نیست، زیرا که این مسلم است که برای تصور ملزوم تصور لازم فقط کافی میباشد. ولذا وقتی که گفتیم روز پدیدار شده است اینجا ما لازم یعنی روز را ذکر کرده و ذکر لازم برای تصور ملزوم کافی میباشد.

« حسن بن موسی نو بختی » در کتاب « الآراء والذیانات » نوشته است « وقد يستدل الانسان اذا شاهد الاثر على ان له مؤثراً والكتابة على ان له كاتباً من غير ان يحتاج في استدلاله على صحة ذلك الى المقدماتين » و از همینجاست که مردم در کار و بار روزانه به صغری فقط استدلال میکنند و کبری بخیال کسی هم نمی گذرد. از يك عامی صرف پیرسید برای چه زراعت نشده است میگوید آب نبوده است. و صرفاً همینقدر گفتن مستلزم نتیجه خواهد بود. چه اینکه نشدن زراعت لازمه اش نبودن آب است.

باقی میماند این دعوی که گو کبری ذکر نمیشود، ولی آن مر کوز در ذهن است. پس در هر نوع قیاسات این دعوی را ممکن است کرد که مقدمات زیاد دیگری در آن مر کوز در ذهن میباشد، و برای فیصله این امر که دلیل موقوف بر کدام وجه مقدماتی است نباید دید که سلسله این توقف (سلسله بسلسله) تا کجا منتهی میشود، بلکه باید فقط اینرا دید که وقتی که به ادراك يك نتیجه ای دست یافتیم چه مقدماتی بالذات در پیش نظر بوده اند. ما چون میگوئیم آفتاب در آمده است برای اینکه روز پدید آمده است، ظاهر و هویداست که ادراك در آمدن آفتاب توسط ادراك روز حاصل شده است و غیر از آن مقدمه دیگری مد نظر نبوده است. و اما اینکه کبری گو که مذکور نیست، لیکن مر کوز در ذهن است، اینجا سوای کبری مقدمات زیاد دیگری نیز مر کوز در ذهن میباشد، چه همه آنها را میتوان جزء استدلال گفت.

شکل اول

در اثبات مطالب، شکل اول بیش از همه مفید و سودمند است، و انتاج دیگر اشکال مبنی بر اینست که بصورت شکل اول میتواند تبدیل یافت. لیکن شکل اول در اکثر موارد بیفائده ثابت میشود.

فلسفه یونان و اسلام

مسئله ادانتاج شکل اول بر اینست که حکمی را اول برای عام ثابت میکنند ، سپس چیزی را در تحت آن عام داخل کرده که از آن این نتیجه درمیآید که آن حکم برای آن خاص هم ثابت میباشد . مثلاً وقتی که حدوث عالم را بخواهیم ثابت کنیم میگوئیم « العالم متغیر ، و کل متغیر حادث » . « متغیر » در این شکل عام و « عالم » خاص است . برای متغیر ابتدا حدوث ثابت کرده که عالم از افراد متغیر است . و لذا این نتیجه در آمده که « عالم حادث است » . غرض ما حاصل شکل اینست که اول برای عام حکمی ثابت کرده شود و بعد بوسیله آن همان حکم را بر خاص منتقل ساخته و بنابراین کبری در شکل اول ضرور است موجب کلیه باشد . علیهذا اینمطلب قابل غور است که موجب کلیه چگونه صورت گرفته و تحقق پیدا میکند ؟ و باید دانست که برای آن سه طریق است :

۱- محمول ذاتی موضوع بوده باشد ، چه در اینصورت هر یک از افراد موضوع خواه ناخواه متصف به محمول میباشد .

۲- ذاتی نباشد ، بلکه از روی استقراء معلوم شده باشد که هر فرد موضوع متصف به محمول است .

۳- کلیه ای که با استقراء قائم شده باشد ، اینجا کبری کردن آن بکلی بیفایده و بیهوده خواهد بود . چه اینکه از طریق استقراء در آغاز کار تمام افراد حد اوسط احاطه شده بوده - است و از همان افراد یکی هم اصغر میباشد . مثلاً ما برای بارد بودن سر که اینطور استدلال کنیم که « سر که ترش است ، و هر چیز ترشی بارد است ، پس سر که باردار است » این استدلال بکلی بیفایده و لغو و بیهوده است . چه اینکه بارد بودن سر که را ما از طریق استقراء معلوم داشته بودیم . زیرا معنی استقراء آنست که حال تمام چیزهای ترش معلوم شود که در آن سر که هم داخل است ، و اگر وقت استقراء دریافت کردن سر که باقی مانده باشد پس استقراء صحیح نبوده است ، و وقتی که بارد بودن سر که از حیث جزئی و جزء بودن بر ما معلوم شده بود حال چه حاجت است که آنرا تحت یک کلی در آورده برای بارد بودن آن علم حاصل شود .

حاصل اینکه در استقراء از جزئیات قبلاً علم حاصل میشود و بعد کلیه ای از آن قائم و برقرار میگردد ، و بنابراین در شکل اول وقتی که کبری استقرائی بود اینجا شکل اول بکلی بیفایده و بیهوده خواهد بود ، چرا که بوسیله استقراء متصف بودن اصغر به اکبر از اول معلوم شده بوده است ، حال معلوم داشتن آن بوسیله شکل اول هیچ حاجت نیست ، مثلاً شما خواسته اید ثابت کنید که انسان ماشی است و برای آن این دلیل اقامه میکنید که : انسان حیوان است ، و تمام حیوانات ماشی هستند . میپرسیم ماشی بودن تمام حیوانات را

اغالیط و اشتباهات منطق یونانی

شما از کجا معلوم داشته اید. خواهید گفت از استقراء، یعنی هر قسم حیوانات را دیده و آزموده اید، در همه آنها مشترکاً این صفت را یافته اید و لذا این کلیه برقرار گردیده است که تمامی حیوانات ماشی هستند، لیکن در حیوانات انسان هم بوده است. پس باید انسان را هم تجربه کرده و این صفت را در او نیز بدست آورده باشید. از آن ثابت میشود که ماشی بودن انسان قبلاً بر شما معلوم بوده و بعد ماشی بودن حیوان، پس حالا چه ضرور کرده که ماشی بودن انسان را بدینوسیله که آن داخل یا مندرج تحت حیوان است ثابت نمائید و این عمل نه صرف اینکه بیفائده است، بلکه در آن دور هم لازم میآید. چه اینکه بنا بر استدلال شما ماشی بودن انسان موقوف است بر اینکه ماشی بودن تمام حیوانات قبلاً ثابت شود، و اثبات ماشی بودن تمام حیوانات موقوف بر اینست که ماشی بودن انسان بثبوت پیوندد، چه اینکه انسان هم نوعی است از حیوان. علیهذا تا وقتی که ماشی بودن انسان ثابت نشود چگونگی ماشی بودن تمام حیوانات ثابت خواهد شد.

در صورت دوم یعنی در آن مورد که محمول ذاتی موضوع بوده باشد شکل اول بیفائده خواهد بود، زیرا که در اینصورت ضرور است که محمول جزء اصغر باشد وحد اوسط عام. مثال «کل انسان حیوان و کل حیوان حساس». در این مثال مقصود ثابت کردن اینست که انسان حساس است و شما آنرا بدینطریق ثابت کرده اید که هر انسان حیوان است و هر حیوان حساس و لذا انسان هم حساس است. حال این سؤال پیدا میشود که وقتی که این در صغری بر شما معلوم شده بود که هر انسان حیوان است، این نیز در همانوقت معلوم بوده است که هر انسان حساس است زیرا که حساس بودن خود داخل در حقیقت حیوان و جزء آنست و بنابراین چگونه ممکن است که علم بکل برای شما حاصل باشد و به جزء نباشد. حساس بودن انسان اول معلوم شده و آنگاه حیوان بودن معلوم میشود، چه وقتی که شما صغری یعنی حیوان بودن انسان را دانستید حساس بودن آن بطریق اولی بر شما معلوم خواهد بود. در اینصورت چه لزوم کرده است که با کبری ترکیب داده شود. حقیقت اینست که شکل اول صرفاً در آنصورت مفید فائده میشود که علم به کبری تقلیدی باشد. مثال «پزشکی بما گفته است که تمام چیزهای ترش بارد است و ما آنرا قبول و تصدیق کرده ایم. حال هر چیزی که بنظر ما ترش آمد یقین حاصل می کنیم که آن بارد می باشد، چه اینکه ما این کلیه را از استقراء و تحقیقات شخصی خود بدست نیاورده ایم. زیرا به هر فرد آن احاطه نکرده ایم و لذا بارد بودن سر که از اول بر ما معلوم نبوده است، و چون آنرا ترش یافتیم فوراً این مقدمات در ذهن ما میآید که آن ترش است و هر چیز ترشی بارد است، پس آن بارد است.»

در صورتی که صغری و کبری هر دو بدیهی باشند در آنصورت هم شکل اول بی فائده

فلسفه یونان و اسلام

و بیمصرف خواهد بود . (و حال آنکه پیش منطقیون در این موارد شکل اول بس مفید میباشد) چه متصف بودن اصغر بحد اوسط اگر بدیهی باشد اتصاف به اکبر از آنهم زیادتیر بدیهی خواهد بود . مثال « این آتش است ، و هر آتشی میسوزاند ، پس این میسوزاند . » این استدلال لغو و بیهوده است . چه اینکه برای انسان علم بسوزانیدن هر يك از افراد خاص آتش قبلا بوسیله تجربه حاصل بوده سپس این کلیه برقرار میشود که هر آتشی میسوزاند و بنا بر این علم بسوزانیدن يك فرد خاص آتش برای او از پیش حاصل شده بوده است .

آری ممکن است که او خود آتش را تجربه نکرده باشد بلکه از کسی شنیده است که آتش می سوزاند و بعد آتشی را دیده است . در این صورت این استدلال او صحیح خواهد بود که « این آتش است و هر آتشی می سوزاند پس آن می سوزاند » لیکن این همان صورت است که علم به کبری برای او تقلید ا حاصل شده است ، و در این صورت مفید بودن شکل اول را ما خود اذعان داشته ایم .

(پایان)

فلسفه اسلامی

و

فلسفه قدیم و جدید

مقاله حاضر در حقیقت مشتمل بر سه مقاله است، باین معنی که فلسفه یونان چه بوده است؟ و فلسفه عصر حاضر چه هست؟ و فلسفه اسلامی را با این دو فلسفه چه انتساب است؟ این مقاله گو از لحاظ علمی خود بسیار مهم میباشد، لیکن علاوه بر آن مقاصد چند دیگری است که شرح آن بدین قرار است: اولاً علمای ما را (۱) از فلسفه عصر حاضر اجتناب و دوری یا نفرتی که هست علتش را عموماً تعصب مذهبی قرار میدهند، ولی آن بکلی بی با و غلط است. علمای ما علوم و فنونی را که شب و روز به تعلیم و تعلم آن اشتغال دارند یعنی منطق، فلسفه و ریاضی از علوم و فنون دیگران محسوب داشته و خود علما هم میدانند که این سرمایه متعلق بما نیست، بلکه از آن اقوام دیگر میباشد و ما از آنها بدست آورده ایم.

علت اصلی اجتناب علماء اینست که: «علوم جدید» نزد آنها مسائل دقیق علمی وجود ندارد، بلکه صرفاً کرشمه ای است از دستکاری و صنعتگری، برخلاف فلسفه یونانی که مشتمل بر رموز و اسرار حقیقت میباشد. ما در این مقاله نشان خواهیم داد که علمای ما یکبارہ با اشتباه رفته و این خیال آنها بکلی بیباست. مسائل فلسفه یونانی جز مصطلحات و مطالب فرضی و خیالی چیز دیگری نیست، برخلاف فلسفه عصر حاضر که اکثر مسائل آن مبتنی بر حقایق و واقعیات است. تحصیل کرده های جدید خیال می کنند که مسلمین از فلسفه «ارسطو» کورکورانه تقلید کرده و حتی مسائلی که بالکل غلط و بیجا بودند درباره آنها هم هیچ چون و چرا نکردند، ولی در این مقاله ما ثابت خواهیم کرد که مسلمین (یعنی

۱- مقصود علمای مدارس قدیمه اند. (مترجم)

مسلمین عصر ارتقاء و اعتلاء اسلام) اکثر اشتباهات «ارسطو» را ظاهر ساخته و راه آزادی از رقیّت و بندگی حکیم مشارالیه را اول آنها صاف کردند. «بیکن» دانشمند بزرگ کاخی که در اینخصوص برافراشت سنگ بنیادش را مسلمین نهادند. در اینجا ظاهر خواهد شد که فلسفه قدیم را مسلمین بفلسفه امروز نزدیک کردند، چه این ظاهر است که فاصله فلسفه یونان و فلسفه امروز فاصله مشرق و مغرب است، و مطابق اصول ارتقاء ممکن نیست شیئی دفعه ترقی کند، بنابراین برای رسیدن فلسفه یونان به فلسفه کنونی و جدید مدارج و مراحل در وسط ضرور است باشد و این مراحل میانی همان فلسفه اسلامی بوده است. (۱) و اینهم در ضمن این بحث ظاهر خواهد شد که فلسفه اسلامی اگر با فلسفه یونان و فلسفه عصر حاضر مقایسه شود معلوم و مبرهن میگردد که فلسفه اسلامی نسبت بفلسفه یونان خیلی نزدیکتر بفلسفه کنونی میباشد. و بنابراین علمای ما بایستی در مقابل فلسفه یونان بفلسفه جدید بیشتر گرایش و ابراز علاقه و همدردی نمایند.

و چون اینمقاله نهایت وسیع و مبسوط است و مباحث متعلقه بهر یک از مسائل آن باندازه ایست که یک شماره گنجایش همه آنها ندارد لذا یک جدول اجمالی در پایین درج می کنیم که از آن مسائل مورد اختلاف مسلمین با «ارسطو» معلوم میشود تا کجا و چه اندازه است. باید دانست که در این جدول هم بواسطه عدم اقتضای مقام تمامی اختلافات و مسائل مابه النزاع استقصاء نشده است:

۱- یکی از دانشمندان بزرگ اروپا در اینباره چقدر خوب میگوید که «هرقرنی از ذخائر قرن سابق استفاده کرده و اگر خود دارای صلاحیت و لیاقت باشد برای تمتع عصر لاحق آنها ترقی داده چیزی بر آن میافزاید. هیچ ملتی تا امروز از قانون فوق خارج نبوده است و خوب میتواند پی برد که خروج از آن امکان پذیر هم نیست، چنانکه تا قریب بزمان ما که منابع علوم یونان کشف نشده بود چنین تصور میشد که یونانیان در علوم و فنون مبتکر و مخترع بوده و از اعصار و اقوام گذشته استفاده ای نکرده اند ولی اخیراً از اکتشافات جدید ثابت گردید که سرچشمه علوم و فنون یونان آشور و مصر قدیم بوده است، مصریان هم باید صنایع و فنون خود را از ملل قدیم تر گرفته باشند، و اگر بسیاری از حلقه های سلسله تمدن ملل روی زمین گسسته نشده و بدست آمده بودند میتوانستیم خود را تا بعضی حجری رسانیده از تمام این ادوار متمادیه و ارتباط آنها باهم اطلاع حاصل نمائیم».

«پاسکال» چقدر خوب میگوید تمام اقوامی که از سالیان دراز پشت سر هم آمده اند باید آنها را بمنزله انسان واحدی فرض کرد که از ابتدا که قدم بدینعالم میگذازد هر روزی که از حیاتش میگذرد چیزهای تازه ای بروی معلوم میگردد. (مترجم)

متکلمین اسلام	مشائین یعنی ارسطو و پیروان او
مرکب از اجزاء ذیمقراطیسی است	۱- جسم مرکب از هیولی و صورت است
جسم که مرکب از اجزاء ذیمقراطیسی است	۲- جسم متصل واحده است
میانشان باهم فاصله است ، بنابراین جسم متصل نیست گو بظاهر متصل معلوم میشود.	۳- مقدار اصلی جسم در صورت تخلخل فزونی مییابد .
اینطور نیست بلکه فاصله اجزاء ذیمقراطیسی ازهم فزونی یافته و شئی لطیف دیگری داخل جای خالی میشود .	۴- موجودات دو قسمند جوهر و عرض، یعنی قائم بذات و قائم بغير مثل رنگ، عطر و غیره
بعقیده « نظام » جوهر نام مجموعهٔ اعراض است و در نزد «ابن قیسان» عرض خود چیزی نیست ، تمام جوهر است و جوهر.	۵- اعراض باقی و برقرار میمانند
هر زمان فنا میشوند.	۶- زمان جوهر است
يك شئی موهوم است.	۷- خلاء محال است
جائز است	۸- عناصر چهارند
دلیلی بر این محدودیت و حصر نیست و در نزد «شیخ الاشراق» آتش جزء عناصر نیست .	۹- عناصر هر يك بدیگری تبدیل میشود مثلاً هوا که آب میگردد.
بزعم «ابوالبركات» بغدادی هوا تبدیل به آب نمیشود بلکه اجزاء مائیه ای که در هوا هستند خارج میگرددند .	۱۰- هیچ عنصری در حال امتزاج نمیتواند از خاصیت خود مجزا و جدا شود.
در نزد حکمای بغداد میشود.	۱۱- آب میان تمام عناصر بارد و سرد است.
«ابوالبركات بغدادی» خاک را بیش از آب بارد میداند .	۱۲- غیر از حواس ظاهری حواس خمسۀ باطنی است که عبارتند از حس مشترك، وهم و غیره
حواس باطنی خود چیزی نیست .	۱۳- روح مجرد و غیر مادی است ،
مادی میباشد.	۱۴- در افلاك روح و تعقل است.
نیست بلکه جماد هستند.	۱۵- وجود عقول عشره است.
عقول عشره هیچ و هیچند .	

حال میرویم در اطراف بعض مسائل مذکوره فوق بتفصیل گفتگو میکنیم :

اجرام فلکی

راجع به آسمان و اجرام فلکی خیالات عجیب و بیهوده ای که حکمای یونان قائم کرده بودند بقدری قطعی و یقینی تصور میشد که فرق مختلفه این حکما گودر هزاران عقائد و آراء باهم اختلاف داشته‌اند، لیکن در آن مسائل اتفاق عمومی بوده است.

مذهب « افلاطون » و « ارسطو » و غیره اینست که آسمان بسیط و غیر قابل خرق و التیام است، بعلاوه دارای روح و عقلی است که بمراتب برتر و بالاتر از عقل و روحی است که ما داریم و انتظام تمام جهان تحت نفوذ و قدرت آنهاست و آنچه در اینجا یعنی جهان صورت میگیرد به اشاره آنها میباشد.

اینکه در شعر و شاعری فارسی و غیره شاعران در هر موقع از جور و ستم آسمان مینالند، و گاهی هم بجای شکایت و ناله مهر و محبت آسمان را اظهار میدارند صرفاً شاعری نیست، بلکه همان خیالات و پندارهای قدیم یونانی است که منعکس شده مثل « فردوسی » شاعر حماسه سرای بزرگ ایران آسمان و اجرام فلکی را صریحاً قادر و فاعل مختار نشان میدهد.

استدلال یونانیان بر اینکه آسمان‌ها یا اجرام فلکی دارای عقل و شعور میباشد اینست که حرکت دوری میکنند، آری میچرخند و دور میزنند و هرچه حرکت دوری دارد دارای عقل و شعور میباشد. مقدمه اول این دلیل گذشت، و مقدمه دیگر آن بدین طریق ثابت است که اگر حرکت آسمانها با اختیار و اراده خود نیست باید آن یا طبعی باشد و یا قسری، اما حرکت طبعی و آن قاعده است که مقصد متحرك یا جهت و سمت خاص است و یا چیز خاص، و وقتی که متحرك بآن میرسد متوقف میگردد. مثال - کلوخی از بالا چون سرازیر میشود بواسطه کشش زمین بآن سوار و میکند، وقتی که به زمین رسید متوقف شده در سطح زمین قرار میگیرد. بنابراین برای حرکت طبعی ضرورت دوری نباشد، چه در حرکت دوری هیچ جزء خاص مسافت یا نقطه‌ای بالطبع مطلوب نیست و گرنه متحرك بآنجا که رسید متوقف میشود. میماند احتمال دیگر و آن اینکه حرکت آسمان نه طبعی بلکه چیز دیگری آنرا بجبر حرکت میدهد، ولی اینهم بوجه آتی باطل است: اولاً حرکت جبری در چیزی پدید میآید که حرکت طبعی در آن بوده باشد. (۱) ثانیاً چیزی که آسمان را حرکت میدهد ضرورت است که دارای عقل و اراده باشد، و قتی که برای حرکت اعتراف بصاحب عقلی لزوم پیدا کرد چرا ازاو اینرا قبول نکنیم که آسمانها خود دارای عقل و شعور میباشند.

۱- این استدلال بکلی لغو و بیهوده بوده و لذا آنرا باجمال ذکر کردیم.

و فلسفه قدیم جدید

حال صرفاً احتمال دوم باقی میماند که این حرکت را خداوند در آسمانها پدید میآورد، لیکن ظاهر است که خدا هیچ کاری بالذات و بلاواسطه نمیکند، بلکه سلسله عظیمی از علل و اسباب برقرار میسازد. غله را پدید میآورد، لیکن بدین نهج که تخم را بر زمین افشاند و آب و کود بآن داده شود. غرض خداوند آنچه در عالم میکند بذریعه علل و اسباب میکند و لذا حرکت آسمان هم بایستی معلل بعلتی باشد، یعنی یا اینکه در آسمان روح وجود داشته و یا فطرتاً اینچور ساخته شده باشد که خود بخود حرکت کند، لیکن این مطلب در بالا گذشت که حرکت فطری دوری ممکن نیست باشد و لذا ضرور است که دارای نفس و روح باشد و ثبوت همین هم مقصود بوده است.

شرحی که در بالا ذکر شد مطابق با کتابهای عمومی فلسفه است، لیکن «ابن رشد» میگوید که حکمای اسلام در فهم فلسفه یونان اکثر بغلط رفته اند، لذا ما دلائلی را که حکیم مشارالیه در تهافت التهافت از طرف حکماء نوشته است بنظر خوانندگان میرسانیم و آن بشرح زیر است:

۱- در حرکت دوری جا و مکان یا جهت و سمت مقصود نیست بلکه مقصود صرفاً حرکت میباشد و لذا وقتی که مقصد چیزی حرکت صرف شد ضرور است که ویرا شوق بحرکت بوده باشد و وجود شوق مستلزم بودن تصور است و برای تصور، بودن روح و عقل ضروری است.

۲- اجرام فلکی دو حرکت مختلف و متضاد دارند که عبارتست از شرقی و غربی، و این ظاهر است که حرکت مختلف و متضاد آن میتواند کرد که دارای عقل و اراده و روح باشد.

ما میدانیم که برای خوانندگان ما در اجتماع این نحوه خیالات و دلائل پیبوده و بی پا مرادت و زحمت بوده و وقت عزیزشان عبث و بیفایده ضایع و تلف میشود، اما همین الفاظ و معما در معما مایه ناز یونانیان بوده است و دنیا آنها را قرنهای رموز آسمانی خیال میکرده است ولی متکلمین اسلام این طلسم را شکسته و بی پا بودن آنها را ظاهر ساختند. (۱) و اول از همه اینرا که آسمان بسیط است، مجسم است، حرکت دوری دارد و میگردد انکار کردند. «خواجه زاده» در تهافت الفلاسفة مینویسد (۲) که «انا لانسلم ان الافلاك متحركة والذی عول علیه الریاضیون فی ان الافلاك متحركة هی المشاهدة وهی انما تدل علی

۱- امام غزالی در تهافت الفلاسفة نقاط تاریک و اشتباهات این دلائل را بتفصیل ظاهر ساخته و در دیگر کتب کلامی هم این بحث مبسوط آمده است.

۲- کتاب مذکور چاپ مصر صفحه ۸۶.

حرکات الکواکب دون الافلاک» معنی آنکه ما اینرا تصدیق نداریم که آسمان حرکت میکند، ریاضی دان میگوید که حرکت آسمان از روی مشاهده ثابت است، میگوئیم آنچه مشاهده میشود حرکت ستارگانست نه آسمان.

حقیقت اینست که اوصافی که حکما از آسمان بیان میکنند متکلمین آنرا بدینجهت هم قبول ندارند که مخالف بانص قرآن است، آنجا که صاف و صریح آمده «کل فی فلک یسبحون» تمامی کواکب هریک بر محور خود میگردند، گردش میکنند. حال اگر آسمان را بسیط و مجسم و غیر قابل خرق و التیام بدانیم چگونه ممکن است ستاره ها در آن شنا کرده چرخ خورند. بنی بر همین است که مولانا «عصمت الله» در شرح تشریح الافلاک مینویسد که «از ظاهر کلام الله مجید برمیآید که ستارگان در آسمان همانطور حرکت میکنند که شناور در آب شنا میکنند، یکوقت سریع وتند ووقت دیگر بطئی و آهسته حرکت میکنند، هنگامی متوقف شده میایستند و زمانی رجوع میکنند بدون اینکه آسمان حرکت کند، چه اینکه قرآن کریم حرکت و سیر ستارگان را بسباحت و شنا مانند کرده است و از اینرو آسمان گوئی آب است و کواکب شناور اند.» در تفسیر لسان التنزیل است که ستاره ها در آسمان حرکت میکنند و آن درست و مطابق واقع است، چه خداوند فرموده است: «کل فی فلک یسبحون» و اما گفته حکما که آسمان حرکت میکند مخالف با آنست.

و اگر اینرا هم قبول کنیم که آسمان همانطور است که یونانیان بیان کرده اند، یعنی غیر قابل خرق و التیام است و حرکت میکند، این از کجا و چگونه به ثبوت می پیوندد که برای این حرکت ضرورت آسمان دارای عقل باشد. بدون شك خدا در عالم سلسله اسباب قائم کرده است، ولی آن بالاخره بذات او منتهی شده ختم میشود و بنا بر همین خدا را علة العلل گویند. و اینهم پذیرفته شده است که خدا خود بالذات علة نیست پس دلیل بر اینکه چیز دیگری نمیتواند در میان علة باشد چیست؟

«ابن رشد» در تهافت الفلاسفة مینویسد که چنانچه چیز دیگری علت میبود آن چیز یا از بالای آسمان خواهد بود یا داخل، بالا بدینجهت نمیتواند باشد که بالای آسمان چیزی نیست، نه خلاء و نه ملاء، و داخل آسمان هم نمیشود باشد، چه اگر میبود ضرور بر ما معلوم میشد.

این ادعای «ابن رشد» چقدر معقول است که آن چیز اگر جایی در آسمان میبود بر ما ضرور معلوم میشد، و اینهم ممکن است که آسمان بالطبع متحرك باشد. یعنی فطر تا اینطور بنا شده که مدام در حرکت باشد.

این خیال را یونانیان بدین طریق باطل کرده بودند که حرکت طبعی نمیتواند دوری باشد

وفلسفه قدیم و جدید

و کلام اینجاست که حرکت آسمان دوری است، لیکن اولاً ثابت بودن حرکت دوری محل بحث است و در صورت ثبوت این قسمت که حرکت دوری طبیعی نمیتواند باشد غلط محض است، برای حرکت دوری ضرورت نیست جهت خاص یا چیز خاص مطلوب باشد، بلکه همینقدر کافی است که مقصد آن صرفاً حرکت بوده باشد. اما این امر که وقتیکه مقصد آن صرفاً حرکت شد ضرورت است اراده و عقل وجود داشته باشد صرف دعوی است، دعوی که هیچ دلیلی بر آن نیست. (۱)

۱- شرحیکه تا اینجا راجع با آسمان یا فلك نقل شد مطابق افکار و اقوال فیلسوفان و محققان سلف است که اغلب مبتنی بر قیاس و پندار بوده است. اما افکار و نظریات دانشمندان عصر حاضر که بیشتر بر تجربه و مشاهده استوار است و آن بطور اعجاب آوری ترقی و وسعت پیدا کرده است، چنانکه یکی از نویسندگان مبرز معاصر میگوید اندیشه و فکر آدمی با کمال تعجب از سی سال باینطرف سی هزار سال جلورفته است. مناسب میدانم شرحیکه انا تول فرانس سلطان نثر فرانس در اینباره نوشته است قسمتی در اینجا عیناً برای جلب توجه خوانندگان نقل شود. فیلسوف شهر چین مینوید « امروز سقف محکم فلك شکاف برداشته و چشم اندیشه در گرداب های بیکران آسمان غوطه میخورد و در آنور کرات ما نه تنها آسمان، بر کزیدگان و فرشتگان را کشف میکنیم بلکه هزاران میلیون آفتابهای چرخنده که به همراهی منظومه های تاریکشان در حرکتند و در نظر ما نامرئی هستند کشف مینمائیم. در میان این دنیای لایتنهای آفتاب ما جز جایی از بخار و زمین ما بیش از ذره ای از غبار نیست. هنگامی که بما میگویند شعاع درخشانی که از ستاره قطبی بما میرسد از نیم قرن پیش در راه بوده متعجب و شاید خشمگین میشویم، با اینحال این ستاره زیبا همسایه ماست و باشعرای یمانی یکی از نزدیکترین خواهران آفتاب ما و از ستارگانی است که هنوز در دیدرس تلسکوپ قرار دارند و شاید بعضی از آنها سه هزار سال پیش خاموش شده باشند. » ماخوذ از کتاب « باغ اپیکور » ترجمه فاضل گرامی آقای کاظم عمادی.

باید دانست که مرزهای دنیا تا آنجا که دانشمندان توانسته اند حدس بزنند در حدود دویلمیلارد سال نوری است و باز هم پایان آن کشف نشده است. اینجا است که عارف دانشمند رومی میگوید:

« آسمانها و زمین يك سیب دان كز درخت قدرت حق شد عیان »

« تو چو کسرمی در میان سیب در از باغبانی بی خبر »

يك شاعر غزلسرای نامی ما به بینید چقدر عالی سروده است:

« سخن از مطرب و می کوور از ده کمر جو که کس نکشود و نکشاید بحکمت این معمارا » (مترجم)

پایان

علوم جدید

حقیقت علم

باید دانست که بعضی از مسائل علوم جدید به کلی از ایجادات عصر حاضر میباشد و در زمانهای پیش نام و نشانی از آن نبوده است ، و بعضی دیگر از پیش هم موجود بوده لیکن آن امروز بنحوی مورد تحقیق و تشریح واقع میشود که پیشینیان و گذشتگان نکرده بودند و عبارت دیگر آنان مسائل مزبور را آنجور موشکافی و حلای و ذهن نشین نکرده بودند . ما این عنوان را پیش از همه بیک مسئله ای از همان قسم افتتاح مینمائیم ، چه برای موازنه قدیم و جدید و مقایسه آنها باهم زمینه خوبی از آن توان بدست آورد .

حقیقت علم را یونانیان اینطور بیان کرده بودند که صورت چیزی که در ذهن حاصل میشود نام آن علم است . اما راجع بآن که حصولی است یا حضوری ، حصولی حاصل شدن اشیاء بانفسیایا باشباهها بخشهای مفصل و طولانی که شده در تمام کتابهای متداول مسطور میباشد و نیازی بندگرنیست .

اما حکمای امروز علم را بنحوی که تعریف و تشریح کرده اند شرح آن بدینقرار است :

۱- خداوند به آدمی حواس مختلف و گوناگون داده است و برای هر یک از حواس ، مدركاتی است جداگانه ، توضیح اینکه قوه سامعه صرفاً صدرا حس میکند ، اجسام یا رنگ و بورا نمیتواند احساس نماید . شامه از احساس صوت و آواز عاجز میباشد .

۲- اکثر چیزها مجموعه ای از چیزهای مختلف میباشد که از حواس مختلف محسوس میشوند . مثال « در غسل لزوجیت و چسبندگی وجود دارد که لامسه آنرا حس میکند ، لون و رنگ است که با چشم محسوس میشود ، طعم و بوی خوش است که تعلق و بستگی به شامه دارد و بالاخره وزن است که به استعانت لامسه ادراک میشود . »

وقتی که ما چیزی را از راه حواس مختلف محسوس داشتیم کیفیاتی که محسوس میشوند تمام درخزانه حافظه ما جمع میگرددند. حال ازمیان آنها وقتی که یکی محسوس شد بقیه کیفیات آن چیز هم بخاطر میآیند. مثال: عسل را ما وقتی دیده، چشیده و بوئیده بودیم، سه کیفیت: رنگ، مزه، رائحه و بودر حافظه ما جمع آمده. حال فرض کنید عسل را از دور دیدیم، طعم و بو و مزه آن برای ما محسوس نشده، معذک همه آنها یعنی مزه و طعم و بو خود بخود بیاد ما میآیند. بنابراین احساس و ادراک دارای مدارج متعدده میباشد:

۱- احساس بالفعل محض، مثال سینی را داریم می بینیم.

۲- احساس سابق و گذشته و احساس بالفعل هردو، مثال «عسل را دیده و مزه اش را که از پیش چشیده بودیم اکنون بیاد آمده است، اینجا ادراک رنگ آن بوسیله احساس موجوده است و ادراک مزه تذکرو یاد احساس گذشته میباشد.

۳- تصور محضه، مثال: عسل را یکوقت دیده، بوئیده و چشیده بودیم، حال عسل جلوما نیست، لیکن بیاد ما آمده است، اینجا رنگ، بو و مزه آن به تبع بیاد میآیند و ازمیان آنها هیچکدام موجود بالفعل نیستند، بلکه تذکرو یادآوری احساس گذشته است، و بدین لحاظ عسل برای ما آنوقت تصور محض و محض تصورا است. در اینجا این نکته قابل ملاحظه است که علمی که از احساس بالفعل حاصل میشود آن علم قطعی و یقینی میباشد. برعکس درجائیکه از احساس پیش و گذشته کار گرفته میشود آن علم قابل اعتماد و یقینی نیست، چه اینکه ممکن است که ما در تذکرو یاد احساس گذشته اشتباه کرده و بغلط رفته باشیم. راجع به نوعیت احساس و ادراک اشتباهی که عموماً رخ میدهد آنست که چون سیب را ما قبلاً دیده ایم میگوئیم که از سیب علم و اطلاع داریم و خیال میکنیم که این علم بدیهی است چه اینکه آن بالذات بوسیله حواس ظاهره حاصل شده است، لیکن خطا اینجا است که علم به سیب در اینجا از راه حواس صرفه حاصل نشده است. حواس رنگ و شکل را فقط محسوس داشته است و بقیه یعنی مزه و بویا چونکه احساس آن قبلاً بعمل آمده بود لذا قیاس میکنیم که چون شکل و رنگ همان است طعم و رائحه نیز همان خواهد بود. ولذا محسوس بالفعل صرفاً شکل است و بقیه یاد محسوس گذشته است. حال وقتی که يك شیئی بتمامه پیش ما موجود نباشد، لیکن آثار مختلف آنرا قبلاً و از پیش احساس کرده باشیم و از اینرو خیال آن در ذهن ما بیاید نام آن تصور میباشد، و بنابراین تعریف تصور «یاد احساسات گذشته يك شیئی» خواهد بود.

از این بیانات ثابت میشود که تعریفی که برای تصور کرده بودند که آن حصول

حقیقت علم

صورت شیئی در ذهن است ، از چند لحاظ غلط و بی‌باست . اولاً ذهن یا عقل يك شیئی مادی نیست که صورت در آن انطباع یا انعکاس پیدا کند . غلط دوم اینست که هنگام تصور ، صورت جدیدی حاصل نمیشود ، بلکه آن تذکره يك صورت حاصل شده میباشد ، یعنی صورتی را که از پیش حاصل شده است اکنون یادآور میشود . معلومات زیادی در حافظه ماخزانه شده که وقتی که بطرف آنها متوجه میشویم اینجا گفته میشود که ما آنها را تصور کرده ایم . حال اگر حقیقت تصور آن باشد که یونانیها بیان کرده اند معنی این میشود که صورت نوی آنوقت حاصل شده است ، و حال آنکه صورت مجدد و تازه ای در اینجا حاصل نشده است ، بلکه صورتی که از پیش حاصل شده بود ذهن ما بطرف آن متوجه شده است ، چه صورت يك چیز وقتی حاصل میشود که آن مقابل و جلو حواس ما موجود باشد . جهت و علت این تسامح آنست که برای تذکر و یادآوری شیئی حاصل شده وسیله عمده رؤیت است و در رؤیت صورت اشیاء در پرده چشم منطبق میگردد ، لذا در احساس بصری صورتی که حاصل میشود تصور نیست بلکه بسید آورنده تصور است ، لیکن جمله این ادراکات یعنی احساس بالفعل ، احساس مرکب و بالاخره تصور محض تماماً درجه ابتدائی ادراک اند ، یعنی همه آنها طرق ادراک جزئیات میباشد .

اما ادراک کلیات بدین طریق است که ما جزئیات زیادی را می بینیم و از میان همه بعض چیزها را مشترك میبایم ، این قدر مشترك نه موجود خارجی است و نه مطابق بایک موجود خارجی ، لیکن يك قسم وجدان است که از دیدن جزئیات زیاد و از اینمیان یافتن بعضی اوصاف مشترك پیدا میشود . نام این وجدان تعقل است و همین را ادراک کلیات گویند . در علم منطق چیز را که تصور گویند تصور نیست بلکه همین تعقل میباشد ، چه اینکه برای تصور صورت ضروری است ، و در ادراک کلیات ابدأ صورت خاصی حاصل نمیشود ، بلکه از استقصاء جزئیات زیاد بدین طریق منتزع میشود که خصوصیات افراد را ما از نظر انداخته و يك مفهوم کلی عامی پیدا میکنیم . ما زید ، عمرو و بکر را دیده ایم ، و برای هر يك از آنها خصوصیات که بوده مثل قومیت ، شکل و ترکیب جسمانی ، وطن و غیره و غیره همه را میاندازیم . اینجا يك چیز که انسانیت صرف باشد باقی مانده که مشترك میان همه است . این انسانیت در خارج موجود نیست ، چه اینکه با هیچ حسه ای محسوس نمیشود ، بلکه از دیدن جزئیات منتزع میگردد ، و لذا آنرا نه تصور بلکه شعور یا تعقل توان گفت ، و چون آن اعلا درجه قسم علم است لذا علم را باید اینطور تعریف کرد که تصور مع تعقل و یا بر تعقل صرف میباید اکتفا نمود .

بیان

عناصر اربعه

از هزاران سال قبل خدا عالم است که چه کسی روی حدس و تخمین گفته بود که عناصر چهار عبارتند از آتش و آب و هوا و خاک . معلوم نیست قبولی و پذیرش این حرف هوایی چه اثری داشته است که تائیدش از تحقیقات موجوده اروپا تمام دنیا آنرا مسلم داشته طلاب و تحصیل کرده های قدیم مسلمان حتی امروز هم آنرا وحی آسمانی خیال میکنند ، چنانکه در یکی از جلسات « ندوة العلماء » (۱) نظمی خوانده شد که يك شعرش این بوده است :

« از عناصر سه و شصت آمده اينك بشمار توهان در گرو آتش و آب استی و باد »

اینجا هیا هو برخاسته فاضلی همه دان !! نظمی در جواب یعنی برضد آن گفت که دريك نشریه ای انتشار یافت .

بهر حال تحقیقات حکمای یونان راجع به عناصر بشرح پائین است :

- ۱ - عناصر چهارند چه اینکه هیچ جسمی از حرارت و برودت و یبوست و رطوبت خالی نمیشد و از ترکیب این کیفیات باهم همین چهار عنصر پیدا میشوند .
- ۲ - آتش نهایت درجه گرم ، آب نهایت درجه سرد ، هوا نهایت درجه لطیف و خاک نهایت درجه جامد است .
- ۳ - بالاتر از همه کره آتش است و بعد هوا و بعد از آن آب ، و از آن پس خاک است .
- ۴ - عناصر ممکن است بهم تبدیل یابند . هوا آب میگردد و آب هوا ، هوا مبدل به آتش میشود و هکذا .

حکمای اسلام اول از همه این ادعا را که عناصر نمیشود بیش از چهار باشند انکار نمودند . در شرح مواقف و شرح تجرید این مطلب به تفصیل آمده است ، و در شرح تجرید عبارت

۱ - یکی از مؤسسات فرهنگی بوده است . (مترجم)

عناصر اربعه

« امام رازی » در این موضوع بتمامه نقل شده است، لیکن این اعتراض مبنی بر احتمال آفرینی بوده است، ایشان نه عنصر تازه ای عرضه کرده و نه بر تحقیقات آن عطف توجهی نمودند. آب را که یونانی زیادتر از همه ببارد میدانست « ابوالبرکات بغدادی » در کتاب المعبر خود انکار کرده است. در شرح اشارات « امام رازی » مسطور است « اما فی القضية - الثانية وهی ان البالغ فی البرودة بطبعه هو الماء فقد نازع فيه صاحب المعبر و زعم ان الارض ابرد منه لان الكثافة لازمة للبرودة واللطافة لازمة للحرارة فلما كانت الارض اکنف وجب ان تكون ابرد وانما يكون الاحساس ببرودة الماء اشد من الاحساس ببرودة الارض لان الماء للطافته يصل الى مسام الله مس والارض لكثافتها لا یصل .»

معنی آنکه در مسئله دوم که آب سردتر از همه است صاحب معتبر آن را انکار کرده است، چه او بر آنست که خاک بیشتر از همه بارد میباشد، چه کثافت لازمه برودت است همچنانکه لطافت لازمه حرارت میباشد، و چون خاک اکنف از همه است ضرور است که زیاده از همه بارد باشد. و اینکه آب در لمس سرد معلوم میشود برای اینست که برودت آب بواسطه لطافت به مسامات میرسد. برخلاف خاک که از جهت کثافت نمیشود به مسامات برسد.

۳ - یونانیان هو را که الطف از همه عناصر میدانستند « امام رازی » در شرح اشارات آنرا بدین طریق باطل کرده است :

«وعندنا النار اولی بذلك فاننا نرى ان الشیئ کلما کان اسخن کان الطف و ارق قوا ما و نرى ان الهواء کلما ازدادت سخونته ازدادت رفته و نرى ان النار اللتی عندنا فی غاية اللطافة فقوی فی ظنونا انه کلما کان الشیئ اسخن کانت الطف و ذلك یقتضی ان یكون النار الطف الاجرام.» یعنی در نزد ما آتش بیشتر سزاوار لطافت است، زیرا می بینیم که یک چیز هر چه بیشتر گرم میشود قوامش رقیق تر و لطیف تر میگردد و نیز می بینیم که هوا هر قدر بر گرمایش میافزاید لطافتش فزون مییابد. بنا بر این ظن قوی پیدا میشود که یک چیز هر چه بیشتر گرم شد بهمان نسبت لطیف تر خواهد بود و از آن نتیجه ای که گرفته میشود آنست که آتش از تمام اجرام لطیف تر میباشد.

بالاتر از همه اینکه « شیخ الاشراق » اینرا که آتش هم عنصری است ص - ریحاً انکار کرده است و این امر بکلی مطابق با تحقیقات عصر حاضر میباشد. تمام علماء امروز اروپا درین اتفاق دارند که آتش عنصر خاصی نیست. عبارت « شیخ الاشراق » اینست « والحق یابی هذا ای کون النار عنصر آخر ممتازاً عن الهواء بصورة مقومة بلهی انما تمناز عنه

عناصر اربعه

بکیفیه خارجه» یعنی حق آنست که آتش يك عنصر متمایز و جدا گانه ای از هوانیست و اگر آن ممتاز باشد این تمایز در کیفیت خاصی است نه از جهت ماهیت . (۱)

شیخ مشارالیه تمام دلائل یونانیان را نقل و رد کرده است و در آخر مینویسد «فلاصول ای اصول العنصریات ثلاثه» یعنی بنابراین عناصر سه تا هستند. حکیم نامبرده اکتفا بر این نکرده بلکه دلائل یونانیان را بر عنصر بودن آتش به تفصیل ذکر کرده و بیجا بودن آن دلائل را ثابت کرده است. یونانیان بر این امر که آتش عنصر واحدی بشمار است و کره آن متصل به سطح زیرین آسمان میباشد دلائل مختلف آورده بودند. نخست اینکه شعله همیشه متصاعد و متمایل به بالا است، و از آن برمیآید که کره آتش در بالا قرار دارد. «شیخ الاشراف» میگوید شعله چیز جدا گانه ای نیست، بلکه همان هوا میباشد که وقتی که حرارت در آن اشتداد پیدا میکند مشتعل شده رخ بطرف بالا مینماید، زیرا که قاعده حرارت است که در اجسام رقت و لطافت پدید میآورد و چیز لطیف تمایلش همیشه به بالاست «ومن خاصیه الحرارة التلطیف فیکون صعود المرفع لتلطفه لکونه هواء حاراً لالکونه ناراً» (شرح حکمة الاشراف) معنی آنکه از خواص حرارت یکی لطیف کردن است، پس شعله که می بینید متصاعد و میلش به بالاست نه برای اینست که آن آتش است، بلکه از این جهت است که آن هوای گرم است و بدین واسطه لطیف میباشد.

دلیل دیگر این بوده است که بواسطه حرکت و گردش آسمان حرارت سخت و شدید پیدا میشده و از اینرو زیر آن آتش پدید آمده است. «شیخ الاشراف» میگوید که اگر آن صحیح هم باشد از آن وجود آتش لازم نمیآید بلکه هوایی که زیر آسمان است گرم خواهد بود.

۵ - یونانی که قائل به استحاله عناصر یعنی تبدیل یافتن عنصری به عنصر دیگر بوده است «ابوالبرکات بغدادی» آنرا انکار کرده و رد میکند. یونانی میگفت اگر در جامی آب خیلی سردی گذارده شود بر سطح بیرونی جام قطره های ریز کوچکی بنظر خواهند آمد، و این همان هوا است که بصورت آب درآمده است.

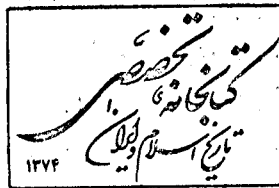
«ابوالبرکات» میگوید که هوا تبدیل بآب نشده است بلکه در هوا ذرات نهایت صغار آب که بودند حال بواسطه برودت نمایان شده اند. در شرح تجرید «قوشچی» مینویسد «کما ذهب الیه ابوالبرکات فسانه زعم ان فی الهواء المحيط بالاطاس اجزاء لطيفة مائية لكنها لصغرها وجنب حرارة الهواء اياها لم تتمکن من خرق الهواء والنزول

عناصر اربعه

على الاناء فلما يبرد الاناء الهواء الذى يليه زالت السخونة من الاجزاء المائية الصغيرة فكثفت
فثقلت فنزلت واجتمعت على الاناء..»

« ابو البركات » قائل است باينكه هوائى كه مجاور جام آب است اجزاء لطيف
آب در آن شامل مي باشند، ليكن چون خيلى خردند و گرمى هوا جذبشان ميكند اين توانائى را
ندارند كه هوا را شكافته روى ظرف نزول نمايند ولى وقتى كه هوا ظرف را سرد كرد
و حرارت از اجزاء آب زائل گرديد اين وقت اجزاء مزبور بر اثر غلظت و ثقالت پائين آمده
و بر سطح ظرف نمايان ميشوند. بايد دانست كه اين رأى « ابو البركات » بكلى مطابق با
طبيعات عصر حاضر است .

پايان



مسئله

تکامل داروین

کوشش وغور و محنت بیست سال متوالی « داروین » را سرزمین ما دادی که داده اینست که میگویند اواصل انسان را میمون قرار داده است و از اینرو انسان خود میمون است، لیکن يك چنین مسئله ای که تمام حکمای اروپا (تقریباً) آنرا تصدیق دارند شایسته نیست که آنرا بیازی گرفته بپنند زنت؛ علمیه لازم میدانیم نخست معلوم داریم که حقیقت این مسئله چیست؟ و دعوی « داروین » چه است؟ و بالاخره اصول او کدامند؟ و بعد نظر حکمای اسلام را در این باره به بینیم چه بوده است؟

۱- چون مسئله تازه ای را بخواهند ثابت کنند طریقه صحیح آن اینست که در استدلال، مطالبی عرضه داشته شود که فریق مخالف هم آنها را قبول و تصدیق داشته باشد، سپس چیزهایی ذکر شوند که از مطالب تصدیق شده لازم میآیند، تا بدین طریق رفته رفته باصل مطلب برسند. ما نیز همین طریقه را اختیار می نمایم.

اینقدر مسلم است که اکثر جانوران باقسام مختلف زیادی منقسم میباشند، مثلاً کبوتر که صدها قسم وجود دارند، و همچنین جنس سگ که صدها قسم میشود. اسبان که نژاد و نسلهایشان خیلی زیادند. در این اقسام از حیث صورت و شکل، رنگ و ترکیب و بالاخره خصائص و عادات فرق محسوس زیادی وجود دارد، معیناً مردم خیال میکنند که آنها جانور واحد و از يك خاندانند. طوطی هم سبز و هم سفید و هم باندازه يك باز میشود. بعضی از طوطیان مخصوصاً تاج هم بر سر دارند، لکن همه آنها طوطی هستند، طوطی سفید تاجدار را هیچوقت قوش یا باز نمیگویند.

صورت و شکل، شمایل و ترکیب و نیز رنگ این طوطیان مختلف الاقسام باهم اختلاف دارند معذلک همه را شما يك جانور میخوانید و از يك نسل و نژاد میشمارید صرفاً

مسئله تکامل داروین

برای اینکه چیزهای مشترکی هم در آنها وجود دارند. غور کنید آیا میان فاخته و کبوتر زیاده از آن اختلاف است، آیا چیزهای مشترکی که در اقسام طوطیان وجود دارد میان فاخته و کبوتر آنقدرها وجود ندارد؟ و بنابر این آیا مناسب این نیست که مفهوم فاخته را قدری بیشتر وسعت بدهیم که کبوتر هم در دایره آن بگنجد و از آن نیز اندکی بروسعت و بسط آن بیفزائیم که جانور دیگری در ذیل فاخته قرار گیرد و باز هم از آن فزوتتر، ولی اکنون تا همینجا اکتفا مینمائیم.

۲- حال خوانندگان را بیک موضوع دیگر متوجه میسازیم: شما موجودات را چهار قسم کرده اید - جمادات، نباتات، حیوانات و انسان. فرقی که میان آنها گذاشته شده است اینست که جمادات چیزهایی هستند که در آنها قوه انماء یعنی نمو و افزایش وجود ندارد. نباتات آنهاند که افزایش میابند، مثل درخت و غیره. حیوانات علاوه بر آن قوه حرکت و راه رفتن را هم دارند، و انسان آنست که در او گذشته از همه عقل هم وجود دارد.

سوالی که در اینجا پیش میآید آنست که این مرز بندیها و حدودی که تعیین گردیده آیا در همه جا قائم و برقرار میمانند؟ چه مطابق تحقیقات عصر حاضر ثابت شده است که در بعضی از جزائر یک نوع گیاهی وجود دارد که بر درخت میچسبد و مراقب است هر وقت جانوری جلو میآید فوراً با جهش مخصوصی بآن جانور میچسبد و خونس را چنان میمکد که وی بیجان شده بر زمین میافتد، و در بعضی از اماکن و نقاط يك قسم شکوفه و گلی پیدا میشود که برگهای آن همینطور باز میماند تا چون مگسی آمد و بروی آن نشست فوراً برگها بهم آمده یعنی یکباره جمع شده و آن جانور را داخل خود محصور و بند میکند تا خونس را مکیده رها میسازد. اینها از مکشوفات و مشهودات امروزند و اما درخت حساس را شاید شما هم دیده یا شنیده باشید که وقتی که لمس میکنند و یا دست میزنند برگهایش شروع میکنند به چروک شدن تا آنکه بکلی جمع شده و بهم می آیند. آیا از این شواهد و مثالها ثابت نمیشود که درباره ای از نباتات قوه حرکت هم وجود دارد؟ در اینصورت سرحد بندی که شما در نباتات کرده بودید بهم خورده و آن منتقض و شکسته میشود.

۳- شما در جمادات و نباتات و حیوانات دیده اید که هریک از اقسام آن بچندین قسم منقسم شده و چقدر هم میان آنها اختلاف مراتب است. در جنس اسب که هم یابوی تاتو و هم عربی و ترکی و غیره دارد، و نیز در افعال و آثار، اوصاف و بالاخره در شمایل و صورت آنها ندر و تا چه حد اختلاف و تفاوت و فرق مییابد. این اختلاف مراحل و مراتب از اختلاف آب و هوا، زمین، موسم و غیر هم پیدا میشوند، سگان معمولی این نقاط که به کوهستانهای خیلی سرد و برف خیز نقل داده میشوند پس از یکی دو نسل بدن آنها مثل خرس مودرمیآورد.

مسئله تکامل داروین

سیب، انگور، و دیگر میوه جات فرنگ مثل انگلستان که در سرزمین هند کاشته میشوند در لطافت و مزه و طعم آنها مخصوصاً فرق پیدا میشود. اسپان هند که بحرستان برده میشوند بعد از یکی دو چهار پشت خصائل و صفات اسب عربی در آنها پیدا خواهد شد. کسانی که پرورش کبوتر میکنند اگر بخواهند در یک کبوتر اوصاف کبوترانی از قسم دیگر پیدا کنند ممکن است با اتصال و تمایل دادن موفق شوند. غرض برای هر چیز مدارجی است مختلف که از اختلاف محیط و غیره پیدا میشوند.

۴ - این نیز ظاهر و هویداست که هر چیز ترقی و تنزل مینماید، امبه که از میوه های نامی و مشهور هندوستان است در جنگل خود رو می باشد، ولی در آبادی که آمده ترقی کرده است، و رفته رفته امبه بمبئی، ثمر بهشت، فجری، شاه پسند و ده ها قسم شده است.

۵ - حال از ابتدا شروع میکنیم. پست ترین نباتات آنست که روی زباله ها و غیره، جوانه میزند و آن اصلاً کالبد محضه خاک میباشد، آب که خورد بالا آمده تازه میشود، آفتاب که تابید پژمرده و خشک میگردد. روز دیگر که نسیم وزید دوباره پدید آمده تا بر حسب معمول خشک شده از بین میرود. از آن بجلو که میرود سبزه است که دیر زمانی باقی مانده و از زمین غذا حاصل می کند، لیکن شکوفه و گل یا تخم و دانه ندارد و از این رو دارای نسل و نژاد نمیباشد و از آن جلوتر که میرود گندم و همانند آنست که تخم داشته جنسشان باقی میماند، و از اینهم که ارتقاء یافت درخت است که اوصاف بیشتری از غلات در آن موجود میباشد، و از اینجا بتدریج بالا میرود تا بدرخت خرما میرسد که پاره ای از اوصاف و مشخصات و ممیزات حیوانی در آن یافت می شود، چه همانگونه که در حیوانات نرماده است در درخت خرما هم نرماده وجود دارد. و ماده تا وقتی که از گرد های شکوفه نر بر آن پاشیده نشود بارور نمیکردد، و آنرا در اصطلاح عرب تلقیح گویند. در نباتات قاعده است و وقتی که از بالا آنرا قطع کنند تا وقتی که ریشه باقی و مستحکم است نقصانی بآن نمیرسد، برخلاف حیوانات و انسان که با قطع سر گوا اینکه اعضاء سالم باشند ممکن نیست زنده باقی بمانند. درخت خرما هم همین حال دارد، یعنی اگر قسمت بالای آن قطع شود دیگر نتواند باقی ماند و خشک میشود. از این مرحله هم که ترقی کرد و پیش رفت اوراق و برگهای گیاه حساس است که خاصیت حرکت که از مشخصات حیوانات است در آن وجود دارد، و نسبت به حرکت مزبور تصور میشود که آن فطری و طبیعی میباشد نه ارادی، لذا از اینجا که جلوتر رفت آنگونه نباتاتی است که ذکر آن در بالا گذشت که آثار حرکت ارادی در آن بطور روشن یافت میشود.

اینک میرویم حیوانات را در نظر میگیریم که ادنی و پست تر از همه یکنوع کرم است

مسئله تکامل داروین

که در رودخانه ها و دریاها پیدامیشود و آن گوئی تکه ای از فالوده است، فاقد همه جوارح و اعضاء است و نیز از پوست و گوشت و رگ و بی چیزی در او وجود ندارد. از درونش تارهایی مثل نخ یا رشته بیرون می آیند و بوسیله همان تارها غذا را جذب میکند و بعد همین تارها جمع شده داخل جسم وی میگردند. و از این مرحله که ارتقاء یافت و پیشرفت جانوری پدید می آید که دهن دارد، اما اعضای دیگر را فاقد میباشد و نیز بجز قوه لمس و لامسه قوه دیگری در او وجود ندارد، او نه میتواند به بوید، نه بشنود، و نه به بیند، مثل کرم خراطین و غیره، و رفته رفته اعضاء دیگری پیدا میشوند تا آنکه جانورانی بوجود می آیند که برای آنها دماغ، گوش، چشم همه اینها هست و هر قسم حواس هم دارا میباشند، لکن قامت مثل آدمی مستوی و راست نیست، و از آنهم که جلوتر میرود جانوری است که آنرا « بن مانس » یا « نسناس » گویند که بعضی اقسام آن مثل « گوریل » یکنوع میمون چوب دست میگیرد و مثل آدمیان راه میرود و تشکیل یک خاندان داده باهم زیست میکنند بدانگونه که انسان زیست میکند، و تمام آن اوصافی که در وحشیان آفریقا یافت میشود در آنها هم هست.

حال شما تمامی مقدمات مذکوره فوق را بطور مختصر و فهرست مانند مدنظر قرار دهید:

۱ - برای موجودات، از جنادات و نباتات و حیوانات و انسان، انواعی که هستند هریک صدها و هزاران قسم میباشد. مردم عموماً آنها را از یکنوع بشمار میآورند. مثل اقسام کبوتر، اسب و غیره.

۲ - هریک از این اقسام ترقی کرده داخل در قسم دیگر میشود.

۳ - از میان جمادات و نباتات و حیوانات هریک از اقسام که ارتقاء یافت بانوع بالائی متحد و یکی میشود، یعنی در جماد نمو پیدا میشود، لذا میتوان آنها را از نباتات نامید. یا در نباتات حرکت ارادی وجود پیدا کرد میتوان ویرا در تعداد حیوانات بشمار آورد، در حیوانات عقل و هوش و تمدنی ادنی درجه وجود پیدا میکند.

این امور قطعی ثابت شده، حال گفتگویی که هست سر اینست که آیا این انواع از ابتدا در یک زمانه جدا جدا پیدا شده بودند؟ جماد علیحده پیدا شده، نباتات جدا گانه پدید آمده، حیوانات سوا و جدا از دیگران بوجود آمده و انسان مستقلاً و علیحده خلق و آفریده شده است و یا آنکه از میان آن انواع، نوع ادنی درجه، ترقی کرده اعلی شده است و باز از آنها اعلی و باز اعلی تر تا اینکه انسان بوجود آمده است؟
مردم علی العموم خیال میکنند که وقتی که دنیا پیدا شده است جمادات و نباتات و

مسئله تکامل داروین

حیوانات تمام در یک زمان خلق شده و جدا از هم پدید آمده‌اند. ولی رأی «داروین» اینست که ابتدا صرفاً نوع پیدا شده و همان ارتقا یافته تا بسرحداً انسان رسیده است. ظاهر است که از میان این دو احتمال هیچ کدام قطعی بنظر نمی‌رسد، هم‌آنطور ممکن است باشد و هم اینطور. علی‌هذا باید در هر حال معترف شد که آنچه «داروین» می‌گوید نه چیزی است که بشود آنرا سرسری گرفت یا ردی بخشد کرد. آری آنهم يك احتمال است و آنچه هم که شما می‌گوئید احتمال است و از این دو احتمال هیچ‌کدام قطعی و یقینی نیستند.

حال باید دید که از میان این دو احتمال کدام يك بیشتر قرین قیاس یا نزدیکتر بعقل می‌باشند و تجارب روزانه در اینباره چه شهادت میدهند؟ ما اینرا شبانه روزی بطور وضوح می‌بینیم که تمام چیزها ترقی میکنند و پیش میرود. شما يك فقره گل سرخ را در نظر بگیرید که یکی دوسه قلم محدود و منحصر بوده و آن امروز بصدها قلم رسیده است، و در گل‌هایی که صد صد برگ وجود داشته حال بچند هزار رسیده است. آب و هوا، موسم، ترقیات ملکی اقسام جانوران را به بینید از کجا بکجا رسانیده است. و اینرا هم ما بچشم می‌بینیم که بخش‌های ازا ابتداء خود بخود پیدانشده است، بلکه همان چیز ادنی (بتدریج و بمرور از منته طولانی زیاد) ترقی کرده اعلی گردیده است، فطرتاً همانطور که ما خود يك چیز ادنی را ترقی داده اعلی میکنیم همینطور چیزهای ادنی اعلی میگردند و بنا بر این اینهم بیشتر نزدیک بعقل و منطق است که جمادات و نباتات و حیوانات هم بهمین طریق ترقی کرده و نوعی نوع دیگر شده است.

اعتراض بزرگی که بر این احتمال میشود کرد آنست که چرا این سلسله اینک بند آمده و متوقف گردیده است، چه باعث شد و علت چیست که اینزمان يك روئیدنی و گیاهی ترقی نکرده و جانور نمیشود؟ جوابش اینست که این انقلاب از یک نوع بنوع دیگر کاریکصد و دوصد سال نیست، بلکه مرور زمان ممتد طولانی و گذشت هزاران سال برای آن لازم میباشد. یعنی در طی قرنهای متمادی این انقلابات واقع میشوند، بعلاوه چیزهایی که بدینسان دیده می‌شوند که بعضی از خصایص و مشخصات نوع بالا در آنها یافت میشود، اینها همانها هستند که دارند راه ترقی را طی میکنند، متدرجاً و رفته رفته به نوع بالاتر تبدیل خواهند یافت. در نباتاتی که قوه حرکت ارادی وجود دارد می‌گوئید که آن از همان ابتدا بهمین حال بوده، ولی برای چه اینرا قبول ندارید که آن از اول نبات و روئیدنی فقط بوده است، و ترقی کرده تا رسیده بمرحله‌ای که بعضی از خصایص حیوان در آن پدید آمده است؟ و از اینهم پیش خواهد رفت تا حیوان کامل می‌گردد. این نوع چیزها را باید چنین پنداشت که از جا

مسئله تکامل داروین

و مقررى كه داشته است حركت كرده و تا اندازه اى هم طى طريق نموده است، اما هنوز تمامى مراحل طى و پيموده نشده است .

علم تشریح بطور وضوح ثابت كرده و ما خود با وسائل عكس بردارى مى بینیم كه بچه آدمى در شكم مادر بعد از يكى دو ماه اول با جنین يعنى بچه شكم بعضى جانوران ديگر بكلى همانند و بقدر ذره اى تفاوت و فرق بينشان نيست. آيا آن ثبوت كافى براى معنى نيست كه بچه آدمى ترقى و تكامل پيدا كرده تا رسیده است بسرمزول اخير و جانور هنوز بآن منزل نرسیده است . اگر كسى بگويد كه كبوتر كه صدها قسم اند هر کدام يعنى هريك از اين اقسام ابتدا و از همان اول پديدار شده اند، شما بدون تكلف خواهيد گفت غلط است، بلكه خداوند كبوتر را پديد آورده براى ترقى و تنوع آن قواعد و اصولى مقرر داشته است كه بر طبق آن، اقسام مختلف كبوتر پيدا ميشوند . و بنا بر اين چرا نبايد اينرا قبول داشت كه خدا يكنوع يعنى نوع واحدی پديدار ساخته و قاعده اى براى نشو و ارتقاء مقرر داشته است كه بر طبق آن از يك نوع انواع ديگرى پيدا ميشوند .

فقيده حكماى اسلام در اين باب

در رسائل اخوان الصفا اين بحث بتفصيل آمده است و ما چسته چسته از آن در باین اقتباس ميكنيم :

ترتيب موجودات = ما در رساله قبل بيان كرديم كه آخر مرتبه جماد باول مرتبه نبات يعنى رستنى متصل ميباشد. حال ميخواهيم رساله اى در نباتات بنويسيم و در آن بطور اختصار بيان كنيم كه نبات و رستنى چگونه نشو و نما يافته است. اقسام و انواع آن چقدرند و فوائد و نقصان يا خواص و منافع و مضار آنها چنانچه ؟ و نيز بيان نماييم كه آخر مرتبه نبات متصل باول مرتبه حيوانى بوده و آخر مرتبه حيوانيت باول پايه و مرتبه انسانى متصل و متحد ميباشد . (۱)

درخت خرما رستنى حيوانى است = خرما از نوع نباتات ولى حيوانى است، چه باوجود اينكه جسم نبات و رستنى ميباشد پاره اى از خواص آن متبائن با خواص نباتات است . توضيح اينكه در درخت نامبرده قوه فاعله از قوه منفعله مجزى و جدا ميباشد، چه درخت خرماى نروخرماى ماده هريك متمائز از ديگرى است، خرماى نروخرماى ماده را بارور

۱- رساله هفتم اخوان الصفا در تمهيد راجعه به نباتات .

مسئله تکامل داروین

میکند همچنانکه در حیوانات دیده میشود، و گرنه در دیگر نباتات قوه فاعله از قوه منفعله متمایز و جدا نیست. علیهذا درخت خرما جسماً نبات ولی باعتبار نفس حیوانی میباشد، برای اینکه افعال آن افعال حیوانی است. در نباتات قسم دیگری وجود دارد که فعل آن هم فعل نفس حیوانی میباشد لکن جسماً نبات ورستنی است که عبارتست از پیچک، زیرا که آن نه مثل دیگر نباتات ریشه دارد و نه برگ، بلکه بر اشجار و کشت ها و خارها می پیچد و رطوبت آنها را مکیده و از آن غذا حاصل میکند، مانند کرمی که روی اوراق و برگهای درخت و شاخهای نباتات زیست مینماید و آنها را خرد و ریز ریز کرده و از آن تغذی میکند.

قوه لامسه صرف در نباتات = در نباتات صرفاً لامسه موجود میباشد، بیان این مطلب آنکه نباتات ریشه های خود را بسوی زمین های مرطوب سوق میدهند و از رفتن بطرف جاهای خشک و سخت یا سنگی باز میدارند، گاهی اتفاق می افتد که گیاهی بایک رستنی در محل کم وسعت و سخت و سنگی جوانه میزند، اینجا بر میگردد و بسوی دیگر رخ میکند و به تلاش جای وسیعی برای خود میافتد، و اگر سقفی بالایش وجود داشته باشد که نتواند رشد کرده بالا برود و در سقف از سمتی سوراخ باشد بسمت آن سوراخ متمایل میشود. حتی وقتی که افزایش یافت داخل سوراخ شده و از آن خارج میگردد. و از این ثابت میشود که در نباتات و چیزهای رستنی هم بقدر ضرورت و حاجت حس تمیز وجود دارد.

ادنی حیوان = ادنی و پست تر از همه حیوانات حیوانی است که دارای فقط یک حسه است. حس سمع و بصر و شامه و نیز ذائقه را فاقد بوده و جز لامسه و قوه لمس صرف حس دیگری در او نیست و از همه این حواس که گفته شد محروم میباشد. مثل بیشتر کرمهای که در گل و درته دریا ها و رودخانه ها پیدا میشوند.

و آن هم نبات است و هم حیوان = نوع مزبور حیوانی است نباتی، چه اینکه جسم او هم مثل بعض نباتات رشد و نمو مینماید و بر ساق خود قائم میایستد و باعتبار اینکه جسمش حرکت ارادی و اختیاری دارد حیوان است و دیگر چون فقط دارای یک حسه است ادنی از همه حیوانات میباشد.

علامه «ابن مسکویه» متوفی سنه ۴۲۱ هـ - ق نیز در «فوز الاصر» در پیرامین مسئله بتفصیل بحث کرده است، این دانشمند سلسله کائنات را از نباتات شروع میکند.

ادنی مرتبه نبات = مرتبه نباتات در قبول و پذیرش درجه احساس بدین طریق شروع میشود که ادنی و پست ترین مرتبه نباتات چون از زمین جوانه زده سبز میشود نه محتاج به تخم بوده و نه بتوسط تخم نوعش را حفاظت مینماید. مثل علفهای صحرا، و این آخرین درجه جماد میباشد، و فرق میان این نوع جمادات و نباتات همان حرکت قلیل وضعیف است

مسئله تکامل داروین

که بنظر ناچیز میآید و این قوه در دیگر نباتات تالی آن درشرف، تقویت و افزایش مییابد، فروع و شاخهائی پدید آمده، منبسط و منشعب میگردد، و بواسطه تخم نسل و نتاج خود را حفاظت می نماید. پیداست که در آن از علائم و آثار حکمت نسبت به نباتات درجه پائین بیشتر ظاهر و هویدا مییابد. این معنی بتدریج و آهسته آهسته نزاید پیدا میکند تا درختی پیدا میشود دارای تنه، اوراق و بالاخره تخم و دانه که بواسطه آن نوع خود را محفوظ میدارد. و این درجه باید دانست که از منازل و مراحل وسط و میانی است لکن درجه ابتدائی آن با بالائی خود متصل و پیوسته مییابد، و از آن بالاتر نباتاتی هستند که در کوهستانها، بیشه و صحرا و بالاخره در جزیره ها وجود دارند که احتیاجی بغرس و نشانیدن نیست بلکه خود رو یعنی خود بخود سبز شده باالامیابند و رشد و نمو میکنند. هر چند نسل خود را بواسطه تخم و دانه محفوظ میدارند، ولی در این قسم اشجار حرکت و رشد و نمو خیلی آهسته و دیر صورت میگیرد. سپس از این مرتبه متدرجاً پیش رفته و آثار حیات در آن تقویت مییابد و نسبت بمادون خود امتیاز خاصی پیدا میکند تا میرسد به اشجار کریمه و درختانی پیدا میشوند که برای تربیت و نشوونمای آنها بواسطه اعتدال مزاج، زمین عمده و آب و هوای خوشگوار ضرورت پیدا کرده و لازم میشود که نمره و تخم آن که بقاء نوع موقوف بر آنست محفوظ ماند مثل زیتون، افار، به، سیب، انجیر و غیره. آنگاه ترقی کرده تا بمرتبۀ انگور و خرما میرسد، و چون نبات و رستنی باینجا رسید بدرجۀ انتهائی خود رسیده است که اگر اندکی از آن پیش رفت از سرحد نباتات خارج و داخل در جرگه حیوانات میشود و اینکه درخت خرما از همه نباتات و رستنی ها اینهمه امتیاز پیدا کرده برای اینست که ویرا بحیوان مشابهتی زیاده است: نخست اینکه قسمت نر آن متمایز از ماده مییابد و مثل حیوانات بایستی ماده از نر حمل بردارد و آبستن شود. و دیگر درخت خرما جز عروق و ریشه چیز دیگری هم هست که حیاتش موقوف بر آن مییابد و آن عبارتست از «شحم نخله»، چنانچه بدرخت خرما صدمه ای برسد هر آینه آن مصدوم و خشکیده میشود، من در درخت خرما و حیوان تشابه زیادی دریافت کرده ام، لیکن موقع مقتضی برای ذکر همه آنها نیست. و آن آخرین پله نردبان ترقی نباتات یعنی جنس رستنی مییابد. گو که آن اعلی درجه نبات است، لیکه مقدمه و دیباچۀ حیوانیت بوده و حیوانیت معلوم است بر تر و بالاتر از آن مییابد.

نازترین درجه حیوان = نبات چون از مرتبۀ خویش ترقی کرد و پیش رفت پله اولین آن اینست که از زمین نزع و علیحده شده دیگر حاجتی ویرا بآن یعنی زمین باقی نماند که بتواند حرکت اختیاری نماید. و آن درجه ابتدائی حیوانیت است، چه بواسطه ضعف و کمی

مسئله تکامل داروین

قوة حاسه هنوز ضعیف و کم زور میباشد. زیرا در آن اکنون فقط یکنوع حس و احساس پدید آمده است که همان حس لمس و لامسه میباشد مثل صدف و اقسام کرمهاییکه لب نهرا و رودها پیدا میشوند که اگر بخواهید آنها را آهسته و یواش بگیرید یکباره بزمین چسبیده میشوند گواشیکه از زمین منتزع و جدا میباشند. و آنها از اینرو بالکل مشابه نباتاتند که هنوز از زمین بکلی رفع نیازشان نشده است. از آن پس حیوان پیشرفته تا آنکه قوة نقل و حرکت یا آمد و رفت در آن پیدا میشود و قوة احساس فزونی مییابد، مثل اقسام دوده و کرمهای خراطین، سپس ترقی کرده فیضان روح در آن افزایش پیدا میکند تا حیوانی دارای چهار گونه حواس میشود مثل موش کور و غیره.

پس از آن یک پله جلورفته در آن حس بصر و بصارت پیدا میشود مثل مور و زنبور عسل، و بعد بتدریج ترقی کرده و پیش میرود تا اینکه حیوان کامل الحواس پدیدار میگردد. هر چند حواس خمس در او موجود است لکن از حیث شعور و فهم دارای طبقات مختلف میباشد: بعضی کودن و ناقص الحواس، و بعضی دیگر با ذکاوت و لطیف الحواس که در او برای تربیت و تعلیم صلاحیت میباشد، امرونی را ملتفت شده و برای قبول عمل انسانی مستعد و آماده میگردد. مثل اسب میان چهار پایان و باز، در طیور و پرندگان.

از اینجا هم حیوان بعداً پیش رفته تا به انتها درجه حیوانیت میرسد و داخل سرحد انسان میگردد. هر چند این رتبه باعتبار حیوانیت اعلی است لکن نسبت بانسانیت دون و پست میباشد و آن، مراتب و مدارج قروود یعنی بوزینه ها و همانند آنها میباشد که بینشان با انسان فرق و تفاوت کمی موجود است که اگر برداشته شود یکباره انسان میشوند. چون حیوان بدین پایه میرسد قد راست میگردد و نیز در او قوة تمیز ولی بمقدار کم پدیدار میشود، اما هنوز نه برای معارف در او استعداد است و نه اثر نفس یعنی قوة روحانی و معنوی قوی است و آن قریب به انسان تمام و انتها درجه حیوانیت میباشد. این انسان حیوانی در اقصی معموره زمین و در جوانب و اطراف آن یافت میشوند مثل طوائف و اقوام وحشی، چه بین آنها با حیواناتی آخری که مذکور داشتیم تفاوت و فرقی چندانی وجود ندارد، نه از آنها عملی تراوش میشود و نه حاضرند از مجاوران و همسایه های خود آنرا فراموش گیرند. همینطور منطق و عقل آدمی افزایش یافته تا در وسط معموره یعنی در اقلیم سوم و چهارم و پنجم پیشرفته بسزا شده عقل انسانی بمرتبه کمال میرسد و در مسائل و امور فهم و ذکاوت و هوش و نیز در صنایع و فنون و استخراج غوامض علوم کیاست و فطانت پیدا میکند. (۱)

پایان

۱- الفوز الاکبر لابن مسکویه (متوفی ۴۲۱).

شاعری فارسی

و

فلسفه سحابی نجفی

از دوستان سال باینطرف از مشرب و مذاق شاعرانه مسلمانان طریقه یا طرز و روشی که حکم فرماست و روی آن اشعاری که امروز بر زبانها جاری و یا در دماغها جایگزین میباشند این خیال را بطور عموم پدید آورده است که در خزانه شاعری فارسی جز زلف و خط و خال، خوشامد و مداحی بیجا و دروغ، مبالغه و گزاف گوئی و بالاخره خیال بافی فرضی چیز دیگری وجود ندارد. و اما رزمیه فردوسی، تصوف مولوی رومی، مؤعظت و پند سعدی باید آنها را از چیزهای استثنائی بشمار آورد، همچنانکه در میان توده های سنگریزه و شن و ریگ يك جوهر نیمه شفاف هم بچشم میخورد. لیکن حقیقت امر اینست که ترقی شاعری فارسی به پایه ای رسیده بود که تمام السنه و زبانهای آسیا از شبه و نظیر آن خالی میباشد. عرب بی شبهه شعر و شاعری را باوج کمال رسانیده بود، لیکن از اعلی صنف شاعری که عبارت از فلسفه باشد مطلقاً خبری نیست، برخلاف در شاعری فارسی که خیالات مربوط به فلسفه و افکار فیلسوفانه بدان کثرت ادا شده که اگر همه آنها را مرتب و در یکجا جمع کنند کتاب مستقلی در فلسفه خواهد شد. ارکان مشهور شاعری فلسفی «خیام» و «ناصر خسرو» میباشد، جای تعجب است که تاجداری که بایدش سلطان این اقلیم گفت بر منبر شهرت عام خطبه ای بنام او خوانده نشده است، اگرچه اهل فن از نامش بخوبی واقف میباشند و در همه تذکره و درج است. «میرزا صائب» خاتم رباعی گویندش تصدیق دارد: ع. رباعی گرز موز و نسان مسلم شد سحابی را. معذک او خود و نیز کلامش شهرت پیدا نکرده و حالاتش هم خیلی کم معلوم میباشد، حتی تصاریخ

شاعری فارسی

ولادتش را کسی ننوشته است و در تعیین عصر و زمان او تذکره نویسان بهمینقدر اکتفا کرده اند که معاصر «اکبر شاه» و «شاه عباس» بوده است. «مولوی غلامعلی آزاد» در سر آزاد نوشته است که در سال ۱۰۱۰ هجری در گذشته است. اما کارنامه حیات و آن اینست که مدت چهل سال در نجف اشرف گوشه نشین برده و از محیط روضه مبارکه قدم بخارج نگذاشته است. «مولوی غلامعلی» بحواله صبح صادق نقل کرده است که او یکدفعه بجائی میرفت، نهر آبی وسط راه بوده است خواست از آن بگذرد، پاهایش در آب فرو رفته گفت که آن نتیجه علاقه دنیوی است، و مرا بهیچ چیز علاقه نیست، و لسی البته به دیوان اشعار علاقه و دلبستگی است، این بگفت و آنرا در آب انداخت. شصت هزار رباعی بوده است؛ از این میان قریب بیست هزار که مردم در بیاض های خود نوشته بودند باقیمانده و بقیه مفقود میباشد. وطن اصلی وزادگاه بگفته «تقی اوحدی» جرجان است لیکن ولادت در شوشتر اتفاق افتاده است.

«واله داغستانی» مینویسد در استرآباد پیدا شده و در نجف زندگی بسر کرده است. در درجه تجرد و گوشه نشینی همینقدر بس که نام هم «گوشه نشین» باقیمانده است. در عالم تجرد تاجدار دیگری هم گذشته است، اما او هر قدر میخواست است در گمنامی باشد همانقدر بر شهرتش میافزوده است، و هر چه بیشتر نهان و پنهان میشده بیشتر آشکار و نمایان میشده است.

اینجاست که شاعر میگوید:

در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست در فکر نام ماند اگر از نشان گذشت

و این فخر نصیب خصوص «سحابی» بوده است که نه فقط شخص خود بلکه نام خود را هم بمردم نداده است که روشناس گردد.

«سحابی» در شعر و شاعری فقط يك صنف را که رباعی باشد اختیار نموده است و در تعداد آن اختلاف است، بعضی شصت هزار گفته اند، «واله داغستانی» و دیگران شش هزار بقلم آورده اند، لیکن نگارنده شخصاً ده هزار رباعی از او دیده ام. در کتابخانه یکی از امرای عالمگیری «محمد سمیع» نام مجموعه اشعاری دیدم که عنوان قسمت اول آن «منتخب رباعیات سحابی» بوده است و زیاده از شش هزار رباعی در آن موجود بود، و معلوم است وقتی که انتخاب و زبده اشعار اینمقدار باشد تمام کلام بیش از آن خواهد بود. برای مزید اطلاع خوانندگان مینویسیم که رونوشت این مجموعه در کتابخانه اینجانب موجود میباشد. علاوه بر رباعیات غزلیات هم هست که «واله داغستانی» اشعار آنرا نقل کرده است.

وفلسفه سحابی نجفی

ولی غزلیات مزبور آن اهمیت را ندارند که بر تاج کمال «سحابی» نشانده شوند. البته در مثنوی يك شعر به چشم میخورد که قابل آنست ده ها مثنوی نثار آن گردد :

عشق حقیقی است مجازی مگیر این دم شیراست به بازی مگیر

در رباعیات موضوع های مختلف فیلسوفانه ، صوفیانه و اخلاقی وجود دارد و اینک ما چند رباعی را در پایین نقل میکنیم و مطالب آنها را هم بقدر لزوم تشریح مینمائیم :

۱ - عقیده عوام بلکه حتی خواص اینست که اکثر اوقات سلسله کائنات طبق اراده و میل برگزیدگان خاص الهی بظهور میآیند ، ولسی شاعر میگوید اینطور نیست بلکه نظام عالم آنطور که جریان دارد ویرا به استند عایا اراده و خواهش احدی علاقه و ارتباط نیست. آنچه که شدنی است و باید بشود میشود و در آن بکسی فائده و نفع یا ضرر و زیان میرسد امریست اتفاقی و ابداً طرف توجه و مخاطب نظام نیست و این مانند دریاست که خود متلاطم و موج و درجوش و خروش است و موج ها خس و خاشاک را که از جایی داخل آن شده است بشدت با خود حرکت داده و از نقطه ای به نقطه دیگر نقل میدهد و در این طغیان و شدت جریان اگر خس خیال کند که اینهمه تلاطم و زور و فشار دریا برای دشمنی و صدمه و زیان باو بوده است چه حماقتی از این بالاتر میتواند باشد ! و همین بعینه حال انسان است. حوادث ایام و پیش آمد ها و پدیده های زمانه خود بخود و بالطبع پیش میآیند ، به کسی فائده و نفع یا ضرر و زیان رساندن هیچ مد نظر نیست و اصلاً بآن خیال نیستند و این معنی بسیار دقیق را به بنیند «سحابی» چگونه ادا کرده است :

عالم بخروش لا اله الا هوست غافل بگمان که دشمن است او با دوست

دریا بخيال خویش موجی دارد خس ندارد که این کشاکش از اوست

۲ - عامه بوسیله تسبیح و غیره ذکر خدا میکنند ، ولی تسبیح حقیقی باید دانست که خالی نام بردن از خدا نیست ، انسان اگر معرفت حاصل کند آنچه از زبانش در میآید تمام تسبیح خداست :

تسبیح چه سود مرد بی عرفان را جز آنکه شناسد مگر آن سلطان را

هر چیز که گوید آدمی تسبیح است گر بشناسد بواجبی سبحان را

۳ - در آدمی صفات ذمیّه ای مثل غیظ و غضب و کینه و حسد و غیره وجود دارد که خدا آفریده است باید دانست که آنها در اصل مذموم و نکوهیده نیستند ، بلکه تمام برای این پیدا شده اند که در حفظ استقلال و خود مختاری بکار آیند ، اگر در انسان ماده غضب و خشم وجود نداشته باشد نمیتواند خود را از حملات دشمن محفوظ دارد لا جرم هلاک میشد ، و یا از خویشاوندان و کسانش یکی مقتول و کشته میشد چگونه میتوانست در صدد تقاص و انتقام برآید .

شاعری فارسی

وجود دیگر صفات مذمومه را بهمین قیاس کنید ، یعنی آنها نیز در حقیقت برای جلوگیری و دفاع از ضرر و زیان بوجود آمده اند :

هر نفس بدی نیک شود عرفان را گر بشناسی حکیم صاحب‌شان را
سگ اهل محله را بود دربان هر چند که دزد خوش‌نقد آنرا

۴ - در بطلان « تعدد آله » یعنی اعتقاد بچندین خدا :

هر چند که عالمی است شیدا اورا جنگ است بغیر بینی ما اورا
یک خواجه هزار بنده را می‌شاید یک بنده نکو نیست دومولا اورا

۵ - مشایخ صوفیه در مسئله جبر و قدر چون قائل بوحدهت وجودند جنبه جبر را اختیار میکنند ، یعنی آنچه از انسان صادر میشود فاعلش خداست و انسان را در آن مطلقاً اختیاری نیست ، حکما میگویند اراده و خواهش در اختیار ماست و لذا نفس را اماره گویند که ما را بکارهای ناشایست تربیت میکند . « سحابی » میگوید آری ، نفس است که ما را بکارهای زشت و امیدارد ، اما نفس را کی برای دادن این حکم فرمان داده است :

هر قرعه که زد حکیم درباره ما کردیم و نبود غیر آن چاره ما
بی‌حکمش نیست هر چه سرزد از ما مأموره اوست نفس اماره ما

۶ - حضرات صوفیه وحده وجود را بچندین جور تعبیر میکنند که یکی از آن تشبیه بدریا و حباب میباشد . حالیه در اروپا تمام فلاسفه بر آنند که دوجهان دو چیز وجود دارد و آن ماده است و نیرو ، ماده هیچوقت خالی از نیرو نمیشد . بعلاوه این نیز مشهود است که در تمام عالم و نظام کائنات انضباط و تناسب و انتظام وجود دارد که از آن ثابت میشود که چیز دیگری هم وجود دارد که عبارتست از عقل و بزبان انگلیسی آنرا « ویزدم » گویند ، تمام عالم یک ماده است ، و در ماده یک نیروی عام است ، و در آن نیروی عام یک عقل کل موجود میباشد ، و همان خداست . « سحابی » هم وحده وجود را تعبیری کرده است چنانکه ذیلا ملاحظه میشود قریب بهمین معنی است :

ای از تو حقیقت تو بس ناپیدا با آنکه توئی زهرچه پیدا پیدا
توحید طلب عین همه اشیا شو همچون یک جان در همه اعضا پیدا

۷ - مطابق آیات قرآن مجید خدا هم هادی است و هم مضل :

قرآن هادی است گرچه هر ملت را اوسط خواهد ز کثرت و قلت را
هر چند غسل هست شفاء للناس اما نه همه مرض نه هر علت را

۸ - نظر خوب یا بدی که انسان نسبت باشخاص پیدا میکند روی آن یکی را خوب

فلسفه سجایی نجفی

و دیگری را بد میگوید، ولی وقتی انسان میتواند به صفات یکی کاملاً دست یافته واقف گردد که خود او بشود :

جزعین تو نیست هر که خوانی او را و ر از نظر قبول دانی او را
تا کنی گویی که این بدو آن نیک است هر کس که تونستی چه دانی او را

۹- باید دانست که آنچه در عالم بنظر میآید حقیقی نیست، بلکه آن چیز حقیقی است که بنظر نمیآید. مثلاً ما یک جسم را مشاهده میکنیم، اینجا چیزی که بنظر میآید صرفاً رنگ و عرض و طول ظاهری و است، لیکن این چیزها در اصل حقیقت جسم نیستند. مثال - مادر یک گرد باد فقط گرد و خاک را می بینیم که چرخ میخورد، لیکن چیزی که در آن اصیل و اصلی میباشد یعنی هوا پوشیده و نهان و بنظر نمیآید، یا چیزی را که ما آسمان می فهمیم بعد نظر است آسمان نیست، و بنابراین متصوفه دو نام برای آن نهاده که یکی «نمود» یعنی چیزی که بنظر میآید و اصلی و اصیل نیست، و آن دیگر «بود» که حقیقی است و از نظر پوشیده و نهان است :

تو آئینه وجود منائی عدم ما یعنی ما را مگر توان دید بما
هر چیز که پیدا است نمود است نه بود بعد است کبودی که بینی زما

۱۰- در اعمال نیک هم اگر طمع و غرض شخصی در کار باشد ارزشی نخواهد داشت. هر کس میل دارد که مردم در حق او دعای خیر کنند، لیکن بردعای سائل و گدا قدر و قیمتی داده نمیشود: تأثیر تحیت و تحیت خوان را از بی غرضی شناس پاکی جان را
چیزی نبود به از دعا انسان را اما ز لب گدا نخواهند آنرا
۱۱- ارزش و قدر و عزت دنیا در نظر مردم بدینجهت است که همت یا سلیقه و ذوقشان عالی نیست و این سبب شده است که چیزهای پست را عالی خیال میکنند :

صاحب نظر عشق که عالی گهر است آرام گهش زهر دو عالم بدر است
عز دنیا ز اهل دنیا است همه قدر که وجوز کثرت گاو و خراست
در عدم لزوم دعا و حاجت خواستن از خدا :

دائم دل و جان از او درافر و ختن است گر ساختن است از او و گرسوختن است
از حق کرم و لطف تمنا کردن مهر و مه را روشنی آموختن است

۱۲- بطمع بهشت یا خوف از دوزخ عمل نیک کردن کار مردمان دون رتبه است. صاحب معرفت کاری را روی خوف و طمع نمیکند، بلکه برای این میکند که بایستی آنرا کرد، اینجاست بزرگی همیشه میگفت کاش بهشت و جهنم از اصل نبودند تا آنکس که عبادت خدا میکرد روی خلوص میکرد و خوف و طمع در کارش نبود :

این خلق که عقل را بخود ناخلف است بی خوف و رجای نار و جنت تلف است
چون خر که بر اه راست آرند او را خوف چوب است یا امید علف است

بیان

جذب یا کشش

« سر آیزاک نیوتن » از دانشمندان مشهور انگلیسی در سال ۱۶۴۲ میلادی بدنیا آمده و در ۱۷۲۷ در گذشته است. مسئله کشش یعنی هر جسمی جسم دیگر را بسوی خودش میکشد معروف است که ایجاد دانشمند مذکور میباشند و صدها مسائل فلسفی مبتنی بر آن میباشد، لیکن حقیقت امر اینست که مسئله جذب و کشش از سالیان دراز به صور مختلف مسلم شناخته میشده است. آری این يك فكر نهايت قديم است که اشیاء هر کدام بطرف مرکز خود کشیده میشوند، و روی این اصل یونانیان خیال میکردند که وقتی که کلوخه ای به هوا پرتاب شد بر میگردد و بر زمین سقوط میکنند. از آن جهت است که مرکز یا چیز طبیعی آن زمین است و زمین آنرا بطرف خود میکشد. این مسئله را یونانیان اشتباهاً بمرور هم وسعت داده مثل اینکه شعله آتش بدینجهت متماثل به بالاست که مرکز آن فوق زمین است و حال آنکه اینطور نبوده بلکه جهتش آنست که هر چیز سبک بالای چیز سنگین قرار میگیرد، لیکن حکمای اسلام قانون مزبور را وسعت داده اند. از جمله « ثابت بن قرة » قائل بر این بود که میان اجزاء هر جسم قوه جذب و انجذاب وجود دارد. « امام رازی » در مباحث مشرقیه عبارت اورا عیناً نقل کرده و ما قسمتی را در زیر بنظر خوانندگان میرسانیم :

« و اما السبب فی انا اذا رمينا المدرة الى ... عادت جانب الارض فهو ان جزء كل عنصر يطلب سائر الاجزاء من ذلك العنصر لذاته طلب الشیء لشیئیه فانك لو توهمت الاماكن علی ما ذكرنا من الخلاء ثم جعل بعض اجزاء الارض فی موضع من ذلك الخلاء ، و باقیها فی موضع آخر منه وجب ان يجذب الكثير منها الصغير و لو صارت الارض نصفین و وقع كل واحد من النصفین فی جانب آخر كان طلب كل واحد من القسمین مساوياً لطلب صاحبه حتی يلتقیا فی الوسط بل لو توهم ان الارض كلها لو دفعت الى تلك الشمس ثم اطلق من الموضع الذی هی فیہ الآن حجراً لكان يرتفع ذاك الحجر اليها لطلبه للشیء العظیم الذی هو شییءیه و لذلك لو توهم انها قد تقطعت و تفرقت فی جوانب العالم ثم اطلقت لكان يتوجه بعضها الى بعض و یقف حیث يتبها لبقاء جملة اجزائها فیہ. »

معنی آنکه چون سنگی را بهوا انداختید چیزی نمیگذرد که آن بر زمین بر میگردد،

جذب یا گشش

چه جزء هر عنصری سایر اجزاء آن عنصر را طلب میکند همچنانکه هر شیئی بطرف جنس خود کشیده میشود. اگر فرض شود بعض اجزاء زمین را بردارند و در خلایم بگذارند و سایر اجزاء موضع دیگر همان خلأ اینجا جزء صغیر را قسمت کلان بسوی خود خواهد کشید، و اگر فرض کنیم که زمین دو قسمت متساوی شده هر قسمتی جدا گانه در جانی واقع شد هر یک از دو قسمت بسوی قسمت دیگر کشیده میشود تا بوسط رسیده بهم ملصق میشوند، بلکه اگر اینطور فرض کنیم که تمامی زمین بلند شود و برفلك شمس قرار گیرد و يك سنگ از سطح زمین موجوده به بالا پرتاب شود آن سنگ به بالا خواهد رفت، چه آن طالب همجنس اعظم خود میباشد. و یا اگر فرض شود که زمین قطعه قطعه شده و هر يك بطرفی پراکنده شوند تمام اجزاء و قطعات، هر کدام بطرف آن دیگر بحرکت درآمده و همه بهم اتصال و پیوند خواهند یافت.

باید دانست که این مسئله از ایجادات « ثابت بن قرة » است ولذا « امام رازی » در آنجا که این قول را نقل کرده است مینویسد: « هذا مذهبا عجيباً اختاره لنفسه » یعنی آن مذهبی است عجیب که او برای خودش اختیار کرده است.

اکثر علما از اینهم ترقی کرده و بر آن رفته اند که این خاصیت یعنی خاصیت جذب و کشش در تمام اجسام وجود دارد، حتی در شعرا و سخن سرایان این خیال شایع میباشد. شرحی که در مثنوی « مولوی رومی » در اینباره درج است مادر جای دیگر آنرا ذکر کرده ایم و در اینجا اشعار شاعر دیگر را نقل میکنیم. « وحشی یزدی » در مثنوی شیرین و فرهاد میگوید:

(باید در نظر داشت که بجای جذب و کشش لفظ میل را در آن زمان استعمال میکردند)

یکی میل است با هر ذره رقاص	کشان هر ذره را تا مقصد خاص
اگر بومی ز اسفل تا به عالی	نه بینی ذره ای زین میل خالی
ز آتش تا به یاد از آب تا خاک	ز زیر ماه تا بالای افلاك
همین میل است اگر دانی همین میل	جنیبت در جنیبت خیل در خیل
سراین رشتهای پیچ در پیچ	همین میل است باقی هیچ در هیچ
همین میل است کاهن را در آموخت	که خود را برد و بر آه نرباد وخت
همین میل آمد و ناگاه پیوست	که محکم کاه را بر کهر با بست
بهر طبعی نهاده آرزویی	تک و بو داده هر يك را به سوئی
غرض کاین میل چون گردد قوی بی	شود عشق و در آید در رگ و بی

(پایان)

حقائق اشیاء

و

معشوق حقیقی



پوشیده نماید که طریقه و راه عمومی تصوف از شاهراه عام بقدری مغایر و جداست که یکنفر مبتدی یعنی کسیکه تازه وارد این مکتب یا اینعالم میشود از هر طرف این صدا در گوشش طنین انداز است که آنچه او تا آنوقت دیده، شنیده و فهمیده بوده است غلط و بی اصل میباشد. لیکن يك عمر تجربه و علم و یقین را نمیشود یکباره از دست داد، ولذا برای انسان خواه ناخواه شك پیدا میشود که اینعالم یعنی چائیکه بداهت و مشاهده و تجربه ببقدر و قیمت میباشد خودعالم اوهام و وهمیات است. حضرات صوفیه هم متوجهند و میدانند که آنچه را میخواهند بفهمانند چیزی که به آسانی به فهم درآید نیست، لذا ناچارند بوسیله تلقین یا هدایت و ارشاد مردم را بطور عام متوجه سازند که حقائق اشیاء چه اند؟ آنها اول تلقین میکنند که باید حقیقت هر چیز را جستجو کرد که آن در اصل چیست؟ پس از آن با شواهد و امثله زیاد و گوناگون حالی میکنند که چیز را که توحقیقت يك چیز می فهمی حقیقت آن نیست. اینجا خواجه « فریدالدین عطار » میگوید:

اگر اشیاء چنین بودی که پیدا است	سؤال مصطفی کی آمدی راست
نه با حق مهتر دین گفت الهی	به من بنمای اشیاء را کماهی
خداوند که این اشیاء چگونه است	که در چشم تو اکنون باز چگونه است

یعنی اگر تمام چیزها همانطور و بسانی که هستند بنظر ما میآیند چرا و بسرای چه رسول خدا میگفت خدا یا اشیاء را بدانگونه که هستند بمن بنما. (۱) اینجا سحابی چنین میگوید:

۱- « الهی اربی الاشیاء کماهی » . (مترجم)

حقائق اشیاء

هر چیز که پیدا است نمود است نه بود بعد است کبودی که بینی نه سما
«مولانا رومی» برای تشریح و ذهن نشین کردن این مسئله نخست محسوسات را گرفته
و شواهد و امثله زبانی آورده نشان میدهد که آنچه علناً محسوس بنظر میآید اصل نیست
بلکه آنچه اصل و اصلی است پنهان و پوشیده است و دیده نمیشود :

نیست را بنمود هست آن محتشم	هست را بنمود بر شکل عدم
بحر را پوشید و کف کرد آشکار	باد را پوشید و بنمود غبار
چون مناره خاک بیچان در هوا	خاک از خود چون بر آید برعلا
کف همی بینی روانه هر طرف	کف بی دریا نه دارد منصرف
خاک را بینی به بالا ای علیل	باد را نه جز به تعریف و دلیل
کف به حس بینی و دریا از دلیل	فکر پنهان آشکارا قال و قیل
نفی را اثبات می بندداشتیم	دیده معدوم بینی داشتیم
این عدم را چون نشانند اندر نظر	چون پنهان کرد آن حقیقت از نظر
این جهان نیست بس هستان شده	و آن جهان هست بس پنهان شده

يك چیز هر قدر که حقیقی و واقعی است همانقدر نامحسوس و غیر مشاهد است، شما
مطابق ذوق و سلیقه امروز «ماده» را در نظر بگیرید که چیزی یقینی تر و قطعی تر از آن
وجود ندارد، لیکن بعد از تأمل و غور زیاد معلوم میشود از ماده چیزی که محسوس
و مشهود است صرفاً رنگ و مقدار است و غیر از آن چیزی که بتوان آنرا با حواس درک کرد
نیست، اینجا ما قیاس میکنیم که چون رنگ، طول و عرض نمیتوانند قائم بخود باشند
لذا چیز دیگری وجود دارد که اعراض مذکور یعنی عرض و طول و رنگ قائم بر آن میباشند،
لیکن کسانی که میگویند «جوهر» خود چیزی نیست بلکه مجموعه ای است از اعراض
چندی، میتوانند بگویند که «ماده» خود چیزی نیست، اعراض چندی گردهم آمده اند
که ما آنها را «ماده» میگوئیم، مقصود این است که مدار موجود بودن يك چیز صرفاً
مشاهده و محسوس بودن آن نیست.

بالجمله وقتی که این قسمت ذهن نشین میشود که در حقائق اشیاء ممکن است ما بفلطرفته
و اشتباه کنیم و اشتباه هم میکنیم اینست که حضرات صوفیه نسبت به چیزهای خاص خاص
که تصوف را بآنها تعلق و ارتباط است تلقین میکنند که برای آنها حقیقتی که توده ناس
میفهمند نیست، مثلاً تمام عالم در این متفقند که مقصد اصلی حیات و زندگی حصول لذت
است، متصوفه هم آنها را اذعان و قبول دارند، لیکن میگویند باید قبلاً اینرا حل کرد که
لذت اصلی کدام وجه هست؟ شما از همان آغاز بگریزید بروید جلوی کودک آلات لهو و لعب،
چیزهای رنگین و نقش و نگار دار و بالاخره بازی را پسند میکند و از آنها خوشش آمده

معشوق حقیقی

لذت میبرد ، بزرگ که شد میفهمد که آن ذوق و سلیقهٔ کودکانه بوده است ، اکنون برای لباسهای فاخر و زیبا ، تفرج و تفریح ، لذت و خوشی روحش پسرواز میکند ، و چون ترقی بیشتری در افکار و خیالات پیدا شد میفهمد که آنها تمام هوا و هوس جوانی است و دیگر وقت آن نیست ولذا مصروف کارهای برتر و بالاتری میشود ، علم و هنر و لیاقت و کاردانی پیدا میکند ، طالب نام و آوازه میشود ، تحصیل دولت و جاه و عزت و شهرت ، و مقام و منصب میکند و بالاخره پیشوای عموم میشود و آن گویی آخرین درجهٔ کمال زندگانی میباشد ، لیکن حقیقت شناس از آنها جلو تر رفته و معلوم میشود که آن نیز بی حقیقت بوده است ، و همینطور این سلسله پیش میرود تا آخر یک حدی قرار مییابد و همان در نزد ارباب ظاهر حاصل زندگی میباشد .

حضرات صوفیه میگویند همچنانکه از کودکی گرفته تا با امروز در اشتباه بوده ای هنوز هم سلسلهٔ این اشتباهات قطع نگردیده بلکه ادامه دارد ، و همچنان که مدارج ترقی ، گفتار و رفتارهای پیشین را بی حقیقت ثابت نموده است هم اکنون مدارج ترقی باقی و انتهائی برای آن نیست ، درجه ای که طی میشود آن دیگر پیش خواهد آمد و هکذا ، لیکن این منازل میانی هم از ذوق و وجدان خالی نمیشد . چنانکه :

ره روان را خستگی در کار نیست عشق خود راه است و هم خود منزل است
حسن و جمال چیزی است که طرف علاقه و مطلوب همه جهانیان است ، اما اینرا هنوز مردم حل نکرده اند که مراد از جمال چیست ؟ حسن چیزهایی که مورد پسند عامه است حسن عارضی است اصلی نیست ، دیوار اگر از تابش آفتاب روشن میگردد نباید دیوار زاروشن گفت ، بلکه در حقیقت آفتاب است که روشن است . همچنین چیزهایی که در آن اوصاف عارضی است آنها در حقیقت دارای آن اوصاف نمیشانند . مولوی رومی میگوید :

همچو آن ابله که تاب آفتاب	دید بر دیوار و حیران شد شتاب
عاشق دیوار شد کاین با ضیاست	بی خبر کاین عکس خورشید سماست
چون باصل خویش پیوست آن ضیا	دید دیوار سیه مانده بجای
او بمانده دور از مطلوب خویش	سعی ضائع ، رنج باطل ، پای ریش
گرچه آهن سرخ شد و سرخ نیست	پرتو عادت آتش ز نیست
گر شود بر نور روزن یا سرا	تو مدان روشن مگر خورشید را
ور در و دیوار گویند روشنم	پرتو غیری ندارم این منم
پس بگوید آفتاب ای نارشید	چونکه من غائب شوم آید پدید
سبزه ها گویند ما سبز از خودیم	شاد و خندانیم و بس زیبا خدیم
فصل تابستان بگوید ای امم	خویش را بینید چون من بگذرم
تن همی نازد بخوبی و جمال	روح پنهان کرده فر پر و بال

حقائق اشیاء

گویندش ای مزبله تو کیستی
 يك دو روز از پرتو من زیستی
 غنچ و نازت می‌تگنجد در جهان
 باش که تا من شوم از تو نهان
 بر تو روح است نطق چشم و گوش
 پرتو آتش بود در آب جوش
 نتیجه همین غلط و اشتباهات است که معنی حسن را مردم آب رنگ، درخشندگی، تناسب
 اعضا، اعتدال جسم، شوخ و شنگی، ظرافت و لطافت و غیره ها میفهمند و این بذهن آنها
 در نمیآید که چیزی که این اوصاف در آن نیست ممکن است آنها خوبصورت یاشد. و حال
 آنکه در تمام عالم حسنی که وجود دارد تا اینجند که درخشندگی آفتاب، رنگینی قوس و قزح،
 نیلگونی آسمان، زیبایی سبزه و چمن، و بالاخره طراوت و تازگی شبنام و غیره و غیره بر تمام
 آنها يك ذره از حسن حقیقی پرتو افتاده است :

آن شعاعی بود بر دیوارشان	جانب خورشید و ارفت آن نشان
عشق تو بر هر چه آن موجود بود	آن تر و صف حق چو زرانند بود
چون زری یا ابر رفت و من بماند	از زری خویشتن مفلس بماند
طبع سیرامند را او بخواند	پشت بروی کرد و دست از وی فشانند
از زرانند و صفات را بیکش	از جهالت قلب را اکسم گوی خوش
کان خوشی در قلب ها هست است	زیر زینت مایه بسی زیستی است
زر زروی قلب بر کاغذ بود	سوی آن کان تو برو کان میرود
زان سپس بستان تو آب از آستان	چون ندیدی تو وفا از تانوادان

غرض اوصافی که در تمامی اشیاء وجود دارد عارضی اند و اصل چیز دیگری است.
 و چون این مقدمات و این سلسله ذهن نشین شد تلقین اصلی صوفیه شروع میشود و آن اینست
 که چیزهایی را که تو مقصد و مطلوب خویش و بالاخره حاصل زندگی قرار میدهی خوب دقت کن
 و بین که آنها قابل آن هستند که هدف اصلی یا مقصد حقیقی حیات و زندگی باشند ؟
 چیزها را که تو حسین و قشنگ و زیبا فهمیده بودی اصلاً زیبا و حسین نبوده است، بلکه پرتوی
 بود از حسن و جمال حقیقی که زود از میان میرود و لذا خیال انتهایی و منتها آمال و آرزوی
 تو باید جمال اصلی و حقیقی و بالاخره معشوق حقیقی باشد، و همین لب و لباب و روح و جان
 و بالاخره دین و ایمان تصوف میباشد :

ابر را تا بی اگر هست از مه است	هر که مه خواند ابر را او گمراه است
نورمه برابر چون منزل شده است	روی تاریکش زمه مبدل شده است
دایه عاریت بود روزی دوچار	مادرا ما را تو گمراه اندر کنار
من نخواهم دایه مادر خوشتر است	موسیم من دایه من مادر است
من نخواهم لطف حق از واسطه	که هلاک خلق شد این رابطیه

پایان

-۲۰۴-

